

ایمانه  
شورای  
سلاسی

۱  
۲  
۳  
۴  
۵  
۶  
۷  
۸  
۹  
۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰

۲۱۲

۸۵ - ۵  
کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: رساله در معرفت کتب  
مؤلف: ...  
جلد: ( ۲۱۲ ) از یک ( خطی ) اهدائی  
آغاز سید محمدصادق طباطبائی و کتابخانه مجلس شورای اسلامی

۱۲۹۲۴

شماره ثبت کتاب: ۳۰۹۱۹  
۲۱۱

کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی

خطی اهدائی

۲۱۲

۲۱۳



کتابخانه ملی  
۶-۳۷

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

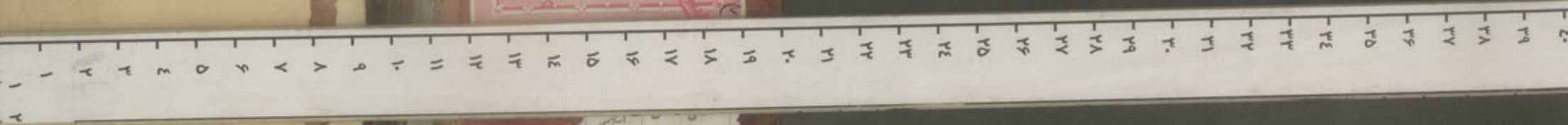
کتاب: رساله در ادب  
مؤلف: (مطلی) (امدانی)

جلد: (۳۱۳) از کتب (مطلی) (امدانی)  
آزادی سید محمد صادق طباطبائی به کتابخانه مجلس شورای اسلامی

شماره ثبت کتاب: ۳۵۹۱۹  
۴۶۱۱

۱۹۷۷

۲۱۲





بازار ولایت از خض  
ب و ا فری  
م



اسماء  
ماکه  
۲۴ جمادی الثانیه  
۱۳۳۱

مدرسه تجارته باستان







خویش را نیست بخت بر که در تو چه در دست  
 در خانه دل تو چه نیاید چه سالک است عفتا که در  
 درخت بر آب فصل آنی چه در اعلم بندگی  
 شرک ز دای و تقدیر آیت و ان الطاف را بیست  
 اصحاب اطاعت بر پائیند و لیک این کفر است  
 بحر چون من الا جدایت الی بریم نیل و بر پائیند در دای  
 معرفت الطاف باری او در در بحر ای محبت الهی بر آ  
 خشت بختی که در نگاه و لیسای او چه در پائیند  
 از سوا نفس بی آستان نمود و بلا شکم بر منی  
 بر عشق تو به هر که غیر عشق تو به هر که سخن طم  
 تا محرم کس در زور و هر که گفت دوران این پندار ای شرمسور  
 اگر کار باطن سلطنت او که گفته اند در جبار و خائفه دست  
 بارگاه است و از آنجا پس چنانچه در کس هم تو که در  
 و حد و اثر جمع نموده است و در پیش او برده در آن برگی  
 انسانی از سر او داد ای برده در پیش عمل شده

در کتب  
 در کتب  
 در کتب

الکلام

وی و در وی تو همیدی ای تو نهان شده و صبر از پرده تا  
 پرده بردارند خسته سیدانی و نزول مویک با عشق که در  
 عشق با زان می عشق خیم بر او فانی است حد و سما و نیست  
 دو بینی زور چه تو خاطر پرور کن در حد و در مملکت حقیقت بر ما از طرف  
 متعرقه عقل را کنده بیرون آورد که گفته اند عشق آمد و عقل از  
 غارت ای ای تو بجان برین شارت ترک بجز نیست شتی ای  
 که ترک عیب نیست غارت میجو است که در عباد آورد و صفت تو با  
 نور زخ او سنانند هم عقل بخت هم عیان و بعد از آن از کف  
 رجا از کسیر باطنه میمانند آیت عشق تو بی کس نیست  
 احیاء او تو تو چه در دیده و چه در دیده درگاه تو چه در دیده  
 پرده از زانو تو چه در دیده خرد استی از این چه در دیده  
 عالم سر زور در مشاهده که استی فی النساء عایه المی کانی جان  
 انکس و این غماقی و زادی طلال انوار نهوده و مستقصای که است  
 یکدم در جهان بازند صدک لایق است یک زمان در بازند  
 بر لب و چه در مشرق بر دهنده در مجر دی هزار جان بازند

حرفه

شعرا

کلمه  
 و بعد از  
 نیست

از خصم  
 سیت  
 فریاد



از مویز

بسیار کین قطع علاجی نیست که کیش نفس اماره که نطفه المی است  
تبلیل کیمیا نموده و تیغ خنجر و نسیه و بی سرخوده و در کف کعبه خود  
زنی با کرده و در غایت تسلیم و رضا که منتهای ملک ملک است  
عرفات بود است از کان طوطی که ملک ملک و مکتوبه باد بعد از آن  
را که سینه او سالک سالک سدا و کردید در اصل منتهیه  
مستقره و در سطره نموده و با کفها الصلح و آخری طوطی بوده در هر  
کار کای میدید در در سطره بی جای می کشید از نسیم طوطی کل از برون  
استنشاق اولی که طوطی بنمید و از برون است از لیه  
نور شفاعت بخیر که کوشش میدارد که کار از ادی  
بسیار و مهادی ایام و حاوی العشق بنامه شش در  
لطیف الیاتی که علی المنازل سپاسه اشتیاق الی الی الی  
و در هر مرتبه می شکست و در هر مرتبه حلی ترلی ماده می رفت و می گفت  
می آیم و با حال تبی می کشیده و افتاده ازه می آیم  
زالود کیم یکنه کالوده بانواع کس می آیم تا مشوارق  
مقامات نبویه بر تو اکرین سخت امیداری هر و این

قبه محفوظ الموح بلکیم و اشتیاق قدسیه و اولی مظهره  
که ملک شش بر برق کمالش نور خورشید تابان  
کشید مرغ روح طوطی سپی نموده و در کف کعبه و قاع حیان افغان  
و خسته ان محو آثار و فیضات از لیه که دیده لولالی بر نظیر المقل  
که کف با کف سپاری زریای هر مرتبه کف تر زای ان خست نغیر  
ایه دست آورد و باش خوف و جاب کرده و بر بسم العزیز  
بر ان خاک ایستان عرض نموده و در تعقیل ان سپید و سینه  
عزیزه یافت و دیده اسپه چون که کل الی الی الی  
ان ایستان ملک شیمان میکل کردید چون بقیه از  
انوار نبوت بر شش میخوش و ایما کشت چه دیدیم با کما  
عزیز مانند که باو جز خورشید و پیوند صفای آستانش در کعبه  
هر ای که پستانش عطر امیز شریف است شرفه کمالش شش  
پرتو نور جانش مقطره مسک است متر که نور شش  
نور کعبه نور و بعد از طلوع لباس حشوی صوره و در تمام مقامات  
شهبانی و اضمحلال صفات و استبارت صحاب رفته

به تعبیل برل

ولایت از خفه  
باز فریاد

رنوبه شوی تمامت عیبت جسمانی از نفس بران کز دیده  
 محض قیام خداوند از برهه با برکت و باب دیدن سراسر  
 اطفالی آتش غضب بی ری طلب نموده باش از عقل لال  
 و پانی متبراکه کلفت متعال طریق استیفاء با من دسترس کت  
 سیه است اگر چه عرق در پای کت ایم فساد خشک لب  
 بر خاک راهیم اگر بود چه لطف دستیار است  
 مایه حج کاری قضا می کند از راه مار خدا را  
 از خدا و خواجه مار که خشد از نقیض است در کنگه  
 بکاد و شیبانی چو بول در دست خیزد ز آتش اردی بر  
 دو بال چو کمر ائی ترا از آن شفاعت خواهی چون استعدا  
 او قبول نفس از بی از لوله تمیز خصایص معیه الی علی  
 در وقت بر است صورت تکمیل با دو بیکدیگر خندان  
 تو جهات خفیه به خاک تیسره و دو سه منظر  
 از هر کس است مسر و ملا مصر کرده این معنی مجرور  
 عنایت و شفقت است که گفته قهر ظلمت صحرای بزرگی

عقیده که در برودت

کم

از خفیه  
 فریاد

شاه



۹  
۵۱۰

ت  
خ  
ب  
ر

۹



با شیر از قبحش بر پستان نه مندا ایجا که مقرران  
 نوشته اند که بجز خویش بر پستان نه مندا و چون قبل از آنکه  
 اسپناد کا خانم خود طینه آدم سیدی این صاحب صلحا  
 وجودش را منظر انوار تجلیت بجای بسازد بر طبق  
 این نظم که **آدم** خاشاکش هنوز ناپخته بود **آدم** خاشاکش  
 و در آب او خفته بود این ماده چشیده خزان بود خوردم  
 نه مندی و شیر **آدم** لیسیم لیسیم بود زلال محبت ضایف  
 مرشوبه در **آدم** طبعیت مجازان **آدم** ترشویه زلال  
 چشمه جوان داده کاشف اسپر ملکوتات فانی  
 حیوان طینه شده بود و نهال هستی معنوی با الهی خلق  
 عقیده و همی برورش با قدر لاجرم پسندشوق که عطیه  
 عاشقان صاحب فوق است میدان وسیع دوران را  
 جو لاکه خود پاشیده در آب کوب محبت غنی شد  
 و روس صفائی نیست بطریق مجامعه آورده  
 هر چند قران حالید الله بر بیاد است و از زیارت او

از خفا  
 بیت  
 ز فریاد

راه رسیدم طعمی یافت چسب است پستان طغیان  
 مینمود اما دلیل عشق بجای خود و خودی از پیش برداشته  
 و باید بر تو خجسته هرگز گشته و در جهان کجایی در سال  
 او از بر آه رده که ای دل بدل تو زان دل برود دور  
 بارگاه وصال و بسیر روی شفا بجز خلق چو غنی بدیش  
 خود را پس در میان آنکه در رود در مصیبت عشق من خون  
 ایشام قائم مقام جان کرامی گشته در مغز روح را بر آ  
 شیخ جمال آن منظر انوار جمال گردانیده و شهبان علوم  
 و جهول که از خلق منما حصو انفتحه با شکر  
 سوخته تا بر پروبال خلق منیت تعمیر که در شایسته ترک  
 معر است و شکر کت کرد در سادات بارگاه احد  
 صفات شاه ولایت پرواز تو از منوع و در قصبه ترین تقرب  
 اندر شبر انقربت الیه ذرا عا منظر الطاف الهی گردیده  
 و بسیار انبساط راه یافته با راه مقصد سپهر اسباب  
 منظره بهی طبعه و مکمله فایز گشته لایمکنونه

معانی که در اصداف بعضی از الفاظ ذریعه یافته  
 اویزه سپاسه غم نماند که در که ای عاشق اگر کوئی  
 کام زنی محروم باید که تکلیف بر نام زنی گزیند  
 هیچی پرست تو دهند که تو آتش چو شمع زنی  
 چون از تقارب معارج الطاف الهی و مدارج  
 اعطاف نامتناهی وصول به مقصد احد و مطلق گشته  
 به توحید و تکمیل استعداد فیضان ازلی ارتباط پذیر  
 بنابرین در طریقی یافت متشبهه با آن قبه غلیظ  
 روح را چند روی در اجتناس نفس تقوی قنایه  
 و توقفت ان بحیات خستیا رید الامم سور  
 غدا امید از دنیا است بعد مر است فوضات  
 گشته غلبات شوق او بان اسپستان و الاکان  
 ذریعه و الامادات سیه گردیده و بطبق کرد این غلیم  
 ظاهره و باطنیه از طهر و بوجو اطنح لالت مختصه  
 سکنه ان غلبه بهر کرد و درین هم کام الهی

در کام

ولایت از خجسته  
 با افرید  
 ص

مکمل  
 ۱  
 ۲  
 ۳  
 ۴  
 ۵  
 ۶  
 ۷  
 ۸  
 ۹  
 ۱۰



خداک معرفت در جویم کاشف محقق بودید در  
 از باب ضایقه نمود سهام مرثیه ایشان را بر پیش  
 دفع می نمود و بود و بود لوازم همی صورت را در  
 ریز عشق تباری روضه روح را بر روح در جان لفظا  
 امور اعتباری را است می خست و در امنیت  
 از قافورات متنبه مال جمعیت بلکه در حیات  
 دنیا و آخرت دور داشته و جز خاطر را از غم جوهر  
 نفی اعتقاد دیدان غلبه بر داشته در حق حاکم کل از  
 بستان حقیقت مرید در هر صوفی کمال طریقت  
 می شنیدند که در روزی انشتاقان این سینه کشته است  
 فریاد بر آورده سر اسیر می شود و دید که بلا آمد و بوی ز  
 جان آورد آن عشق کهن کشته ما را نو کرد ای دتوب  
 آشنایی داری ز نسای بلر همی سکا پیکر و درین مقام  
 نسیم آتش شوق شعله افروز آتش این لوی آستین  
 شده و مرغ روح بر شاخ پرتو طبعه ذوق طبع حده

مقامی از نسیم صبا بوی از  
 ص ص ص ص ص

ای روزگار

آن روضه رصیه اشین متفار کردیده خواطر  
 کم کشکان صحرای غفلت را به شبان این است  
 ناز آستینش طریاخت با چشم نام رواج  
 بر سید است و زلال این معنی اطفا می توانست  
 محراب صفا در حق سینه اشکاف  
 می نمود که چون بوسف باغ در جمن می بونی در کجا  
 سر زده عبدالکامع  
 سوسه من سینه یعقوب طم غموزان می  
 فریاد که بوی سینه آهن می بدو درین قفس نجوم  
 منقیه توقیقات علیه از طبان آسمان اقبال  
 در شیده شکر زنده داران ادی همان باطل و است  
 جهان باقیه نور از غم و غم علی پکنها الصلوات  
 والتحیمة پیش پشته بر غنچه صدای البشر  
 از هر کز خاک هدایر افلاک امیر پند و مرغ روح  
 این کلام که ندانم آن کل خود را و چه رنگت بود از  
 کس مرغ همی گفتگوی او دارد چون در فضای کشت  
 اسب را باطنیه روح و آن آن روضه بهیه بگوش

روح کاظمی طراز ولایت از خص  
 بچو در کشته یعقوب و از فریاد  
 انی لاجد ص ص ص  
 ص ص ص ص



متجرمان جام سپید معیبه نه معطش ان شراب  
 زنجبیل محبت لبت حضرت پر وبال کشوده بجز  
 پرواز نیمه و درین وقت نام خود را نقل یافت  
 قسرب مکانی ممکنه یافتمند که هر قدم شده و از  
 مدامتخانه شربت الیه کاشا بعد کاس قضا فیروز  
 و لاریت یاد آورده چو دانه او از بر او رد که خوش  
 درین شب منتهی سروی آورده که نوکم خرد کمین  
 در کلام بخت جامی از هم لدن سپهر کس کم  
 زبان کشادم نسج و در حالت قبه شریفه منوره  
 مخصوصه بانوار قدسیه که خرنده اسپه ابروده در  
 سراچه قدیست نمایان گشته از ساکنان صوامع  
 ملکوتیه این صدا بسامع اصحاب ذوق رسیده  
 که ای خواجه ز نفس خالکیان خروال را هکست جمال  
 اقدس اعلی تاخیز در احوال عینیه ما نه یافت  
 نواج جبراهیل سر بالا کن الحق نوری بود کامل ازا

خ

جمال طالع بر تو انکه نضر ای موجود چو روان اهل طریقت  
 و روشنی بخش فرای محراب فرای قلوب صافیست لکان  
 مپالک حقیقت به پیم کویم شرفه منوره بدست  
 پساکنان سموات عرفان و غرض منوره فیغه الینا و الامکان  
 ایمان و ایقان که مصور مسمون ایجا کد کنا بلو ان کلاش  
 بناء الذهب انما و لک الله زین نمود در زینت مسمون بنا  
 درین که بصفت قبله اهل معین اینسر ل  
 دل و زهرت بر وجه و درین وقت هم که بیعت  
 راه روان کعبه حقیقت اهل ایمانست از بیعت منوره  
 محبت این خاندان که بر فوایم عمرش جربان کرده  
 و از نسیم بر ما من جبروت و روح کل زار لایه  
 فقیس بندگی گشته در حجت صد اوقات ملکوتیه گذر گشته  
 نوبت حرام استبان سوی نظامت و او چون سپهران  
 این زلال کوز نشان بر جبهه عروق و اعضا نوبت  
 و چون جان درون برودن با منر نگاه پشتر از کعبه

فاخته شمس قوس حمزه  
 ۴۴

حال  
 کار



جان بی تکیه این صد از میخواست زان خاک آن که سر  
 خورشید نور است باز این هم که در کلمه منور است  
 باز این هم که قند کیم کیمان پاست زان آن  
 که قند حقایق هم باز این هم بر آن کعبه که جمال  
 سپردن مقامش بر ابراست ای لکنی که در روز  
 روز کار و کار نهان ملاز در نگاه و اورست ای بند  
 حاجتی اگر است غرض کن کین بارگاه پاکش  
 بن بر و راست و در بحالت بروق لمعان قرب آن  
 بارگاه لواحق اشتیاق راز نک و یک داده و فریضه  
 از لواحق آن شور بتازه روی نموده و پر و کمان طرف  
 قلبه را با و آ آورده که با اینها الذی نفع من ای انشا  
 الحی مطلع و تاثیر این بار قوه یافته غلبات شوقیه  
 در غلبات دودیه در کثرت سجاهدت فروده از هر  
 نوزی تازه میافت و در هر سکو فی فیضی بی  
 اندازه می یافت و طایر روح انسانی بقصد مرکز

بختم از

اصلی میشت میافت بقصد ایشان حقیقی بود  
 الهامات غیبی از پاستکی کجوا پس طهری بالمعنی  
 پروان آمده چون از بد است کار خطی خطی است  
 ارجع الی ربک راضیه فریسته شده نبوید سپید  
 فادخلی حتی که بر نشیمن اضافی بحق صل و علما  
 نشیمن است اسپ از خندان بر اکثر خاطر کعبه  
 احتیاج پذیرفته در جلیت عوارف غیبی چه است  
 مستظهر و مستشرق می بود درین کلام غنیمت  
 و وقار از پای امتحان آستینا پروان کرده و هر  
 آب دیده را از الودی غیب را رویت ماسوی  
 و شوی داده غرق در بای کوهزای مایع غیب شده  
 و جواهر خفیه که در خزانه الفاظ شریف این عبس  
 و در غایت بیشتر در رشته استبار کشیده  
 و کیف تری بسلی بعین تری بجا سوکها و لم  
 بهس بالمعنی و نذیت بهس بالمعنی

نابغه



حدیث سونگها و عروق المپامع و درین مرتبه  
 مقتضای این کلام که مؤلف از صومعه فرادین است  
 شجره انجمن آمیدین نیست و سبب آن  
 چون بجان ز سپید جان چهره چون بدین نیست از  
 ظلمت طبیعت بیرون نشسته و پیراهن سبزی با  
 و با تخلص لوزم چه چستی صورتی ز زمره مقصدان صومعه  
 ملوکاتی که به شایسته و اطراف آن به جود و جود  
 مستوحه ایشانست منجر طایفه و از اراغ مقصد  
 و اشباح مطهره که بقیمان شان در آن ایستان والا  
 مکان اند با و از لازم الاعراض از مرتب است حال  
 حال سمنه خجالت از جای ایکنجه و از خضیص عالم منقل  
 با و ج عالم علوی ترقی نموده و با ساکنان صومعه تکرار  
 همراز گشته و اساقی محبت از لیه در خنجر پشون  
 فیس کاشا و فرج با رنجیلا شراب ظهور شود و پیش  
 وجود کرم در منظره بخودی بر آورده که زان می خوردم که

تجلیات

س سفل  
بدل

اداره

ح



سور آری معانی مطویه در طی کلام معجز نظام آبی تا الله بر من  
 صامه التیام بافره و او انکه بر کسیر از نول کزیمه فقیما علی ربی لیجیل  
 محض فی حال ثبت کرد بنسیده و تحققت انوار ذات آن منظرها  
 و صفات اعتبارت کفر و ایمان دور نکی وصال و حیران از میان  
 برداشته از عند لیجان حقیقت این نوار خیره است که  
 باروی قوی کهنه ایمان نمایند بانوار تجلیت و حیال نمایند  
 چون مانی مانا تا جلی بپسند امید وصال هم حیران نمانند دور  
 حالت پردگی خیال سر از حد استنبا هر در آورده  
 در سپلک حیره سالک طرق معرفت کرده و به راهات  
 کلام هدایت نظام فرزت منک الیک در استیجاب  
 آثار شسته بان کاشف اسرار ازلی توصل حقیقه  
 که قدر خیرت فیک خذ بنوی بدلیل ان خیر فیک تا بنده  
 بجهت فرای منادی غیبی و سوسه استنبا و مرتفع کرده  
 و در همون اعتقاد او از بلند کرده بی ادب مانی  
 اینجا که عجب در کالیست سوسه سوسه نگاه ملک ارشاد است

این طور انظر منظر معظم کعبه اهل عالم قبله الاد آدم و نوح امیر  
 الامم المنقوب بالکرم المولود فی الحرم اسم الله الاعظم الکر  
 قره العین البصیر الفارغ بالسنن و الطاهر بالرحمن  
 صاحب البدره المنیر حاوی المعجزات حلال المشکلات  
 غزوات دلیل سموات امین سجا سفینه نجات می حکم  
 اسموات مخاطب است فلوات می رحمن مرکز از این ایما  
 قرآن کریم فی کل مکان هو الذی علیها  
 سفینه ایمان وجه الخضر فی کل مکان هو الذی علیها  
 با سحاب الله عبود لیا و افسح بر جبرئیل از صا زلیله  
 آید و افسح بر میکائیل فقال از نزل کرمه و ناما و فی حق  
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من کنت مولاه  
 فقد اعنی مولاه و این چه فی حه آسمان عز و جبرئیل عنی عبود علیه  
 امیر المؤمنین و امام المتقین است ان و می رسول و  
 نروج قبول در جهان هر چه جان بر آسمان  
 نفوس را خورشید کیمیای عقول انظهر معنی عقل  
 کل درو مبهم صورت نفس کل در سنه مقصد ای حیران

الایم



بنوده چنان مشهوری شده بنوده بشره که هر مصطفی  
 در محزون علم مصطفی را در کربس و در بندیشی اول او بود و او  
 آخر اولین حرف کرده در مکتب معنی علم آخرین از بی انکسار  
 او روان شده اقبال قضا ملک قدر از خیا شانساری خفا  
 و در شس استعارتی کوزه چاکر شجر بر او میسائل روح خویش  
 خدا پیغمبر در برین حالت که خندان کستان عرش کیشان کجایی  
 معانی از ادوات جلی با فایه که کرد احمد داده و پس شکسته و جود را  
 سبک طهارت حراستی عقاید با حل مراد رسیده و عنایب  
 طبیعت در کستان معرفت او از بر آورده و این بی باغ  
 برابرک لایب سینه که ای منم در عالم دل خط جان یافته  
 وی منم در عالم سپان ملک انبیا بافته وی منم با خضر بعد از  
 را در دراز در سواد حراست آج جان یافته وی منم در بارگاه  
 مقتدای انس و جان با قصه هر خود را مقتصد جان یافت  
 تحت قاطع امام حق امیر المؤمنین بگردنش کان معنی  
 لطف رب العالمین در برین محال محل التین غایت

از کربس

ان مرکز دایره ولایت تو سل حسته طریق در اعلم  
 باین طریق یک کجک میداشت با من سکن فی قلوب  
 اولیاده فاعرضوا سماوا و وصل فی خواطر اسپناه فقیما  
 یختموا و الا ایامه فکلفه زو نساء اللیس مستحزنی فیاوقات  
 البیوت لم فزین قبل آیات منات ثنا کتبی ماین  
 صدق شوق می یافت التسم ای پایدت خورشید رب  
 العالمین اسمان عسته تکیه ایاقاب و او دین  
 عالم علم لدنی شهسوار کشف با مرحی نفس غیر  
 امام بر اسپستن در جهان از راه شمیمت چون جهانی  
 در جهان بر زمین از روی نعمت آسمانی بر زمین حجاب  
 دیوان امرت سوی میا شکاف برده دارم بوم  
 قدرت محسوس کردن بشین مثل تو چون شبه از در بر حال  
 محال در بود ممکن نه الارجیه للعالمین و در برین حالت  
 بروق لمعات قریب علی لایز آتش شوق قریب علی لایز  
 آتش شوق کرده تشنگی تشنه وصال فرود و دل

لی



بستاند از آنو ایست و زبان بافته و قرب و بعد و مسال  
 و فراق را یک پدید و من و من شرح بر سر مشاهده  
 فغان بنمود که سوز دل خسته از وصل فرغ نشت  
 و در تشنگی از عشق جانش نشت و نیز یک وجود و سنگ  
 مستی برخواست از هر سو پس عشق جانش نشت  
 و چون این مقام طرز روح چسبیده فرجام از پا تو دشت پر  
 و پال سوخته و در آنچه و در روحی بزرگان یک پ  
 که آشته پادگیان سواد حقیت هم کرده و در غنچه  
 بر پان می نمود که عشق تو شد و می هم می مانند با و  
 سوز و ماتم هم مانند یک نور تجلی تو ام که در چنان کر  
 نیک و در پیش کم هم می مانند بنابرین لغات انشا  
 رحمت خشان شده جذرات آسمان شع و لایب طلعت  
 او را پر اندازد در روبرو و بلای از آنکه سپه خسته تر شود  
 اختصار داده کرده **الک کتب** فی قلوبهم الایمان  
 و ایست برین همه در بر سر نوشته و ایست شده که چنانچه

سرای کمال

این استانه عتبه عالم قاست همچنان سپه عالم  
 قاست عشق آمد و جان و جانان داد نرادر  
 این عتبه علیه و در جنب جان بود که معنای کبریا شکرتم  
 لازیمم شکرت از این علمیه رحل اقامت در ان ایستان  
 و الامکان که قبله گاه را ایستان و سپه جردان و مان  
 روحانیان است بر برین لغات که آشته و ایست انیا  
 دامن است در کشیده و در جرات علیه به سپه و در جرات  
 علیه و نعم آخر و غیر الفات نموده و چشم هم پس در حشر  
 از دین عدل مثل انقطاع کشیده و پای مجازین به  
 مصافحه عیده و دست آرزو از گوشه چادر شاه و ایست  
 و در دارد که گفته اند جانشا کلام از توحید اوتوانند  
 یا با پس دیگر آشته اوتوانند از مهر تو یک پیکر که او از  
 دوست از کوی تو بگذرد که اوتوانند آمانی از آنکه او از  
 خلقت که او هم نبود نشانی زاو لاد او هم نبود طبع  
 آفتاب ایجاد منور است اعتقاد شده زمین ل

علمیه عظیمه

ایمان



سده اول

از زود رفتن و حرکت نشسته کشتل محبت انبت سبح پنا  
 فی کل شنبه ما رخصه من رخص استناعات تجانی  
 و مغرس شکلات و باسوغنیات رسانی کردیده و از سلبیل  
 قل لا اسیکونم علیهم علیهم اجر الا المودة فی العزلی که شعب  
 مقدوده انی عشره عینا معقب کشته و چینی و امله عینا  
 فیما سلبیلا اتصال یافته نقره و طراوت پذیرست و در  
 عقرب بز و اید اختصاص بعضی از امله مقدسه بر سبند اجناب  
 استعرا ریاضه تجا استار مقدسه و تبر علیه دسته سفینه  
 علی پکنه الصلوق و آنچه که در عقول اشباب و ادوان  
 غفله از موافقت روز حساب بجا بیست چوبی است که  
 میقتضیس قلوب را تیه است جرد دل از الود کی بوقلی  
 آب و کل تصفیه او و بمقتضای ملک الادر الا اخره سبها  
 نقدین لایردون علوان فی الارض لافساد و افسوس خاطر از  
 ارتسام نقوش محمله از روی علاجه و رغبت و همواره  
 برداشته و یا ساکنان ان اسپستان قدسی مکان که کبوتران

المقتضی  
 سبک استن با

حرم و ایوان صحرای ارم اندر طریق و کلیم سجاد را اید البصیر  
 بر استان اطافه نماده و نهال خلد و عقیده را کشته و طینه  
 ثابت و فرغانه فی السماء در چهار صد و حیت و صفای طویلی  
 روزی غیره نیز داده و باغبان مخلد و اوراق متفاو و تنگ  
 ان در دمان مرش شبان بر تبا سافه لاجرم بر قضا حرم الاله  
 احراق اسما شوقیه و قلب فو قه حرکت نصفت بان کجا  
 اقبال انرا که جمال و جلال کرده و اوراق منفرد باقی ضد  
 بسیاری از تیره از ادوات مجید استظام داده و بمطالعه  
 مشغول بود فوصات از یک شنبه از اسرار مود و در حرا  
 فیض این بن جو مرغی در رشته اعتقاد کشیده که  
 هرگز زود ای بکریه من مهرت دل و خیالات از دیده من  
 که از بهر کس محبتجوی بابی محروم و از استخوان پوسیده من  
 و بنابرین از سمنه رغبت یافته است تا ز غروب فرود آمده و  
 طبق آنکه سخیل عشق هر حله چهای در در احندان امان  
 که غاری ز پاکشد توقف از سر اطله تا مل برود آمده و تلک



نمانده بر  
 هر دو آمد و تا بل را بجا ل توفت نموده بادلی از غرقاب  
 خون از استان که باشد روان نشان کنان <sup>مکان</sup> <sup>السلطان</sup>  
 و با لجه از لوت استیاق و حرقت استهراق در دریا  
 آتش غوطه خورده خرمی خوری خود را بسا داد و باید بداند  
 و بلا خاک تیره صحرای که با کل پشتر مرغ روح از باره ماتم  
 زدی پروبال بر شرفان بر او رده که من اقد الحی فی احسا  
 نیران و لند مع علی دعوی بر مان تخرقی و الحی <sup>معه</sup>  
 و الما یعرقی و القاب عیاشان و دران صحرای حیران زان  
 باز ز جاجه دل خونین از مشکوه سینه اشیرین که کیفیت  
 حرات نموده و با ارواح مقدسه مطهره و سینه نبوت تاثیر  
 و زاری طاهره فاطمه سیران کسای مصیبت سرودن آورده  
 غلظت در سپهر حرمان سراق نبوی انداخته که ایوست  
 شکسته دلان حال بیخون مار لغوت بی کسین کسین  
 بهین شمای کشکان سوز ز حال و خون که سر  
 سوزان نهم بر نیز تا بهین آن سر که بود و خوش بی ملام

یکت نیراشش ز روش مخالف جدا بهین وان تن که  
 بود پرورش در کنار تو غلمان کجالی معرکه که بلا بهین یا  
 الرسول ز ابن زید داد او کو خاک اهل بیت رسالت باودا  
 الحی اصل زمانی بافتاب سوزان جوشان خوسر و سنا  
 سر بر نیز از افق مصیبت سرودن دیده از چشمه چشم بجانی  
 خون تاب میریزت و میسفت با حین جودی تا لومع  
 فاما سکی الحزن محرف و قطع با عین البس و بطیبه من  
 ذلال محمد و ترج و ساعی ما اهل کرم و عین روحانی  
 که بر اسپ غلظت نمونند ناله و آخر تا عیادت با با عباد  
 و نوحه و الصفاه علیک یان رسول الله سبیم ماتم  
 صامت و کان این قبه نیکان رگ سینه از میان سینه  
 سوزان او از جان که از بر من خواست که یا اهل البه  
 الکریم حکایت من الحی مقیم یا رافع الیوم عن حسن  
 است و امرنی علیم و درین صحت ام که منکام اختلاء  
 از که ز جاده بدست شعله مصیبت از ناره و چو چشم تا تقوا



سیر کشیده و بار مرز و ملک و طبقه خیزم او اگر کرده که بگو  
 احسین استید اقیله شایب الشعر و معتدله الزلم احکم  
 العریض و اعمرت آفاق السما من العشیة السحر و چون  
 نماز یا ناره اندون کن شکون این کن گوی و قضیه علمی خرم  
 سوز و جو دماغه کردیده بلکه بر تو لکیر بر اوق جان ای مانی سده  
 از جهات است و حواس خمس و ارکان بود و اصول شایسته  
 فریاد و بخواست ای خیز غافل می چه سدا کرده و ز کجا  
 درین سبتم یاد کرده کام زبده داده زلشتن حسین بگو  
 که اقبال کردش در کرده به جزئی که ظاهر خست شفا و منت  
 در باغ بهین چه با گل خوشت آورده چه سیکویم قایم عرش  
 اعظم استوانه بارگاه خدایه بخت اهل عالم شرف  
 اولاد آدم انکه خلقش خلق مالک پدر خلق او بگو  
 خلق منیر همت او و رای قیومش عنانم او کسیر برده  
 در همه فریش مطعی مرون را کشیده به دوش مرتعی  
 پرورده در لوتش بودی او چهری بحر جلال یا فیه از

مصطفی ز

کما صدق جمال دری از بحر مصطفی بوده صد  
 پشت مصطفی بوده عقل در بند عهد پانست بوده  
 جبرئیل مسد جیانش اصل او در زمین علین فرخ او  
 او اندر آسمان یقین تا ظهور است شریح دولت  
 جسمه صالح سعادت ارواح و داخل اشباح انه حتمه طایر  
 جان تو ان که ساکنان آن کستان قدسی مکان اشیا ان  
 دست از نقص قالیغبان در داد که رسیدیم لیکت  
 ایجابی که روزی دیده ام او را درین لیبی برگرد سپرد دیده ام او را  
 او و اشوق الحسینی بنی عبد الله هم از کسیر نفیهم  
 ممدوم بر کشیده دور میرفت ام که از لکه تصوف ملکیه  
 طریق تان کعبه ارباب قبول از حیز سولت پروان نمیزد  
 لاجرم از کسیر شریک و لوازم حسیه متخی کشیده کسیر جانیه  
 بدن بر خود دریده و چون جان از دیده در میان خست بیابان  
 عرش مکان آن غنچه ولایت از دانه مزاد لبر است در آن  
 حال تکمیل این مقام ترنم بزرگت دل گفت که هم

برو منه رفیده است  
 حتمه جانیه است  
 ۳۳



از روی نشانه بعد از این مقام بر اسم زبانه قیاس نموده  
 از کلمات آن و نیز میاید که التسمیة علیک من محبت بر اللزق  
 و الصفا التسمیة علیک یا خال الحسن التسمیة علیک را تسمیة الصفا  
 الفریح و التسمیة علیک المدح و الطعن و الملقب و التسمیة معنی  
 حرور الوریح و اسم الوریح برب التسمیة علیک التسمیة  
 بوم الامین و یکانه رسول الثقلین ابی عبد الله العباس التسمیة  
 التسمیة علیک باقیل الکما و یا غریب القربا و اسم الکما با و سنده  
 الرواد و المدح من التسمیة و التسمیة و حرق الزبانه و التسمیة  
 و اخر نامه ملک یا محمد المصلح التسمیة علیک یا صاحب  
 الدجا و سفر النجاة و الرجاء التسمیة علیک یا من یخرج  
 رسول کسور در اعط القفا مشهور التسمیة علیک یا من  
 عند قطره کثیره و التسمیة علیک یا من یخرج الروح الکفاذ التسمیة  
 قلب من و الاله فیروز و حقه اندر کلمه و معنی غرض از کلمات  
 و علی این عبارات سنده پان زبانه ای است پیش از هر که در  
 و خاشاک حرم ضعیف را مرصوبت بر باد داده و در کتب

ین

بجز

در لایب دیده و سرگردان شده و با دل التسمیة ای دیده  
 زبان چه میگویم و طریق نامردکی چه می دانی که حکیم  
 که معوج مو بجز نوح شستی صبر و سکون در هم شکست و طویفان  
 عثمان مصاب از زهر موی کلیم در بوده و زورق و جو زبوی کرد اب  
 اضطراب افتاده و شکست خورده و حیران مان بارگاه احدیه از  
 وصول بقعر لجه نمیده ان قاهر آمده و مقدمات تن غیبی را متفقا  
 اضبطا از سپه اشاده و در کسبان سپه اوق لای کین  
 زنگاری حاصله بنویسه بی سسته و از نام تسمی ای خاک فریاد  
 و اسپناه و اسطوانات است یافت صمدیه رسیده ز اچ  
 قدر که درین احوال فضا لی نموده بسای من شسته بقوم فو تنم  
 در آمد خواهی در خیزه این طبعه غلیظه منظر کردی منس کلبه  
 دست اعصاب مجل اللزق و لایب از دو مان قدسی مکان استوار  
 ساخته و لای شفاعت در سبک ذرات استسلاک داده  
 از راه استبغاشه در آمده باشد ایوا استشفاف استبغاشه  
 انجشت اسپستان قوتیج هکلت خاک درت سدن سبب

شکست



غزت عیاست چه ام از همه ذرات کلمات  
 روی آسید من حکمی جنب شمس بار شمس صفات  
 ای شفق شبان شب معصیت روز بانه است چون  
 عشق دسر مراد کحل شده و سامع بقای است بجان  
 جوامع ملک بالقیاسی تخریب بجان الذی سر اورا آواز شده  
 در زمین ال از زو شتاب شعاع عالم با قبیل منور  
 مقدسه که در شکوفه قنیا مصباح که دیده ز جابو خاطر باقی باقی  
 انوار معارف از شجره طیبه ولوی مین محبت این جانان بر فیض البنا  
 منظر معانی و تفریق زینها تفریق ام تیسره نار انور کلمی نور شده  
 ذوق یارت بعضی ایش در مقدسه و مراقبه منوره طاقت در  
 دارالکرم بعد از تازیانه البلق عشق که دیده بعد از موت  
 ان با محبت امار که مصدق و جنات جبری من تحتها الامانها  
 و بشر ففضل علیه علیه و سید سیرتیه و روضه بهیه کلان  
 علیه السلام و التوجه بعبت حاکم ان بلاد که از نزار معرفت خوشه  
 و در راه طلب توشیا و اتفاق اشاد و بعد از که اجات

که بر لغز برود و حجابت زوری تفریق که در صفح تحقیق بحر جزئی است  
 در دنیا امور مختلفه بر تسم که در دو استی خلوت خایه مساحت را  
 علیهای آن یار ترین در راه میدان سخن در آری با یک در طویلی  
 ملائمت انصاف از بسیار تیره مکان غیب غیب ف منفعت  
 چه لاگاه سپند سخن فرز اباب و طویلی طایفه طایفه  
 انوار تیره مکاره مباحث برابر بسبب نظر است او  
 درین مکالمه غنچه ای نواد بخشان که در بوستان حدیث  
 نبوت کل از طبیعت نمایان شده تبا نوز و ابوالشفا  
 صاحب مجلس که این کلمه بیان ختام در است حکمت انوار  
 که در دوزخ نرسد ملامت که در اینه بی حلاوت پای  
 محقق مقام را بان سبب و در زاویه تقیه هر چه پس که در دیده بود  
 با زدی شوق عشق و تو تسل شفعای م المعیار از هم سبب  
 و در فتح مباحثه که نوبی انحرار است اقتصا و آثار است ملائمت  
 سباه نموده بخت ان جماعت طحز بود و در سپهر ان سخن  
 کو هر سینه را بدف سهام تیره حکم مختلفه انشان منعم

سخن بر

کلمه



تجدید آن بود که یکی از مشهوره میان قلیل الدعا که در نزد علماء اجماع  
 از اولیای ائمه بود و ابتدای کلمه مختلفه است این مجوز زبان لطیف و توجیح  
 و ابطال بیجا که همیشه گفته بودی عقل بحال کمال  
 مکتب اش خسته نداده تیرتیب معنی اینطوری برداشت  
 تا اینه از انصاف لحوال نظرین حاضرین منضم شد که کفر  
 تقاضا بسیار در و تحاشی از شماره و بی تفاوتی سخنان  
 و صفت معارضه این طرف است باین ارتش خیز  
 مشهور از روز گردیده شعله و تیغ کلام میزبانم برین آورده  
 جوهر نقد و تحقیق مین طریق در رشته تیغ کلام داد اگر  
 کسی بپوشد کلاه او نام سخنان دیده بپوش شده کمان در  
 باشد که خیزد فتور در صحن حسین این مشرب با یاقوت زین  
 حجت کبر و جبرید این غایت است این صون بپیرفت  
 بعیرت این حکایت پیستی از این چهرت است و باین  
 خیزد محلی از اصول و زوایا این نه همتان نبوده اگر  
 و شبی که بسپرد خولط را که علماء از طهر و با صحتیه ساخته را

بافر احوالیت مذہب مخالف است ام داده و سپر حقیقت  
 از کف منظره انداخته ساکت مساکت ایشان کرد  
 بر تقدیر عکس سهام مختلفه سخنان متفرقه که در حقیقت ساخته  
 بان استظهار و از از فضل اعتقاد اعتبار است  
 را کب مرگت محمد و انکار نباشند درین مقام سامعه معنی  
 سخن آرای علیک تا علم کن بعلوم باقیه طریق تکمیل نشاد  
 یاوه و سپاچه چه مطلوب را بجز این کلام ترین داد که  
 اول اعتقاد است از این لطیفه از عان بر لول کلمتین است  
 مع التلظظ همها و در اثبات این معنی اجماع بر بر مانی نبود  
 فرقه مختلفه اسلامیه را درین مقام همند مجادله بطی الریت  
 و بنا برین اسلام طبعه حقیقیه شریسته بصحت پوسته و چون  
 مخالف تقاضای میان اسلام و ایمان ملاحظه شده  
 بعضی ایمان نیز انصاف پذیرند و باقی اعتقادات  
 سمت مذکور می باید اگر رخنه گر بنا ایضا تواند بود از  
 طومار عقاید خارج باید نمود و کیت لاف از چولان کاه



کتاب آیه است با چه در و سپا چه کلام قرار یازد معرفت کرد و اگر  
 منافی حقیقت است خداوند و محله ایمان این طایفه ترویج عالم بر این موق  
 بهتر است که شمشیر و زبان از بی کفایت لازم واقع می کند آیه است  
 پر اصول این نوشته بیجا نشوند امور محققه نظام است  
 که معظم منازعات طرفین می نماید است که بعد از آنکه اوقات بود  
 مصطفوی صلی الله علیه و آله در حجاب آنکه مبتدیان هم  
 یستون شخصی شده ظاهر روح پرورش خطای قدیمی و از نایب  
 چهارست از شخصی کامل عالم عامل که نسبت به خلاف آن حضرت  
 موسوم شده در اجرای احکام شریفی باقی می ماند و چه و طایفه  
 از نقص زیاد و نقصان محفوظ دارد و عقیده اهل سنی است که شیخ  
 شخص مذکور یکی از جانب الهی منسوب از طرف حضرت رسالت  
 نباهی منسوب باشد چون پسند خلاف بد تعیین در اختیار است  
 شعور غیر با لازم الاطاعت است اما است از جهت خلافت  
 نباهی فی الحقیقت نبایت الهی است مناسب بدقی جل و عا  
 او را بسیار است بجلالت رتبی امتیاز داده و این مناسب ما

در آن

بوی تصویف نموده نشسته خلاف است و استبوق فریغ انجلیت  
 خلیفه فی الارض موق سار و حضرت رسالت نیز او را بر  
 نفس اقدس نموده بر طبق فرموده الهی نبایت خود بوی غایت  
 بزود الی الخلفاء بود برین سپا بر شمشیر میسازد و در آنکه برین سپا  
 طوما و حضرت استیغش بر بیان مسورت است نام بر رفته  
 چون از احتمال منافی بسیار است ایمان اسلام است  
 را و نایب از یک طایفه است اصحاب و محروم پس باشند و در  
 مقام خلاف یک است که صحایف عقاید با هم بر این معنی  
 تصور بر آنکه این موضع رصرت است و در خلاف الصق  
 بینماید است که خلیفه رسول الله در مانده اخلاق حسنه و نبوت  
 مستحبه و علم و علم و شجاعت و غیره و کا و قدر و انشال این کلمات  
 اعتبار استحقاق نبایت الهی و خلاف رسالت نباهی  
 شقوق بدیست بر کاشبه مملکت مرتبه نبوت تکلیف  
 و تخلیق با خلاق الله و ادوات رسول الله هم بود و نامها  
 نهلیت اعتبار بدیست با احساس حالات نبویه محقق متخص

مقرر سلم ایشان معراج  
 از پنجه خلقی محسن حسن ایمان  
 ۵۵۴۴



کشته صحیح خلاف است و در توجیح فاعل من الله من الخلق  
 متعی و از طرف من لم یکن بنا انزل الله فالکتم ثم الکافرون  
 یعنی توانی ساختن تو را من غیر تو را که بر این خلاف مقتضای خلقت  
 معنی نموده است با اوصاف مملوک که در این مورد به وجهی خاص  
 از ابطال این عقیده اینست بیدر بعضی از مقتضای عقایدی است  
 غیر که حکم بی جهت اوصاف معین و نفوت است چه است نظر  
 بخلفیه رسول الله صلی الله علیه و آله در بیان بیان این غیر عقیده نموده است  
 اصول اعتقاد پیچ فرود از او در وی القود و نحو له بود چه ظاهر است  
 که هر کس صفات مملوک نموده شخص معنی از اختلاف موصوف را  
 مستحق از تفاوت داد اگر امور مملوک مستثنای آنهاست  
 یا در مستثنای با ستم خلیفه منتصف به صفت مملوک باشد بالبدیه  
 او بی اثر خلاصه بوده است پس بگری خواهد اوصاف مملوک  
 مستثنی از کشته اطاعت من است و در این قول تحقیق امر مذکور  
 مقتضی اولویت است بل از این جهت که این جماعتی آدمی است آن  
 و اصول اعتقاد بی ثباتی نبوده و صحت در بیان ایمان نموده

حقائق  
بر...

حلالی

اشته اطان قابل باشد خلاصه از آن است که  
 صحیفه عقیده اشاعه شریک با وجود تقدیر الهی شریک  
 و از این پس هم اسناد قیام بر وجهی است با رضای صمد و آن از  
 خلائق ساجد است که مشکوه اصول اعتقاد این طایفه از  
 لغات کلامی انوافض آنرا و صحیح لازم الفلاح است و در  
 شجر مبارک که زینت و تزیینت است سبحان ان با دمان بتبدله  
 بشویم تسبیح و فضیلت علیه کرده و افعال الله نزد  
 ایشان معنی با امر حسنه عاید به تکفیر و افعال مصلحت از  
 عباد بعضی سخن و بعضی از اصحاب بر کشته است و آنکه از  
 از آلتش این عقاید و توجیه پذیرد و منزه است چه بر تحقیق  
 معنی همین است که خبر افضل الدین محمد کاشی می گویند در  
 بیان کشیده که عقاید و وفور در دست می گویند هر یک  
 سخنان مختلف میگویند سر رشته حق است حک طایفه است  
 باقی بخش است میگویند و اعتقاد الهی است که از او کشته  
 غیر محسوس و ساجد حاصل من الازل الابد که در اعتقاد ارضیه

مصحف

احدی



سنت مدوری با بقای اجزای سنت الوهیت مدوری و باقی  
 محسوس و فایده و فایده است و مفاسد مرتب بر این بسیار است از  
 آنچه عدم امکان اثبات میان این بر ظاهر معجزه است باین معنی که این  
 شخصی را شخص مدعی می گویند و مقارن آن مدعی همان مدعی  
 فایده فیضی خارق عاده بر دست او ظاهر کرد که ظاهر مدوری این فعل از  
 عقل هیچ حکم صحیح مدعی نگردد و آن عقل را صدق قول او نیست  
 او را بر نبوت بران ترتیب بر و چون حق نبوت این نبوت که مدعی  
 انظار خارق عاده است ظهور آن بر دست کاتب حکم عقل صحیح است  
 و حق الله که اثبات این بر این مدعی نبوت می مقرون معجزه  
 محکوم صدق نبوت است بر تقدیر جواز عقل صحیح از الله که این اجزای  
 دعا از امور معتبره و در ارسال پس از ازاله کتب و این  
 شریعت بسیار با عقلمار و این صحیح بود و جواز حساب معتبر است  
 و توجیه مقام نیست خارق عاده و مدوری بر دست مدعی  
 نبوت یا نه از افعال الله در آن وقت بر دست او ظاهر است  
 تا دلیل صدق او را با عقلیات با افعال آن شخص که با ظاهر است

روایت بهر

قبت مقصود خود دست بر تقدیر اول اگر مدعی نبوت کاذب  
 بود چه رسد مدعی او اگر کلام صدق خالی باشد باید که  
 حق عز و علا اظهار معجزه بر دست او نمود و آن حق از اثبات  
 مدعا عاجز کرد و الا آنست که ای مکلفین بقیح و جهل و اطاعت  
 کاذب که اربع البصایح است نمود و باشد و بر تقدیر ثانی باید  
 الله که عرفان حالت نمود و نهی فرمایند که اظهار صدق  
 مدعی او را با عجز نمود و باشد چه ظاهر است که از کتاب ضابط  
 یا رضایت و او این قدرت تا هر منع از آن فرج نیست بر اتم  
 روانست من کل الوجوه خارق عاده و دلیل صدق حق نبوت باشد  
 و بر تقدیر جواز حق بر الله نبوت آن غایت تعدد در حساب نبوت  
 نهایت امور است و دیگر از مدعی بر دست بر جواز حق از  
 الله که اثبات که حق سبحان و تعالی و صحیح محض همانا و کافه  
 و زمان محض از جات و وصول جنت عالی و عز و غایت است  
 و مشروبات نام و امور و مولات و ... که بر طبق مدلول  
 ان لا یزین الله و خلق الفالیات کانت لهم جنات الفردوس

جل و ک

از دم

موضوع است

بش







منظور است و الله اعلم بحقیقت الحال و این حقیقت حکایت  
 از اول مبارزه دو قوم انجام یافتی که کلام است که کون است در  
 حکم بعد از آیه و این است اصول اعتقاد است که هست مذکور  
 باشد و نظر بر آن در این سخن می باشد که مخالفین را از این سخن  
 شده و چه رسد و تسلیم باین سخنان و صبر بر این عدالت خندان  
 پس از این زمان از این مقام غافل گشته و زبان حق گفت  
 از این سخن است آن در زمان تو مردم کرده و در این سخن از این  
 مجادله می شود که این است بر حسب سخنانی که در این است  
 صاحب مجلس قطع شده و محرم سطره است که این است حکایت  
 امور است و حکایت که در اینجا است در هر دو این است و گفته  
 و کسب معلوم و معلوم هر چه می باشد از این است که این است  
 می بود و هر چه از این است و در زمانه و اولی است که در هر دو  
 بر وجهی منوط ساخت که این است از این است که این است  
 تفریق می باشد از این است که این است که این است و حکایت  
 حقیقت است و این است که این است که این است که این است

حقیقت بر

مخالفت محض قریب فاکر که در این زمان چون محض اصول و در هر دو  
 معول علیا که از هر دو اول که در این است این سخن حکایت  
 نماید که در آن است که این است که این است که این است  
 آن تعلق نمودن است که این است که این است که این است  
 مخالفت فلان است که این است که این است که این است  
 مجادله و همراه آب داده گفت و از این است که این است  
 آگاه بود که در این است که این است که این است  
 و طبعان که در این است که این است که این است  
 تفریق داده و از این است که این است که این است  
 عن المؤمنین از این است که این است که این است  
 می بود و در هر دو این است که این است که این است  
 و بنا بر عکس این است که این است که این است  
 علت خسته بر این است که این است که این است  
 از این است که این است که این است که این است  
 خود خسته و از این است که این است که این است

نفس



هر ساخت که این حکایت یعنی جودت نمودن در حق این امر است  
 از تو این قدیم و طرق غیر مستقیمه اهل سنه که بنا بر الهما عدوت  
 اهل بیت نبوت زبان طغیان آن او در حقش اگر در کتب  
 نیز درین سبک حرکت المذبحی نموده هیچ تنگی آثار نبوت  
 آن جامع خواهد بود و این فتنی از پرده دعوی درین حالت  
 متابعت و پیوستن و جفا در اوست اتهام خود بیان نمودن و  
 محضه اهل پیغمبر که در این جهت احتیاطا قریب عاقله خلاق  
 نظر کرده اند این است و مشاهد که سخن است که در روزگار آزار  
 حکومت معویه علیه العزیز و العذاب و نوان او که خرمین این معنی است  
 ظاهری و بدین سپار است یعنی عدوان سخته کرده و علم  
 مخالف شاه و ولایت بر او خسته و فانی معوجا ایدیت  
 و شمشیر حسارت از بندم مقاومت پرده کشیده و بر سر  
 مطر ناکشیدن و دو سپهر و عنین میسران محاربه ارباب طلعت  
 نثار کرده و طغیان تبسره و نایک ساخته و بر طبق شرح بالا که  
 صدراعظمیم غضب من است و اتم عدل خطیم مفضوب غضب

ملعون

الی خطی است پانتهای شده و تیغ زبان بدهراب  
 و عدوان است و بدو که از دست و در بیان ولایت  
 چهره کفره اتی را اطلب فرسوده و بمقتضای فوج است  
 تیغ است فتنه الهی و یقین لثیری از اخبار است یا عاقر  
 نموده در لیله الهیره جمعی از نفوسن که در ذوات قدسیه که  
 از ان جمله هزاره شمس در نظر از اصحاب بد بود پس آنچه  
 در تاریخ مسعودی مسطور است شربت شاد و چشمی بند  
 و بکفقه و فرموده می سن بر اسلام را سبب انحراف  
 از پر تو نور ایمان تجلی نموده تا زمان حکومت عمر عبد العزیز  
 باین که شش بیام میبند و صاحب کشتن با وجود  
 نهایت تسلیم در تحسین و در تقصیر خود تقصیل این  
 سپان مملول ای که کفره ان است یا نمر یا المذبح الی الاحسان  
 و ابی و ذالقرنی چنین افاده نموده که ولعی اینها کاش  
 فاحشه و سزا و بقتل انانف است که من سها عدایا



وَمَا كُنَّا لَأَوْحِدُ مَا جَاءَنَا لَدُنَّ نَبِيٍّ وَلَا مَعَاذَ مَنْ عَاوَاهُ وَمَعَاذَ مَنْ  
 كَرِهَ زَمَانَهُ نِي كَرِهَ خَانَ تَشْتِ فَمَنْ فِيهَا وَجْهَةٌ  
 اهل عت و تیره و تار یکت کرداننده و طلمت فرای  
 قلوب قاسم پستان کرد و بد بود قس را اهل صاف را  
 در استحقاق خلافت اخبرت تاملی بوده با جمیع تمام است  
 افسانیه است بنویاز مطلع و لایت مر تصویب  
 طبع نزه بر تواند فرای مسسین ایام شده بود و با وجود  
 این حال که او مان ایل سپه تحقیقت این مطالب علم  
 این طایفه پستیا شارح مختصر قرآن در این در حال  
 محصول و تاجیک صاوان از مضمون علیه علیه با معین را حمل  
 باجهت و نموده با کتب اجتهاد در برابر رض الهی تعریجات  
 رسالت بنای صمد کرده و اتفاق است بنابرین  
 او از زبانه عدالت نیز مخوف است سیر موزر فرشته  
 مخطوط کرده اند احوال میگویند که در اتفاق و اعمال سیر

از طلم و اتفاق که از ان سر رشته عداوت و دو مان است  
 صادر گشته صورت جو از او زبان طعن و لعن ایستاده  
 و در بعضی اوضاع توفیق ذکر باشد و استبان سپه هند که  
 نشندی که زاده کس او به پیر چرسید او بنا حق  
 د امام پیر کفایت مهرا سپه فرزند پیر برید پر  
 اولب اوزان پیر شکست ما در او حکم هم برید مکیه  
 چنین قوم تولعت کنی است بود العنت است بربا  
 و علی قوم نبرد و طرفدار که روایت صحیح است  
 با علی حرکت خرابی و شکست سلمی و همچنین حدیث  
 بحکمت الامم من و لا یغفک الا انما فون را معین  
 و صحیح و صحیح دانند و احمد بن محمد علی خوارزمی ملقب  
 الخطا در کتاب خود ذکر نموده از رسول الله العالمین  
 العت که فرموده اقمتم بعزتی و جلالی ان اذخر الله  
 من علی علی و ان الامام علی ان اذخر الله من الامام  
 و ان عسائی جامع جمیع انامی حکم شتابی در مسمی شعا  
 است

بسته نکر

حت نبرد



تو که بی که

آینه آستان مجرب طبعون علیه الله منوره که پس از علم حلاوت  
 بود با طاعت صحو بیار بنی پروردن از عینیت علی ازین  
 آزدن از حلیت است اگر بر نفسی برون آید نزد عاقل  
 حلیم چون آید اندر اندر حله جوید غدر او خود را پس را  
 چه اندر قدر جانب هر که علی نه گویست هر که گویش من  
 ندارم دوست هر که چون خاک نیست برد او کر  
 فرشتت خاک بر سر او و ظم که هر که از علمای بیخ  
 بعد از مراعات شده ایضا است بناط مدعی مرود ملت  
 ابوبکر علیه الله و افران بی حده و اولاد طهری عدم استحقاق  
 و خلافت خلفای شکت عدیه علیه اجتهاد و فقه نامبار  
 جو از نسبت ایشان است لال نموده این منی از بر  
 واضحی مستبطن از دولات قرانی در ولایات نبوی  
 بروی ظلمت یافته و مظنون ملک معلوم دی کرده از خلافت  
 نبوی که بنصوص سابق تعیین عالی حق شده ولایت است  
 ابوبکر علیه الله و تابعین محض مخالفت الهی است و مخالفت

عز خطاب و معاوده ایشان در آشته اطراف این امر بشر  
 تقدم اول ثانی و ثانی ثانی جرات نموده و مصلحت  
 این امر کرده و باوجه دانسیا او او ان فی العالم غاصب حق  
 مرتضوی مخالف وصیت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم است  
 و مستحق طعن و لعن نموده با این استبارت ایشان را  
 مورد لعن چهار سازند تا علیه استحقاق تو اسباب و از آنچه حاصل  
 شده طریق هر یک مقتضی است با عرض تو چون نمودند  
 زوایای خاندان سینه خط و غضب فرو سنده و حکم شیخ خطا  
 در بیخ خصم مضر حرجی است از زمین حکایت لطیفه اندر این است  
 که هر که از این پایست پس نیست آن می گویست  
 گفت می و ایک دم سو قرار نه لعل شمشیر تو ام داد  
 نه که گشت اندوا آامن زانکه جانم نه از زید را دوست  
 هم روزی از نامش بی پایوست لیکت ترک در بیست  
 میکند زانکه بر هم بگفت میکند که بر سر بی شمشیر وقت  
 سخت می گوید ترک آن شده بخت نه از و کرد زین نام بر



نه از او عیاف تو با هم شنید می سپرد و کردل از به چون شود  
 در میان این و شکل چون کنم خوب گفت ای مرد اگر پیش  
 بر زمان شسته بر کرد پیش از سه لطفش بر از او کرد کرد  
 زبان کند در از مرد گفت ای شیخ چه بیکت گفته اند او را که  
 به کار خجاز ظلم کرده حق زحق و او داشت باز داشت این سخن را  
 زنگار کرد بر با حق خدایت استخوان ملک بودش از او گفت  
 و حجت نهی بر جای چه نیست او چنین بود که او است  
 لعنتی که در داسم می گویم این چنین گفت ملام می گویم که  
 چنین طایفه ای بود او نه بودی که بودی بود که چنین کرد او پیش  
 که بدیده تیره روشن شوی و اینجا استی که هر که حق است  
 از نور حقیقت او پس پدید شد و شد بر سر از مشکون عقل صحیح  
 روشن کرد و دل که مناسب حق اهل بیت نبوی است  
 و طاعت و سائر آن خوره در جرد به سپهرین خدا و حق در راه راه  
 لعن ابی طعن سر سواد که نماند نه از ایشان است و پیش  
 رایج است معمران طاعت اهل بیت رسالت معصومین

حقوق  
 بر

در بیت هم

در سپاس محمد و انکار و غصب حقوق الهی استید ار ار  
 سرشته و راه و مصلح تمام مصلح از دست او باشد باید که با  
 خشک و درونی قشیده از لال که شمال تحت آن دره  
 محروم و محرم در زهر سیه الشیخ خشک جوین را بعد از آن  
 نیز ان اتصال باید و درین معنی از شیخ سنایی در ایاقه که  
 برکت بی بر کی غاری لاف درویشی نمن رخ تو عیب زان  
 مشتاق و جان تو نامزدان کن با بر چه چون زبان کی بود  
 شکر کسیر با چه مردان گوی رسیدان کن هر چه با چه  
 جز نبی آن من بود در سون هر چه نبی جز خدا آن بت بود  
 شکن راه در دایره نبی باور شده در صفا را سخنان کبر  
 هر چه چند با شیخ روح چون برون رفت از تو هر چه انک  
 اندر خوش حسی بر لب چون در آمد تو درین انیک برون رفت  
 از غم از جمال حال مردان از نهان مکان از نشان  
 شمع تابان بی اثر از نهان کن این جهان این چهار اسلحه در  
 که شکست در دو دین نگاه ملک بدو چشم با دست در آن

در  
 صد  
 اور  
 ی



دین کی توانی رفت راست یا رضای دوست باید یا ونا  
 خوشتر العباد امانه بی سعادت کی که هوای نفس کن پنا امیا  
 بان نموده در سپهر شقاوت در کون از آرزو پیچیده و غمان  
 ابرش سرکش ملک الدار الاخره بخندند لایزال برین صفا  
 فی الارض لا فساد ارض نفس اماران نموده کشتن کشتن  
 حرمان و خستند او اندام لاجرم دیده جهان پیش مقصود بر کرد  
 لذات همیشه برنده و پاینده پیش از کثرت عبادت عقدا  
 صورت پرستید هر که در بهر ضعیف توفیق که است در هر روز  
 محبت روی القربی در چهار سوی معاملات برین خلوص  
 عقیدت خطریه در دو عالم در دست آورده بامری که متصل کرد  
 که تا هوانان است ایمان نیست کین جوهر عقل ان روا  
 نیست هر از ادعای جلال و جلال فیما نمانش کمن بدو تم که حجاب  
 چشم بعلیا نمونما دور او جو مقصود حصول ثواب برست  
 اصحاب عقاب است که چون امر امامت نزد علمه اهل  
 ستمه الامانه از اسباب فرعون شریعت معبود کشته و اسطر

بالمی

اصول عقدا در نیست از انچه است که بجز سعیت  
 عمر با بی که بر سعیت عبد الرحمن ابن خوف عثمان علیهما  
 جمعا است از اهل صیغه نام برهناده اند و بنا برین در پسند  
 فرعون کذا صیغه از علماء اسلام در صحت و فساد و غوث  
 دشمنان این مثل تمسید نموده و از مد لالت کتبت  
 و دلائل عقاید و ذکر و وجع معتبره است بنا بر عدم استحقاق  
 ایشان نموده بمانند و انرا اجازت لعن دشمنان برست  
 برین قسم از اجتهاد شده بودند درین مقام مقصود نظر  
 حاجتها و ایشان بر تقدیر موقوف است ان تا بقس الامر  
 مستلزم حصول دو نوع از مصلحتهاست بخیر رای جمهور  
 مخالفین است و اگر از مقلدین ظاهره مخالف تفرع بر اصل  
 اجتهاد و مدلول جهت استیفاء فایز باشد و معاد حال امر  
 با عراف مخالف جهت آن انقدر برین باستحقاق است  
 اقصای برست صلوات از انچه است که بجز سعیت  
 نمودند ان تو است که امر برست هر از انچه است

جمیع است  
 کما در کتب  
 طاعت و غیره  
 جمیع است  
 و غیره  
 است



چو صلح انجمن مضمون حکایت که مجلس آخر بسیار است  
 در شش تقریر کشیده است که از امور مقرر میان اهل  
 سنه است که در شش اهل بیت اعم از شیعیان است  
 و بی عباس علی از صلح تقوی عدالت در بوده اعمال  
 صادر از ایشان که سبب آن حضرت از آن جماعت و شیعی  
 قلبی است بنا و بنا بوده بعد و عادل دانسته کرد و در وقت  
 قبضه آن طایفه از شش است منصب صحبه و شش اهل  
 دانسته صحبت اهل بیت صلح قابل باشند و اگر  
 شخصی نظر با ما جاز قانون زمین نبوی که جماعت صد گستر  
 گشته اند نبوی که شش اولاد نبوی نبوی رازی مصطفی که در  
 بخیری که فی الجمله ستم امانی شود و مستحق کرد و از انجمن  
 مستحق قبل دانسته به موجب اهل کوی نبوی است اهل  
 از آن شخصی ندارد که شش است پس صورتین با بنای است  
 معاندین خاندان نبوت اتمام در قیاس عدم استحقاق  
 خلافت است مثال اهل بیت خاندان قلبی زمان حالیت و شش

و ولایت کسعدن ابن و ائمه و حزن عرفان ایفانست  
 امر بر دیگر متفرق شوند بود که قال الله و من یکنز الایمان  
 یعنی بولایت علی که خطبه غدیره و فی الاخره فی حق سرین  
 که در خبری مسامرتل تو و ز که اگر کشیده باشد کل تو  
 که در علی نباشد اندر واقع مسکن تو و شیعیان بی حاصل  
 و هر حال سید که در حق نبوی است عدول است و در وقت که در شش  
 اهل آزار اهل بیت الهی است پس اهل در امور فاسد در است  
 آن دو مان عالی مکان و مر آنجا جانب دشمنان آن خاندان  
 اظهار و این بر این که در کفر و عینا فاز این جنبه که با وجود  
 آنکه چه جمعی است علیه الله و ستم در چند موضع مروان لعین  
 و فرزندان او را لعن کرده و اخرج از زمین مطهره نموده و بطریقه  
 رسول الله علیه و آله و سلم مرسوم گشته و عثمان علیه  
 ایشان را که تویم تمام کرده بعد از مطهره آورده مسکینت که دانسته  
 ما بقیتهم عن المدينة الا تعینا فی الحجة الذی اعاد بکت الیهما و  
 و شکی نسبت که این سب از عثمان واضح و لاسر و الیه

در سب تو



وشیخ علاء الدوله از ابو سعید خدری روایت نماید که سید  
 علی الله علیه السلام در عیدین نماز کردی مرد آن  
 مراد لالت تقید و خطیبی نمود که فرمود ان الاستداء  
 بالمحب بالصدق کفرت که قدرت ما علیکم کفرم و الذی نفسی  
 سده بالانوارون تجسر ما اعلم و ازین جهت شیخ در فلاح خود  
 ان الحار اهل جده من الی ابراهیم و قد جعل الایمان  
 وسیله فی کفره ان المروان الحار اهل جده  
 الوصول الی الامان لاقون الی الله الی رسوله من  
 ینیب ذمه و ذمه حجرت و ذمه حجرت و ذمه حجرت  
 و الانصاف شفاعت النبی صهم و از این بویه القمی  
 منقول است که هر کس بطرفه ان النبی رد الحاکم و الله و ان  
 لعنا و ما لم یمنون و اذ الکریم من منان و المحجوب الی  
 و عی عثمان الی ردها ما کافون لکنه تعصت لرحمة  
 رحمة الی الله فی قلبه و لم یخیر فی ذمه و کان من الذین  
 قال الله تم منهم ان جعل الذین کفر ذانی قلوبهم الحمية

المروان

حمیه الی اهل بیت چون ابو اوشان بن عبد بن ابراهیم عثمان  
 است که سبب عود ایشان بنسبانی مدعی نکاست  
 من مصدق کریمه لایحیون قوما یؤمنون بالله و لیسوا  
 الاخرین و اول من عدا الله و رسوله و لو کانوا ابا انهم و انما  
 اشره هم او لکن کتب فی قلبهم الایمان لیسوا  
 نظر منسوب مخالف ملک موافق نیز میان بخدا و  
 از دست سبب و قاضی حرس مدعی که  
 شارح دیوان حضرتت در شرح دیوان کریمه که در  
 صحیح بخاری مسطور است که سلاطین بنی امیه لعنهم الله  
 در اشای خطبه سبب جمعی که مستحق ان بودند  
 می نمودند و چون مردم از نظر سید فلاح فیشد زهره که  
 استماع خطبه بشیدند پس ایشان تاخیر صلوات می نمود  
 تا مردم توقیف نموده بستماع خطبه یادم نمود  
 و علمای اهل بیت معذرا ذکر این رسم حکایات

مصدوقه

ت

نخبرین

شبه متفرق



و غلیظ تر از بن سیر الطاعن ابن قوش سیر و ما  
 قیاس صادره ازین مصلحت و آنست که سخن گفتار  
 نماید و مانده الاعدوت لاله میت رسول الله صلی الله  
 و اشترک الالب بقرین مع الراضین و کلت الاله  
 لعنهم الله اخرهم و حشرهم الله جمیعاً زفره مشایخیم  
 المناصیر فی مابوت من التذکره و الالک الاسفل  
 و آنست که در کتب معتبره است  
 در حدیث است این بود که چون رضوان آیه شریفه الله  
 رضی الله عن المؤمنین اذ بان لهم نجات تحت الشجرة  
 اخذوه ان فی مابوت کتب سجانه و تمام از حدیث مشهور  
 در اطهار این امر است که آیه لفظیه ایشان فرموده است  
 اهل اسلام از مخالف قرانی اجتناب نموده از آنچه  
 مستخرج از مابوت و سوره اولی تواند بود محشر زبانشند  
 و جواب آنست که بر تقدیر نبوت است و جواب  
 ایشان در سبب شجره صحت رضای الهی چون این  
 آیه

بحث سوم

مدلول

مستخرج رضای الهی نبوده مقصود بر زمان صحت مذکور  
 و محلیست مسمی به علم امام که بر اسلام است  
 چون بار نداد موسوم کرد و تبدیل ضامن بخلاف منقض الوجود  
 چنانچه سخن فیما از ان حکایت نماید و مانده تعلیق برضا  
 بایمان صحت یافتن حاضرین تحت شجره بر زمین  
 بوده عرض الهی همان ضامن زهره کسین است  
 و مضمون است مفید عدم ضامن مطلق حاضرین بوده  
 منافی عرض مخالفین است و الا با بستی که تقدیر نبی  
 است عن المؤمنین کما یخرج در عموم رضاست ایشان  
 فرموده نظر باین تا عن الراضین از الیه ان الصلوة  
 علی المؤمنین کما باسوقوناً است لئلا یضلوا  
 کفار و صلوة نموده و بنا برین چون موجه نبوت  
 در تحت الشجره منطوی التحقیق اوجوبی که نزد الله  
 در زمره اصحاب ایمان اندر ارج دارند مخالف نبی بایمان

الف صحت  
صورت

علم الذین  
صورت

ن



مصحف بر

فایند پس منافق محرم التحق من در آن جماعت بعد  
 ازین جهت تعلیق نهاده بر صحبت با غیر عرض احوال  
 مجلس است و درین مجلس حکایت بخلاف آنکه  
 متنی شده بعد از ذکر بعضی از حکایات در اشتهار  
 ازین جهت بعضی حکایت نوشته اند اما که  
 خارج از دایره است پس نموده اولاً این احوال  
 برایشان اندر ایشان در این احوال بر او  
 لایحه امتی علی الفتا از در بدای علی الخطا مستند کرد  
 و جواب بدان اولاً این مستند است بدان حضرت رسول  
 صلی الله علیه و آله و سلم چه تواند بود که از منوعات اگر  
 یا با خبر بود بعد از اینست عار بود باشد چنانکه  
 ایشان اگر صحیح بنوعی بودی که انکار در آنست  
 صورت جو از این روایت علی علیه السلام در امور  
 درین میان شریک سید المرسلین که منوط بانواع

محت

ملاحظه

ملاحظه احتیاط است و علامت بوری در  
 خود تقریب همان جنبه آنکه تسبیح و عدم آن و ذکر  
 رواست مذکور چنین افاده نموده که آن عیب یا عیبی  
 نقل کان من بنی آدم بالغوا فی المنع من الیه سعیا و الکفا  
 آثار علی ابن ابی طالب فعلی استخاف منهن فلهذا  
 اقول و این عیبان هرگز در انکار اولاد نبی  
 مخالفت احوال افعال رضوی سعی بسیار نموده  
 امر بانس رسول شده اند و او نیز بسیار خوف  
 کذب و افترا بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وضع احوال  
 و الله بر مفسود و مخفی الفین نموده و بسیار برین رواست  
 امور و دنیا و کانه و عمل بان از طریق امر احوال  
 بعید می نماید اما آنچه بره تقریحات در داده اند  
 او از غیر الی غیره در کتب در رسائل مذکور است و تفصیل  
 موجب تطویل کلام است و آنکه کتب مطلق  
 سبیل الاحمال بان آن برین نیست که نام قرآن



و کتب عظام عالمه ذکر کرده اند خلاصه که از امور متنبها  
 متنه فی منقول از حضرت شریک الایمانه صلی الله علیه و آله  
 مثل فصول اذان و کیفیت وضو و دست شستن  
 و نماز که قبول بعضی از آنها حرام و قبول بعضی مندوب  
 و همچنین اختلاف در جزئیات پسند و عدم آن که در بعضی  
 قضا حکم کرده که جزئیات در بعضی مجرم و عدم است از  
 آنست منقول است که حضرت رسالت پیغمبر صلی الله علیه و آله  
 داده اند و همچنین کثیری از مسائل شرعی که پسند یا حرامند  
 مروی از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از زبان  
 مسنون شامی برده می که تحقق پذیر است که از احوال  
 توفیق نماز حسبت و این قسم از امور دلیل که در کتاب  
 مذکور است و بنا بر این اعتماد بر خبر واحد مندرج قبول  
 صحابه در احکام الهی پسندیدن نه است بجز آنست که در کتاب  
 و چون این دانسته شده باشد است که بر تقدیر محبت و است  
 لا یتبع المذنبی اقتبات این امر نزدیک با مکرر است و مستحب

الودع

مما لوقوع است و ظاهر است که در غیر خلاصه است این که در کتاب  
 مخالفت اخبار است از ان زمان الحزبانیا مذاب  
 از تصورات اثبات بصیفت و اتفاق تمام است  
 ساج است و همیشه زبان طغیان اهل خلا و الودع بین  
 قسم لاف و کرافت ده از اثبات آن بد ما ما خزوه  
 لایستیا که مدار دعوی اجماع بر اتفاق اهل مذاب است و اتفاق  
 ایشان بر تقدیر واقع در کثیری از اصول من از زبان  
 سابقا است و آنچه گفته اند که منکر خلاف این است که  
 در ثانی الحال را منی شده و حکایتی مخالفت بر  
 کرده تا می امت متفق الکل شده در مجرور دعوی لا  
 دلیل است و مضامین کتب سیر پل که در کتاب  
 نه صد پل قبل ازین برین امر تالیف یا و انطباق  
 ابطال اجماع مبرهن شده از نشو و صدا و قیاس و بنا بر  
 احتیاج با مری که ظاهره علمیه از علماء اسلام اتفاق بر خلاف  
 آن نموده و بر و است صحیح منظره مسکنه مؤید است

موقع صح

باشند



از صورت صحیح بر او بود و سخن بعد از قول قائل است و بعد  
 عزت الی سر العالمین هر کس است بلکه دعوی است در این امر از آن  
 صحیح بر او بوده عالی است و بسیار روی در کتاب  
 بعد از ذکر روز غدیر و اجماع بر حقیقت آن و همچنین بر روز غدیر  
 حضرت رساله صلی الله علیه و آله و سلم و بیان حقیقت  
 که آن لایحه بر حسن و کرم را بود که فاذن یطلب معظمت النبوة  
 فقدم الاجماع و نهما منقول من ائمة فان العتس من اولاده  
 و زوجه که محرم و اهل ذمه و اهل ایمان است و حقیقتی در میان  
 اکثری ظاهر است که بیان می شود چنانچه افاضه ابطال  
 دعوی اجماع می نماید ایشمار بعد هم است و ثانی الحال نیز  
 از ان ظاهر است و اینجاست که فحول علی مخالف المؤمنین  
 در بای امضا بر پسر علی تعصبت بارده انداخته چنانچه بعضی  
 بعضی بعضی نوشته است که چنانچه علامه در  
 حاصل محصل بعد از این حقیقت اجماع در اشد است  
 در خلافت ابوبکر علیه السلام که عدم مواضع صورت

و کثیری را صحیح است که شده با وجود غرض از آنکه  
 از دلائل معتبره معول علیها شده نیست اگر  
 کافرا نیست که سارق و ماحایع است در غیر اینست  
 مراد است و احدی با شریعت چنانچه از ایشان ظاهر است  
 از صورت تحقیق میست و در شرح مواضع است  
 چون چه شاه شاهد ظاهر را که کلمه حکایت است  
 دست نوسل از او من آن و رشتند آمد را تکرار  
 حکایتی است که آن آیهون البت لبت الکتاب  
 حکایتی نماید از بنی فاد و عیبارت و حین  
 که او است حصول الامام علی الاستیفاء علم ان  
 الحول لا یقصر الی الاجماع من جمیع اهل الحل والعقد و نبوت  
 الامامة اذ لم یعم علی علی الاضمار و دلیل من العقل و  
 علی الی بعد و الا نشان من اهل الحل و العقد کاف فی نبوت الای  
 و وجوب الاستیفاء الامام علی من الاسلام و کما علمت ان

مشقطع حشر  
 نام



العجم حلا بمحمد بن الحسين و قد سمعنا من علي بن ابي طالب  
 كما هو حقنا اكتفوا في عهد الامام بذلك الله كورين الولد  
 كعقد ودا كبر و قد عبد الرحمن بن ابي عبد الله في طوعا  
 في عهدنا اجتماع في الدنيا من اجل الحال والعقد فضا من  
 من علم الاسلام و محمد بن جميع لفظا و ما بر اهل اراكان خفاي نداء  
 كمنهون ابن عسارت صيقل اعتقاد و كشف غطا ارجو را  
 مدعاي بلية ائمة الاميرين بتقدير مقاصد ايشان باطن است  
 محجوس خسر طرفين و مقصود از مجادله با بنين است حكمت امانه  
 و بيان استحقاق اين رتبة عليه است كه بزعم اهل خلاف با اهل  
 مطلق است و چون از اول اهل عقا و حج عليه كذا في خست است  
 مصطفى صلى الله عليه و آله و سلم منزه است است شسته و در عوا  
 اجماع كشيده و حرمت الذبوح مستبود ذوق نفس الامر حرمه ايشان  
 از كلكه و حقيقت دععاي بهر است زبان سلم كه مترجم خلاق شسته  
 الواح ملكوتيه است در بن تمام منظر خفيات اين پر شده و خفيان حقايق

كبر معي متمم يك شده بود و با عبارات متحقق ان بروج  
 كاشف ما هو الحق شده از نفي استسراج با جمع معتدا  
 و اول عسارت اول نقل علي بن ابي طالب و الاقارب و اول  
 من العدل و التسع شسته معني تخمين اهل صوره بدر  
 و در بن مقدره الكبريه و استسراج است و اول صلافت  
 با عسارت مخالفين اين خروج و الاصل ان البران بر عا  
 حكمت اجماع مجرب است استسراج استسراج استسراج  
 مخالف اعتقاد اجماع را با عبارات استسراج اهل  
 اجماع با آن متمم است استسراج اجماع ايشان است  
 و ان نفي كبر اول اهل عقا و شسته استسراج استسراج  
 كاشفان بعض ائمت بر فرض وقوع استسراج اول  
 و استسراج استسراج استسراج استسراج استسراج  
 و استسراج استسراج استسراج استسراج استسراج  
 خلافت استسراج استسراج استسراج استسراج استسراج  
 و حقايق استسراج استسراج استسراج استسراج استسراج

عبارت لايفرق الامام

ص ۵۵

تموده باشد  
بخوان از آنها

اصديج اجماع

۵

از بنده



بوده معلوم شد که بسیار از اهل بیت را کشته اند  
بسیار از اهل بیت را کشته اند و در وقت آن زمان  
بسیار از اهل بیت را کشته اند و در وقت آن زمان  
بسیار از اهل بیت را کشته اند و در وقت آن زمان  
بسیار از اهل بیت را کشته اند و در وقت آن زمان  
بسیار از اهل بیت را کشته اند و در وقت آن زمان  
بسیار از اهل بیت را کشته اند و در وقت آن زمان  
بسیار از اهل بیت را کشته اند و در وقت آن زمان  
بسیار از اهل بیت را کشته اند و در وقت آن زمان  
بسیار از اهل بیت را کشته اند و در وقت آن زمان

بجست  
بدر

صحیح

بوده بر وجه قتل می سپید که اهل بیت را کشته اند  
که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام نیز باین  
رضت کرده و دعایه اصحاب و جمعی کشته شدند  
و غیره تا تیر نا اهل بیت مقتول شده علی شهادت  
بر سر جوب کرده در سنگات و حیات در فشان کرده  
مسکف که کشته اند و اهل بیت را کشته اند و مشهور است  
آن که حاجت در قتل و در نهایت غلظت و قدرت نموده  
روز به روز اسوان برهن او شده بعد از آن بر اهل بیت  
متوجه تهنیتی شده و کشته و کشته نموده و در روزگار  
نکرده و منع دفن در بی در تقییر کشته نموده و الا خود کرده  
بهیودان بدفون کرده و دشمنان صدق مسجون  
بوده در بایست تحقیق با اهل بیت و اگر اهل بیت را کشته  
و غلظت که از آنست در بیان وی نقل شده از آن جهت  
شیرعت و در رفع ظلم بدعت و غلظت و صلوات  
بوده و حجت است بر اهل بیت و اهل بیت را کشته

شکل در بیان بعد از کشته شدن اهل بیت  
این کشته شدن و کشته شدن اهل بیت را کشته اند  
نموده اند

معتموده باشد  
در بیان از آنجا

سپان



خدمت شایسته و تقیای ارباب نفس پر بند  
 و در حق حکام قول و فعل و اتفاق اصحاب و امر از امور  
 اعتماد و غمخوردن و بر تکیه ایشان عمل کردن از غمخوردن  
 عقل و فعل سران بوده و با بلایه مخالفین که از امر نرم  
 یافته که از جهت قتل عثمان علیه السلام عدم استحقاق  
 خلافت آن بر علیه التوفیر کرده این امر مذکور است نفس الامری  
 منجیح می نماید غمخوردن موافق صدق و حقا حاصل حکام  
 در این مرتبه بوده تحصیل نیست که اصول مؤمنان  
 اول سوره در خلافت اعم از حکایت اهل حق و غیره  
 مقتضای ابطال دعوی خلافت است که هر است  
 که در ایشان از جمله از وجود اهل حق خالی بود  
 مفسده بران مرتبه نیست که حکام  
 که عقل با در وجود منصب بر خلافی نبوده بود سمعت  
 انکه اهل مشغولین است انکه بر عیال  
 مخالفت خود منصرف است خبر رحمت فرمود

این کتاب در بیان فضیلت اهل حق است  
 و در بیان کمالات ایشان  
 و در بیان کمالات اهل حق است  
 و در بیان کمالات ایشان

و امر مذکور مقتضای حکم نصیحت خلافت اهل حق بود  
 مجرد بخت و فضل التمس و معین آنست که بعد از آنکه  
 منور کافران با کجاده در نمای طریق سید ابراهیم است  
 اقرار بنبوت در محاب احتجاج طلبت که از کفر فرار  
 کرده و عقوبت نموده از آنکه از آن حضور او حضور  
 مع از روح رفو خوشن بجانب ایشان امکان روز  
 نمودار آن غیبی سکه زمین از زلزله بر بنای کعبه  
 انداخته و میمان سادات از خیل که درین زمان  
 در آن متفرقه شدند در حین حکام زمره اصحاب  
 که مصدق کرده و اصحاب الشمال با اصحاب الشمال  
 نسوم و جسم و ظل من مومنان اندر اعا غرت است  
 و نه ملاحظه اهل بیت است که از زنده سپردی قولین  
 اسلام و جاهلیت نبوده و آن کسبیه حسن عالم  
 و در حقیقت نبی او در میان مکان بر زمین را  
 این معجزه در آن فالتسپان بعد که شهر زین و صلوات

معقول از اول

نسخ نموده باشد  
 در بیان از آنجا



یابد ریاض رضوان آب ز شام بجز تو دار و شام  
 و دروغ ناسب با برف غافل قد تو برده ز ماه  
 بهشت و طوبی و طوبی ایلم حسن باب بها شرح جا  
 خود داده در فضل بهشت ذکر خصل تو کرد بها  
 از ان در مان و از ان سبب با حق و نکات بها  
 در حکم بر شین سبب کتاب بها بر بها رحلت و بها  
 ایمان بها بطبع بها عین بها تبدیل داده و بها سینه  
 را محل طهور و صفای قلبه کرده در تعیین خلافت  
بها بها بها بها بها بها بها بها بها بها  
 انکلال بها بها بها بها بها بها بها بها بها  
 پیدا بها بها بها بها بها بها بها بها بها  
 بدست بها بها بها بها بها بها بها بها بها  
 صحیح بها بها بها بها بها بها بها بها بها  
 اگر از جهت بها بها بها بها بها بها بها بها بها  
 نوعی بها بها بها بها بها بها بها بها بها

مستقله بها بها بها بها بها بها بها بها بها  
 قاعده بها بها بها بها بها بها بها بها بها  
 جهت بها بها بها بها بها بها بها بها بها  
 دعوی بها بها بها بها بها بها بها بها بها  
 قول بها بها بها بها بها بها بها بها بها  
 منافی بها بها بها بها بها بها بها بها بها  
 و بنا برین بها بها بها بها بها بها بها بها بها  
 عقلی بها بها بها بها بها بها بها بها بها  
 باشد بها بها بها بها بها بها بها بها بها  
 بوده بها بها بها بها بها بها بها بها بها  
 بنا بر حکایت بها بها بها بها بها بها بها بها بها  
 چنان می نماید بها بها بها بها بها بها بها بها بها  
 و امری که بها بها بها بها بها بها بها بها بها  
 مستند بها بها بها بها بها بها بها بها بها  
 تواند بها بها بها بها بها بها بها بها بها

معتموده باشد  
 در بیان از آنجا



آن عقبت و اگر پسند اجماع درین امر اعتبار  
 قیاس است یعنی ابوبکر است برآمد وی بر نماز  
 که بر جماعت منکام میباید حضرت رسالت ص  
 است صدوقی یافته این نیز باطل است معنی ص  
 محنت از وی سلب است اما اولاً ازین جهت که قیاس  
 تر و امام در جهه ایزد ابراهیم است و سایرین  
 اجماع برین امر بر ایشان درست نیست معنی ص  
 که امام ابوبکر است در مجرد دعوت و کذب سیدنا جو  
 مصحح درین باب از ذکر با وجود ازین اشکال از آن  
 آن محترمت **ثالثاً** آنکه محسن با مقین علیهم  
 که در علم که جامع بین است مشترک بوده وی قیاس  
 باشد مثل قیاس نیکو فرد هم حکم در مشترک است  
 بنابر اشتهار اطلعت آن که اسکار است مانع  
 از وجودش در مذکور خالصت ظاهر است که این  
 در امام که ایست در امور درین دنیا و کلامه محقق است

قیاس خلقت  
ص

وثانیا  
ص

کثیره نموده اند بخلاف امامانه نماز بنابرین که قیاس  
 مشتمله بر صفات تعیینیه بر امامانه نماز غیر از صفات  
 قیاس است مع العارق بجان استماعی قلوب به الحلق  
 و لا یزاله حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوٰه و السلام که از  
 سر حد و احسی تجاوز نموده و منبذ کرده است که کسب  
 خدا نیست مگر مصطفی پس از ذکر آن ملائک  
 با سایر اویات همچو باره توسل شود در معاده  
 از عاتق خود و اضطرار این است که محققان  
 مشهوری است در او عیاج طبع از جا در حقیقت  
 رفته بطریق مهمله منبذ بیعت شامعت نقل آن  
 متبادرند و در معنی از محقق در حق است که انصاف  
 بوده که عشق نیکو است زانست خلل که طبع در  
 تو شوق خویش القاب عشق نخی از شوق است  
 ره بسیار است از وجوب لعل اجماع است که از او

تعموده باشد  
برهان از آنست



اجماع اتفاق جمیع اهل <sup>حل</sup> و عصبیت یعنی اتفاق فایده  
 علمای اسلام بر امری از امور معتبرند که در عقیده  
 حضرت امیر المؤمنین <sup>ع</sup> بنی فاطمه زهرا علیها السلام  
 و کتبی از بنی هاشم حاضرند که در اصل زمره معیت  
 و در کتب ایشان مذکور است که فاطمه علیها السلام معیت  
 نموده و راضی بخلافه ای نگزیند و از زنده <sup>مستحکم</sup>  
 شکایت می کند و جامه ازیت در بر و از خدمت خیر <sup>مستحکم</sup>  
 و دعوی که حضرت شاه و لالت و جماعتی که در روز  
 نبی پیاده از معیت شتافت نموده بودند بعد از آن  
 کردند و عامه اصحاب مستحق الکفر شدند <sup>مستحکم</sup> و دعوی و  
 و از احتمال صدق معتر بوده اجماع امام <sup>مستحکم</sup>  
 این محقق است و معلومست که مقصدی که زمره علمیه  
 اسلام نمکنند آن کتب و احادیث نقل نموده باشند  
 این که نقل وقوع <sup>مستحکم</sup> است که محقق  
 اجماع نزد اصولیین مختلف نموده تا عین اجماع را

و سیدة النساء

مستور است  
بر

بسیار است و امر مختلف فیه که جانب استجاش  
 رجحان با همه مسلمت شدن تسویه مجازات است  
 مدعاست خصوصاً مع وجود انکار و عدم غفر من المؤمنین  
 و علی را سخن و بعد از انقضای از اتماع یا امکان  
 اثبات وقوع آن روحی که علم شرعی حاصل کرده  
 نزد کثیری از اصولیین از دایره امکان سپرد  
 سیمایم خلافه که از ان زمان الی القراض التدریج  
 میانه اهل اسلام مختلف نموده بوده طریق انضای  
 آن در نهایت الحقیقت است <sup>مستحکم</sup> که علم تو ضیح  
 اجماع نزد بعضی از علمای اصول صورت اتماع پذیر است  
 که اثبات این احادیث است که نزد جمیع اصحاب  
 طرفین مرجع العمل است و بنا برین در قسم از امور  
 غلط احتیاط اقتضای ترک بمقتضای آن تمام  
 اگر طریق تو از مفید العمل است که در مورد نیاز  
 سیکارین یا از شواهد صالحان حالست نزد محقق

مستحکم  
مستحکم

بوده باشد  
ان از آنجا



از شرایط صحیح احیای خلاصی از اهل طایفه  
 است و ظاهر ثبات این امر از قبیل متعاضات است  
 کثیری از اهل طایفه آنست که احیای خویش و صلوات  
 بخدا اشتیاق تمامند هر گاه صحیح آنست که سبب  
 بر آن مستغنی از حکایت است نسبت که اهل طایفه  
 بین شده و با وجود این مقادیر تقسیم این مقدار  
 از اختلافات کثیره و قواعده عدم اجرائی  
 که در این باب افتاده ظاهر نماید و چون معجزه  
 و عقیقه ضلالت او بکار از ابراهیم استیجاب چون آنست  
 مشکوکانه قدم گذارد و بجز سبب معجزه الله  
 دیگر از اقران و اهل اعتقاد صحیح ممانعت و وجه  
 در داشتن نقض معادلات بوم القدر اسهل است  
 و از مواضعت نوزجرا اندیشیده نامنوده شبیه عادت  
 و عربی اتحاد العمل با سبب آنست که شرح نقض  
 دون پرورده زهر عداوت متناظران رسالت بار آورده

و از صحیح

انوار تفاوت و ضلالت نباشد شمع جمیع جوانان  
 و باطنی نور نور عقل سلیمان و نور شمع باطنی  
 غرور و خطای حکایت فیه در راهت خلعت و سلف  
 انضامات و تحسیر شاد پای نعل و تند بر از زود و غیر  
 در فضای ملکای فضای روح افزای و از نور  
 آن روشنی بخش مسکن امانت و خلاصه اشاعه نموده  
 با وجود نور طریقت استخوانی از حققت متناهی  
 سید ابرار و دست اطهار که از بوق استخوانی  
 و قریب از نور رویت از اقباس آن نوران محروم  
 خرد که با سبب تضاد است از نور روشنی انوری  
 که با سبب کفر و خشم در میان تیره سبب حلال  
 شایسته که نور است راه وصول مقام بلورین  
 کرد زهی تصویر باطل زنجیر محال و انجیل  
 مذکور است چون در توحش می نیکنی می  
 کم و بیش می نیکنی در باره شاد و بی سر راه

از صواب جملات نموده باشد  
 ای یکبارم حجت و برهان از آنست



مشی خانی کنی آری خیرین صفت علیه منعت  
 یکی ز عطا پستول شد که لم مال الناس الی انی و لم یول  
 الی علی بن ابی طالب علیه السلام قال یزیدون نور خاند  
 جمیع جمیع هم و الناس الی اشباهم امسلفه که  
 همه ارض و سماست جنس خود را همچو که مهر است  
 و عارفی در ضمن بعضی فرزندان ربی بطل ضعیف  
 که بعضی بجزک عن تلتک الوجوه کاشف فاکر هم عن  
 الطبع و حرمت اللوکب السبع فما الذی و العی و ما من  
 لاجزی هل سرحت عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم  
 و هل تخضع بالغال الغلوب الاطفال ان کین ابرجل  
 حال میر میجر می علی فی بود یعرف بحال الغد  
 و بعد و بحس الفلک و سعده و عسارت نکون  
 مشتمل بر اشارات لطیفه است اجتناب از مخالطه  
 و آمیزش ضرری است که غالباً منتهی حضرت است  
 و در خیر از ان شخص بر غیرت سبب انذار انرا

شخص بر

و ششمین

شجاع بصیرت رؤیت مشاهد ان عجلت چه  
 و حج کاشف نفی خالی از نور محبت شاه ولایت تسره  
 بدو اشر عدوانت دو دمان لایت اصلا  
 روایت سپردست و ای که عید لا تجذو ما یؤمنون بالله و الیوم  
 الآخر بود و ان عن شد الله و رسوله اشان همین  
 اگر خنانچه عین اصنام عبادت است بسوزند  
 بنوده از وصول مقام ممول مغرولت عنین کسلیت  
 یعنی طایفه که در مخالفت طریق نبوی می جوی و طایفه  
 بیعت مقتضای لمعت جوی نفس غایب نازل متله  
 ایشان بوده پس انما انقضات الهی در روز محشر  
 از عید اصنام اشقا ندیرت از حسن طایف منسحق  
 از قول واحد اند و در انار مسیحی است ربی مرغی شده  
 خنانچه در کتاب کلینی از حضرت امام همام عظمی  
 علیه السلام منقول است که بعد از ذکر نماز و افعال و  
 اعمال ایشان نموده لامال الله اصعب انما

کتاب



و نه الا بترت فتم عاقله بصیرت تقنی فایز  
 کرد بر نسبی سما مترل تو و ز کوشه کر شتر  
 کل تو که مهر عنایت اندر تو مسلک تو حاصل  
 اند که این اهل تخم نظر برای فاسد خود ضلالت را در دور  
 امین پیمان است و اسطکات نبوی او امین است  
 از حقایق نفس امری عبید المرید فضیلتی طایفه  
 نیز مقبولات فاسد و طریقات مظلومان که  
 قیاسات خیر صحیح تبدیل احکام شریفه و ادعای مومنان  
 با هر که کور مخدع گردانیده و ایراد بانضلال از آن دور است  
 اند چنانچه کلام این از اسپر الهی که در پس  
 اختصاص آن بجهان سرادق احدیت اختفایافته  
 سخن بوده مقتضای جدال فکار را مثنای روحی استانی نمود  
 آن طایفه نیز از اسرار عظیمه مرتبه بر اهل امامت که سخن  
 سر استند بود و غنی است کمال الشبهه معتبره زنده  
 ظاهره انتم معصومین علیه الصلوة والسلام غافل

سعید است  
 ۳۳

بوده از امر مستور و حکایتی که بیضای مریخ  
 صباغ محشر هر که است ای نیست غافل بپوشه و  
 بصیرت را اصل مجادله و مبارزه کشیده چهره  
 و الاخره اند و سرکان فی هذه الدنیا فمونی الا حوا  
 و اصل سبباً حیاتی اطفال قلب  
 معرفه سو عدم قابلیت که و فقدان مرتبه تمیز  
 الروح و الباطن بهر دید و عویم و اسید از جانب  
 معیشتا شونده به مقتضای آن علمانیه جمال این  
 نیز حکایات و اهریستما بر خوف و جاکه در میان  
 اثبات نهی ابطال مایه مکی شسته در طریق است  
 در آن منهد دانسته از سنگ طریقی متقاعد کردن  
 و لکن کشف عطاء شده مکافات و مجازات هر کس  
 باینکه آن استحقاق در از روی اعمال گذارند و محاسب  
 بطریق شوق و صلح علی قول علماء در مقام محذرت  
 نبوده حکم و مستغروان و نادان و ضال و مضل و تیسر

و متیسر



وقاوی و مقوی نادی مهدی رامی مرحوم جلیل  
 و کامل داعی و بصیرت علی مستحق عدل و مورد عتاب و عتاب  
 لیکن تواند بود که تفاوت میانه کامل ناقص شده و  
 در عدل بوده علمین از جهت شمال و معانی از جهت تفاوت  
 مخفیست و چون تعذیب متفادیه باشند آنکه  
 مقتضای هر ملاحظه را ناپاست که علم مساوی و مطلق  
 امور متعلقه بآن قوم در هشتمه اشطام ملامت موری و  
 ایشان منوط بوجود او بوده از نظر ثور و مورو و مورو  
 و الاثره بر وجودی تریب نیاید و منافع نامرئی  
 فایده تقدم و امانه متقدمه کوزله بر عرض صلاحیت  
 پان حال اینه منال است که بنا بر جمل و نادرانی و مخالف  
 در ولایت قرانی که بنا بر جمل و نادرانی و جیب جاد و ریاض  
 و لوازم حکومت امانت و دانشها و بهای من الامور دنیوی  
 علمیه مستطال آن محال است شده باشند روزگار خود را تیار و  
 است پس یاد کرد اندیشه کلی بر طبق بوم خود اکل کسین با هم

آن قوم

در مجموع شش حاضر کشنده شنده محرکه قیامت باشند  
 و از طوطی شکر سپاس شاکستی مولانا کسین  
 ازین فراد کوشش معنی هر صلاست روزی که خرد  
 روح بدار البقا برم با خود کور و کسین تفسیر برم شاکستی  
 اوست با وقته انتم نفس رسول اوست با الیجا برم  
 از جمل خردی که نغمه امام خویش کار کز ان نسبت باو  
 التجار برم عدالت و علم عصمت و نقر خود افضل  
 تمام سپاه خویش بان مقتدا برم و ایم با هم  
 نفس نبی علمت بس التجاری فضل بصیری جا  
 برم منی شند اگر چه شنیدنی تا کان لال بر سر  
 بر ملا برم میرمن آنکه با رفیقو اسیر کار کرد کشف  
 عرض علی بن سید پیام بلا ی سپهر رفعت کور الو  
 برم بر جمله حضرت علی از تقصیر ل زینعل  
 نجالی از قول فدوی برم اگر چه سپاس آیه شریفه داده است  
 مخصوص چنانکه کور و تیر خواهد یافت لیکن جنوم مخصوص

سخنش

میرمن



عموم قرآنی نسبت چنانچه در اصول بیان شده و نظایر آن  
 نامعلوم منطومات مذکور نقد بیان را بسبب عدم رسانیدن  
 و لایح علامت است که در اندیشه و از اول آیه فهمیده میشود  
 که چنانچه در حق تمام مصادیق از عاقل و غافل و متعالی و غیرت  
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در یوم المصفا است  
 بحقیقت کلمات مرتبوی نیز بیان میرین المذکورین از آن  
 یافته چون تفسیر که تفسیر این معنی با درون بی  
 نماید یکی از نشانه ترین و در بنا مخصوص کرده و اجوات  
 بود و نیز به بصادرت و در احسانش آیه اخذ و نیز  
 بود خارج از آن که اول تشریف است و اصل مقصدی عدم  
 تشخص بوده اعتبار آن سو قوف بر وجود شخص است  
 پس مفاد آیه تشریف این است که چون سخن بجای آورده  
 علوم از روی احاطه جمیع امور مگر مصادیق کونین نموده  
 علماء و محققین و مشایخ و ائمه و کبار و اولیای  
 و المشورین و المنصوبین علوم حاضره و غایبه را در علم

را

نیز بر مشایخ آن احاطه امور معلومه نموده چیزی از آن در  
 خفا احصا نموده باقی از پنج عبارت که کشف الخطا  
 مازدوت تعیین بر صاحب بصیرت و اخیر بر سررت ضیا  
 حجه و کشفه نا جنابان طریق معرفت از ضعف آن دور  
 و از اسرار او را که آن همچونند که طالب راه حق شوی  
 آن سید است او راست تو که باشی راست عالم  
 که با خلاص دین صافی او را باشی بد آنکه او نیز است  
 در تعبیر از ذوات کس فی ظلمانیه نیز مکتب است  
 بلکه چنانچه آنرا و اخبار ایشان حدی صحیح و مشهور  
 صحیح است و با اعتبار مقتضیات آنرا در جمعی با عقل طبعی  
 اشطام پذیرست و اعتقاد به دلالات تقالوت است  
 از دایره حضرت شان بیرون بوده تسفیر و در حدیث  
 از مشایخ آن ممنوع است همچنانکه در مفاد حکایات است  
 این طایفه از قیاس معیه به اخبار متصله به سلسله  
 متصیین صورت داده اند از اشطام مقاصد ذی این



کذا استحق بر جهات آن عمل نمودن از شهرستان این  
 نجارستان کفر و طغیان انتقال نمودن و حسن و حسن  
 بین با با تمام خود خسته که در این است و ضعیف کلام افضل  
 الدین و کاشی آن مهم مقوی این معنی است باشد که  
 با نیش و تیر در دست خود را بر اندازم از آن واقعه  
 که نه در میان قوم ملام کفر است هر که است زده و کشته  
 جز در شایسته است و مقصود از طول کلام درین مقام  
 این بود که حکایتی اجماع که فی الحقیقت آن توشل حسب  
 اثبات احوال فاسد بان نمایند ابطال ابطال آن چون  
 معتبر صورت را می یابند معلوم کرده که هر دو دعوی کاذب  
 آن طایفه از صفای محمد صحت می بهره بود مجرد دعوی  
 و لیسیت از اجابت سابقه است که در آن  
 از منزه مانده که محل خلاف علمای اسلام است و ابطال  
 آن جمعی کثیر از قول علماء که مستند بر لایق شده اند و چون آن  
 دلیل صحت دانسته از مصادیق بر طلب ملاحظه نماید

مثل حکایت بیعت امامت از معتبره دانسته بر ابطال  
 آن وجه معتبره ذکر نموده اند و ایشان در اثبات حقیقت آن  
 بیعت عمرانی بر وجه الرحمن علیها السلام جمیعاً توسل شده  
 وقوع آن را دلیل بیعت صحت دانسته اند و مثل آن  
 عدم اعیان جنس الهی و تعیین بر پالت نهایی صلی الله علیه  
 و سلمند ایشان خلافت خلفای ثلاث علیهم السلام که از  
 الهی و تعیین بر پالت نهایی صلی الله علیه و سلم خالی  
 درین باب نیست و نوع آن در عاصمت اند و آن قسم نفر  
 الهی و تعیین بر پالت نهایی صلی الله علیه و سلم و امیة دلیل غیر  
 از اثبات دعاست تصدی امور است  
 بنی امیهی عباسی غیره با آن قسم نموده و نه اهل بیت است  
 خلاف سیر است و محض محال است چنانچه است که خلفا  
 یا نفس الهی و تعیین بر پالت نهایی صلی الله علیه و سلم نقل  
 صحیح افاده آن نماید بیعت چنانچه آرای فاسد اهل  
 خلاف متقنی انحصار حکایت بیعت با اهل بیت است

بعثمان  
صم



ثبوت خلافت و خلافت تو اند و بدان که جماعتی مثل او از ایشان  
 استحقاق تسمیه این اسم داشته فرق بی صورت نماید  
 از حضرت رسالت هم نقل نمایند که ایضا خلافت پس از  
 و بعد از آن حکومت و امامت بر تقدیر حق انواره عاقبت  
 که چنانچه از خلافت که مقول آن نبوی شده خلافت مستور  
 که حضرت امیر المؤمنین علی استقال شده بعد از انقضای  
 مدت مذکور حضرت شاه و ولایت تفسیر صورت داده شد  
 معنوی شد نه در اصل ادراک خفای غار که درین امور است  
 نمودن و مخالفت صحیح الهی و جعل شدن سبب زنده ماندن  
 اسمانی و میسایج ربانی اعتماد بر حق و اقبال بران و  
 و طغیان تیره عداوت سلسله مقدمه نبوت است  
 که آیات بنیاد ربانی و تفسیرات چنانچه در روایات  
 صریحه الالهالات که از جانب رسالت نبوی صلی الله علیه و آله  
 خلافت مرفوضی تحقیق یافته و در اصل این امر منزه است  
 بودانیت الهی شده مفاد عبارت لاله الا الله و سبحان



ولایت شاهی ابن ابی طالب عصمتی و در اصل این خدا  
 و بنا برین انحراف از طریق اقیانوس است  
 مسکین حجه انکار از آثار عدل و شرف تقاوت بوده  
 واضحی که کسب و مایه ملوث بقاذورات منبسطه  
 مکتوبه از مواد محرمانه است و در کلام سید العابدین  
 ایمانی که بر مقتضای اقصی که درین سبب مال الایرة  
 و من سبب با سبب میآید و من سبب انوار الاما و ما با سبب  
 و از طرف اموات که در کتب ایشان که مذکور است  
 که حضرت موسی امضا کس از جمله فقها و بزرگان  
 از قوم خاص شایب نموده با احتیاط در جهان بر ماعلی است  
 بشریف امتیاز و اختصاص ممتاز و مخصوص گردانیده  
 بان از جمله اطاعت موسی انوار زبیده در اثر  
 مخالفت شوخه از ش طبیعت گردید بنابرین علم  
 که سر رشته ظلم و طغیان در وضع ندی کفر و عصیان  
 با عدم فطرت و عطف و عصمت و طهارت حکومت





الاتباع

مخونه اختیار وی امر خلافت واجب الاتباع است بوده  
 اطاعت وی گناهانه منقرض گردید با آنکه حق تمام شده است  
اعتقاد رسا در انظار اعیان و خواستار مبرقین  
که در بگت بخلق نایب و مختار ماکان محمد  
و از انس این که منقرض است که مسالت رسول  
صم ربک بخلق نایب و مختار ان است مخلق ادم طهر  
 حریث شاه و مختار ان است رنی و ان بنی  
علی صبح الخلق و جعله المصم و جعل علی بن ابی طالب  
الوصی و مختار ماکان لکم الخیر یعنی ما جعلکم العباد و  
مختار لکم الاحبار ایشا مصنفه حضرت  
 باز قام وجود انبیا و اوصیا از پام یافته اختیار  
 در استخفاف خلفا مدعی نبوده تعیین آن بفرموده  
 نبی اراده الکی است با طایفه اثبات امر از امر بر سر  
 از ظهور نباشد اقباب ملت و شریقه باغایت از  
 ان گذر جهت صورت نیافته از داریه و لایل و غیره



فناخت و در کلیدی و در بعضی انفسه ذکر یافته که حضرت  
 داود و علی است که از جانب الهی تعیین خلیفه  
 از اولاد خود مامور گشت صفی خاطر ان حضرت جفا  
 این امر یکی از فرزندان خطاب که ضعف اجرامش تیز  
 زواید اعزاز و الهه مکرر شش طرز شده بود است  
 والد ماوراکه در بوستان از زوار تحمل ناموس این  
 اوقاف شرف را و مینویسد بد تعیین ان امر  
 فرزندان نند بیشتر سیاحت و چون علم الهی ظهور  
 این امر نور مظهر قابلیت و اهلیت پس نیا علی است  
 تعلق نامه احصا صوم و بی ان منصب عالی شده بود  
 و صل از تبار حضرت داود و علی است با ان امر مامور  
 تبعوی و تاخیر شده در حیره توفیق مترصد اشارت  
 صید به سینه تا آنکه روزی بطور متعارف دو کس از بی بی  
 که میشوید دعوی حاصل با یکی از کوفسندان خسران یافته  
 مسود کردید به بنیر ان حکایت حضرت داود م رجوع نمود



حق و باطل آن قضیه بآن سنجیده میشود تا در ضلال این  
 سال این امر الهی از کفر مراده طمعه نموده این مأمور شدند  
 که بعد از اجتماع اولاد آن حمزه هر که حافظی باشد با حق  
 است است بر تسم کشته صفحه مراد را بوقوع رضای الهی  
 موقع باز خلیف در خلافت و دو صامت مالک الهی خلیف گردید  
 من پس پیر اولاد ممتاز و بتوفیق امر مختار کرد و از  
 اولاد آن حضرت سلمان که شریع را در علم و عرفانش از مشهور  
 حقیقت آیات و قصصنا مسلمین نیز بر پرورشیده و ضمیر بر  
 انقطاع آن حقیقت مطلع گردیده بعد از تشریح و کیفیت  
 که سفندان بسا و خوار او تحقیق آن کلمات پرده  
 لیدیده حاصل با حق مدعی مقرون بقصص آن کشته شود  
 که در قضیت علیک یا حب العزم با اولاد غنمک هو اصوا  
 ما کنند و بعد از آن حضرت را و درم تشریف می  
 کشیدان خط مستطال اخصاص یافت که آن القضا  
 و دره العقیقه با قصاص مسلمین علیک تسم بسا حضرت

۱۰۱

صحیفه بر

حضرت را و در وقت ایشان منور بانوار عصمت و منزلت  
 و قرب نگاه ربوبیت و مشکن رسالتش از ایشان  
 بانوار تجلیات احدیت شویید بر بیت عبادت الهی علی السلام  
 بعین خلیفه مأمور گردید که کنیز خیمه صومیت تحقیق سلمان بط  
 نبوده نظر اخصاص من ماری گردیده بود بهیبت الهی  
 و اراده وی در جنب اراده بتبیین مضمحل گردید بهیبت  
 فطرت سلیمان را با این خلقت کران خلقت بنا برین  
 حیرت تسلط و خدیغ عقیده که بواسطه اعراض و انحراف  
 که زاده و فراتر خطای جهان جهان مخلوقه ارادت و استیلا  
 در تعیین خلیفه نبوی داده چون در آن بابی که سرعت مائید  
 خلیفه است که استیلا طهرین با کافه امره واجب  
 مفاد حکایت مذکور منصف است  
 که هر فردی از افرادی نوع که با هم خلیفه و امام مسم کرد  
 باید که **اولا** منشور مذاقش منحصص الهی توشیح باشد

بجز در این باب که در این کتاب است  
 در حدیثی که در این کتاب است

و منفرته کرد  
 م



جانب الله فی نفس این امر مفوض کردیم تا با اراده و اختیار  
 نبی آدم را می‌خواست بود و فعلی که بود چون بود و در این  
 مثل سایر اولاد و نوالی الهی مطیع فرمان او باشند و با آنست  
**و انشا** و اختیار و اراده امت را در اندکون اعتبار  
 نبوده و معتبر و مقول علیه باشد و **الاجا** اعتبار و خلقه از  
 مانع از یادتی علم و عرفان صورت صحیح برتر بود اما که  
 جزئی خاطر شن بالیا غایب و واردات سماویه بر زمین نیاید  
 و کیفیت احکام شریعت بر لوح و اسرار  
 انبیا ان الوصیت از قام باو آید بر نفسی محفل  
 ارتسام آن نشده باشد بر این تیره جلیله و مرئیه  
 فایز شود و بنابرین او را حق خشنود  
 و مذاهب مختلفه اهل خلاف که بیشتر از خلقت  
 بعضی از جهال و معاندین ارتبا با یافته سبب از  
 علل ناقصه عداوت و در میان نبوت و ولایت

مناجی

با عدم علم با ازم مقامات عدیه و جات به اختلاف نبوت است  
 و معلوم و میرین ربانی بر پشت که حقیقت است  
 و همچنین نبوت و رسالت فی نفس الامر متحد بوده و نظیر  
 و حالات ربوبیه یعنی از تقوی که کلیه نام نبی رسول و کما  
 باسم ضمیمه امام سپید و شجره طیبه زوالی مقدسه انسانی  
 که ظهور آن از نبوت و مصدر آثار رضا و امامت و از انحصار  
 متبر و آنا مسعوده اشکام باو نظیر با عرض بابی و ارادت  
 سماوی و متبرین شریکات فرقی و تسبیح نکات آسمانی آثار است  
 نبوت و امامت منبوت که در دنیا جلالا کن فلسفه فی الاله  
 و با ما جا حکمت است اما ما اشکام بر پیرست آنچه می‌آید  
 مفروضات الفاظند که از منم و خصم من مطلق با موم من  
 جنبه خیر را می‌تسا همین است فهمیده شود و نظر با عقیده با معانی  
 که من جنبه الظاهر در جرمه ملاحظه دلالت اندراج پذیرست اما  
 من جنبه الحقیقه المنفی که نسبت به اصناف و اعتبار است  
 نبوت امامت از کربان ما است ملک و در سر بر آورده و در حق

و تاملان نموده از این جنبه نبوتی  
 موشح با ساهی منکون مختلفه القرون  
 متحد المعنی هم



نزل قامت بر بند تو منجم مقام از زبان سپید خفته خاتم الاولیاء  
 و خاتم الانبیا بر آت خود طراز کیا از پم بد پرست طاق منعی  
 ما از حجت شویز بر خفتت اسدی و ایچا در دعای زود ظهور انوریا  
 بکس امر و عنقریب است و مقام ثانی از آجا با بود صدی منزل و دیگر  
 روایات در البرات شریح صومی اتحاد فواید مالمی بر وجهی در  
 فصدیه باشد و درین باب ابروجی ختمی مذکور میاید که مذکور  
 ان کسپتندم کار با فانیه است و کاشف حلیات متعالی اول  
 بر روایات معتبره است که بعضی از ان قبل ازین در دست  
 تحریر استقامت یافته و بعضی دیگر حجت توضیح مکنات و دیگر فواید  
 متخذه تسلطی میاید و از ان بعد روایات شیخ الطایفین شرح  
 مرقده در کتاب صبح الاذکار از انس این باب است  
 این باب است از حضرت رسالت نهالی علیه السلام که در کتب  
 که در ششده بیان بانگ است مثل بر جواهر نفیسیان است  
 و ذکر این روایت چون مستقر بعضی از فواید لطیفه است  
 که از فواید است با تبه میاید شده اگر چه در حدیث آمده

با مذکور است که منجم ما ضمیمه نمودن است پسر کم کار با فانیه  
 بود و روایت این است که راه انسان بحقیقت حکم کلک فطرت  
 زود حیا عاقلی التوریا بنور خفته و انی علیا و فانیه الحسن  
 حکایت نبی است و تقدیر تقدیر و در ذیل روایت حجت  
 با کسپتندم کار با فانیه است و کاشف حلیات متعالی اول  
 بر روایات معتبره است که بعضی از ان قبل ازین در دست  
 تحریر استقامت یافته و بعضی دیگر حجت توضیح مکنات و دیگر فواید  
 متخذه تسلطی میاید و از ان بعد روایات شیخ الطایفین شرح  
 مرقده در کتاب صبح الاذکار از انس این باب است  
 این باب است از حضرت رسالت نهالی علیه السلام که در کتب  
 که در ششده بیان بانگ است مثل بر جواهر نفیسیان است  
 و ذکر این روایت چون مستقر بعضی از فواید لطیفه است  
 که از فواید است با تبه میاید شده اگر چه در حدیث آمده

لا تقدیر

کرد اندید



بافرا قند اهل سنون که منور از نور روح مطهره و فاطمه  
 علیها السلام آسمان فرموده و در بیان جزش معلق است  
 طبقات سماوی را ضمیمه از پر تو اشراق و کما ان نور  
 کرده و سه مکنون و اشرف الارض بزرگها درین  
 ظهور بزرگوار مکان ملامتای روح خدای تبارک  
 السموات بحیات سپید سپید از آنچه  
 نقطه و ابراهیم و طهارت باقی با منی هر کرده  
 و چون صورت موجب تعب ملک مقدره کرده از حقیقت  
 قند اهل سنون سواد منورند حق سبحان و تعالی ایشان  
 بان خطاب استجاب محاب که اندیشه نور آخر  
 منور جلالی استی فاطمه استی منی در وجودی و طی و ابر  
 و آنچه در صراط مبارک و استند کم ملکئی این که حبلت  
 تو است بحکم لطف المله شعیتا تم بحیثالی الیوم  
 القیمه و درین معنی از کتاب معراج از عالمی استخون  
 روایات معتبره مذکور است و از آن جمله این است

و تجاوزت عانت علی من یخلف عن الحسن منی توجه  
 الی العراق نقل نموده از رسولت العالمین که لیاک  
 اعزاز من تقوی اطرازا خصاص داده و نقد امیر حق  
 را به بیچاره طلب رسیده که من فی الذی یومنی و منک  
 و اما و است من طینه و امد و است احسن فی الدی  
 و الاخره و اولادک و لیدی شکست شینی اولادک  
 اولیای اشم معنی عدانی البتة و روایات تیره در معنی  
 در کتب مرالف و مخالف که باقی که این رسالت  
 سعادت ابرادان قنارست تمت الرسائل است  
 الشریفة فی الزمانات مخالفین فی البعدان نصف  
 عالم ربانی عبد الخالق المدعو بقافی زاده که در دوی  
 روح الله روح الغریز **م م م م**  
 بسم الله الرحمن الرحیم که نامه اسپار کنی  
 تا نام علی سینی نویسد که دست ضامنند  
 نابرسه او هو العلی نویسد چون جامع مجموع ایجاد

الناس



و مرتب مجید بساوی تمهید قطعه چند بخلق و احوال  
 و در بسینه نذر بیدار و معاد اولی صبر بی که علم قدرت  
 رفیع حقیقت استی آن حضور ساخت کلامی ایام مصطفی  
 و نسبی کسکه ایچاد مرتب است که نظر دایره وجود و عنوان  
 بر موجود است لاجرم مناسبت الطایر احسان آثار آری  
 فطنت و ولاد اصحی طرکت و کما و مستغان و در میان  
 و هدایت و منسبان نشان نبوت و امامت که در حق  
 اسرار و طریقه و ابان رفان اطوار از با حقیقت و اقیان  
 و افسر الطهر شریعت انور نبوی و تاج و تاج در بین مصطفی  
 را بر بیان جوهر شریف کما لا یسور و در زمره رفیع حال  
 معنوی مکتل ساختن افاض زوارق حواری و ملهم  
 حقایق معارف نفیو منیات کثیره بهر در بیان نماید  
 که اقتدا، الامثال الالهیه الاسرار ربوبیه عنوان صحیفه دانشور  
 و در ساجد مجید سخن کسری شامی نامی التفات سامی  
 ان حضور انوار ماعدا و منظر اسرار کشف الفطی ما لودیه  
 یعنی

میزین پاشنه مدوح محمد رحمان برگاه اشرف و تعیین باشد  
 و چون طریق معرفت است آن حضرت نظر با یقین  
 و لاحتی حقایق آسمانی و زمین بر هر وان طوایر  
 مسالک علم و عرفان که از این کلمات ایام و بر هر از  
 حقایق ایقانه حقایق نام دارد و سنده حصول یافته  
 که در زیر زمین او نام خیم اللات فاسده بلوایی مجمل  
 و انکار است از فاده و سپیدان سلکت قدم طر  
 مستقیم بغایت سعید المرئی ناید بهر است در رخ برده  
 خفا از همه تحقیق تدعا و ابیات منقول از کسبیه  
 مشک حسیه بان تمهیدی که در او از جمله ابیات کسبیه  
 که بسیار از کتب معتبره به آن موشح گشته و زبان  
 همان حضرت رسالت صمد حاصل ظهور آن کرده  
 است که منت و علی نور امین می الرحمن قبلان  
 بخلق هر سه بار عیسه الف علم علم بر لخص  
 النور حرا اذا و صلتنا حضرت العظمی و ما فی الف



و سپه نم خلق الله الخلائق من نورنا فمن صنایع الله  
 من بعد صنایع ان ای مصوعن لاجلنا نوشته مانده  
 که خواص ایجاد افکار صحیفه لای ابد اربل قطبیه در سلکت  
 تحریر و صحت ترفیق بان عنوان صورت اشکال  
 میتوان داد که در لول و اینه شیشه از عمده و فایده عا  
 هر من که در و ابر حسی تحقیق حکم جان اصی است  
 مریب ند و مقصود ذکر قدرت بان بود که قبل  
 از که حجت شامله تنهایی اقتضای قیاس ابواب  
 ابداع و قدرت کامله الهی انقسام باریع و کشای  
 نماید انارت انوار خلقت در انصاف مسکون  
 دستور نور ان حضرت شده در طوینا شیره وجود  
 بصورت سبقت بر هر چه بود و هر که در و عا در ا  
 شریقه انست که نور وجود تفری سبب ابداع کائنات  
 و مواد ایجاد کافه مخلوقات بوده بطلیل ان  
 چنانی علم بعضی سبب ای وجود اشغال نمودند

صنایع بارواح  
 م

و مضمون رو است صدق اید که متصل مراتب شکوات با او  
 و اسپند ان حضرت سبیه الانام علی الصالح التکم  
 شہرت تمام دارد و توضیح مقام می نماید که زمره که اول  
 از قام ایجاد که تقاضی بر وجود سبب نگاشته نور وجود  
 من و نور وجود علی ابن ابی طالب است و اشرف الزمان  
 وجودات کافه مخلوقات از ان شده و در بدو ان  
 دوازده هزار سال مقام قرب الهی طی نموده بعد از ان  
 بر چهار قسم انقسام یافته از قسمی شش و از قسمی  
 و از قسمی جمله نوزده و از قسمی پنجم و از قسم  
 محبت انزوی دوازده هزار سال متوقف بوده بعد از ان  
 چهار قسم منقسم گشته از قسمی اول و از قسمی  
 بصورت خلقت مسمو کرده و در و قسم رابع بعد از انکه  
 دوازده هزار سال در ساحت خوف و حشمت انزوی  
 متعال متوقف بوده باقسام اربعه تقسیم پذیر گشته  
 و از فری و ملک و انزوی انشا و انچه فری که الک  
 قره



از صفت عدم مخبره وجود خدایمیده قسم رابع بعد از اول  
 مراحل را که در دوازده هزار سال کیفیت انقضا یافته  
 چهار قسم منقسم شده قسمی مسکون انوار عقول کامله  
 و قسمی مایه بروز علوم شاطره و قسمی نوری عظیمه علمیه حضرت  
 و توفیق گردیده قسم رابع بعد از اقامه دوازده هزار سال  
 در مقام حیا از سبب انوار جمال و اشرفیات  
 لقا انوار جمال و اشرفیات لغات انوار جمال  
 زوابعان یافته صدر دست چهار هزار قطره از قطرات  
 رشحات فیض ایات آن نور متفطر گشته قطره  
 از آن در بجزیره مغرب گردیده و از اوج ایشان  
 نور اولیا و سعدا و شیدا و صالحی و اهل ایمان تاب  
 الطاهره و اقیان تجلیت وجود و خلق گردیده و بعد از  
 مضمون این است چنین فرموده فالعربس و الکفر  
 و الکفر بین و الروحانین و السموات و السجج و الطیف  
 الحنان و الشمس و القمر و الکواکب و العسل و العلم

والمؤمنین

۲۱۱

والتوفیق و اروج الرسل و الانبیاء و الاولیاء و السعادات  
 کلمه من نوری تمام کلام من نظام ان حضرت باین بیان  
 بعد از آن حق سنجیده و در دوازده هزار سال خدایمیده در رابع  
 آن نور در هر جای هر ارباب تعقیف داده هر چه دست  
 استغفال می نمودند و آن حجت محارقاته و سعادت منبسط  
 و رافت و رحمت و علم و دقت و علم پیکر و صدق و وفا  
 و یقین است و چون نور مذکور از سر اوج تحت سپردن  
 پنج کمان طوسه مسکون گردیده و اندر اصل جلال او در اوج  
 فرموده انوار ان شارق مغرب رسیده و بنیان  
 قرآت کائنات علی اختلاف الانواع و الاشخاص من الال  
 و الاحسن الی الابد من مراتب وجود و منظر انوار کل  
 موجود در جبهه یاقوتی باشد و بر اولت ان باید بر چهار شرف  
 از سفیان نوری از حضرت صادق ۳ از حضرت امیر مومنان  
 مذکور است که ان حضرت میفرمود که ان الله خلق الخلق نور نور  
 و نوری من خلق الخلق باریع ماله الف عام و اربعه و تسین عام

رئیس المحدثین

المؤخر

عام



وخلق منهم نبي عيسى وحملاً وحملاً اخيراً امته اشعرا  
 چنانچه عبارت جامد در ماه چربان استعارت نام ارد  
 انهم صل على نبيك وارضوا وارضوا وارضوا وارضوا  
 اين باب بدير حمد است و از ابي حمزه قال اخبرت باقر بن مفضل  
 كان الله سبحانه تفردي وحدانيته ثم تكلم بكلمة صارت  
 ثم خلق من ذلك النور محمد او علياً وحمزة ثم تكلم بكلمة  
 صارت روحا و اسكنها ذلك النور و اسكنها في ابدان  
 فخلق روح الله وكلمة و حجت خلق الله فاق  
 طلق في ظل عرشه عزرا و اسجد لوجهه و تقدست حيت  
 لا تسخر لاجر ولا عن بطون ثم خلق شيعته و اما  
 سموا شيعته لانهم خلقوا من شيعته نورا و اسئل  
 الله المفضل عن الصادق ع ما هم قبل ان يخلق  
 الله السموات و الارض من قال ان انوار اجوا  
 العرش سمع الله نعم و تقدسه حتى خلق الله سبحانه  
 الملائكة و خلقهم من شيعته الملائكة تسمى الا  
 لان

قال المصنف في قوله  
 لا علم لمن هم

خلق

خلق من روح الله و خلق من نور الله ذلك النور  
 فاذا كان يوم القيمة التحيف السطحي للعلماء فرق  
 اصية الوسطى استبا بليغ قال كمان فقال شيعتنا  
 منا و نحن من شيعتنا انما يرى الشمس من شيعتنا  
 و قلت من مشرق و الى ابن مفضل قلت من مشرق  
 قال هكذا شيعتنا منا بدون و اليك انما كذا تفسير  
 كرم و اتان لمن الساقون و اتان لمن السجود لان معاني در  
 بيان بر اين عنوان استقام و او كه اكناف عند رسول الله  
 جديسا فاقبل على ابن ابي مالك فقال النبي جربا  
 من خلق الله آدم باربعين الف عام فخلق يا رسول الله  
 كان الابرار قبل الالب فقال نعم ان الله خلقني و عدت نورا  
 واحد اقبل منق آدم بهذه المدة ثم تم نصفين ثم خلق الابرار  
 من نور و نورى عدت عا ثم صعدت بي العرش ثم خلق  
 الملائكة و خلقهم من الملائكة كسبنا و كسبنا و  
 خلق شي من الله و كبروان و ذلك من تعليم و علم

بين الوسطى  
 م م

يعودون و در ساله  
 بر سپيد از ابن عباس  
 م م

بين  
 ك



مضمون این روزی سید عالم و سرور نبی و مومنان  
 مجلس رسالت شده و جمعی از اسپانیا شرف  
 اختصاص آن حضرت تشریف یافته بودند که نگاه جدید  
 اشتیاق نمودی عثمان قهرم تقوی را بان جانب  
 داده چون شجاع افتاب جهان با محضه رفیق جوی  
 ولایت نور افزای آن عرصه منور ساخت تشریف کردید  
 سرور انبیا بجانب بیف آن حضرت توجیه فرموده  
 گفت هر جا بکسی که علم ایجاد و جعل هزار سال قبل از  
 عثمان صحیح وجود در این نام نوی من ساختن  
 مجلس که مراتب خاطر ایشان ازین معنی بهر مرتبه  
 اشتیاق یافته بود عرض نمودند که ایانشان نبوت قبل التوح  
 تحقق پذیر بودند فرمود که بی چنین صاحب علم او علی ابن طالب را  
 صورت خلقت را کرامت فرمود و بعد از آن بار جانب  
 بعین جریس متمکن گردانید و امر الهی با نبی طاکتعلق کرد  
 از انوار سلطه هر چه سجا و همسایه و نجات صادر سازد

از پیشانی  
 کمال

نبوت و ولایت ملاک مقدمه لقبی نورسوا طابت  
 بان لهر نموده هر شیئی از انبیا بر میسج و تکبر اشتغال  
 از رفیق تعلیم برین علی ابن ابی طالب و از این عجا  
 از حضرت رسول رب العالمین منقول است که میفر  
 یا علی لولا انما خلق الله الارض و السماء و الاعداء و الاعداء  
 فرشا و لا انبیا و نحن الذین سبقتنا الی معرفت ربنا  
 نسبه و تقدسه و نهنگه و نحن اول خلق خلق ارواحنا نوراً  
 واحد استعظم الامن فمبج لتعلم الملائکه ان خلق الله  
 و انه لله من خلقه فسبح الملائکه تسبیحاً فلم شاهدوا  
 عظم شتات هتک لتعلم الملائکه ان لا اله الا الله و انما عبده  
 و لیس لکن الله عبده او ذوات الملائکه الا الله  
 لما شاهدوا کتبه جعل لتعلم الملائکه ان الله اکبر من  
 خلقه فلما معنا الله اکبر لما شاهدوا ما جعل الله  
 لنا من الحول و القوه و العظمه قلن لا حول و لا قوه  
 الا بالله العلی العظیم فقالت الملائکه کما خلقنا فینا  
 اوتدنی اهل السموات و الارض الی طاعة الله و توحیده

۲۲۱

از پیشانی  
 کمال



و سپید و تیره نم آود و خاک صفت آدم و امر الملائکه بالسبحه  
 العقین و لا شکات زلال حکتی زلال معرفت حقیقت  
 و اثمار حکتی مشتمل بر سلسله عوارف و غیبه از لایح  
 اچا و بکون معلوم بی بیان آن سخن اسرار  
 لاهیوتی و مکر ایوان سوتی امشراج باشد قبل از آنکه  
 مصور آثار ازلی در نش و غیبه صغیر بفرمودت  
 اچا و ای آن حضرت ملاحظه نماید بقرون کثیره معتبره بنصیب  
 هزار سال که بدو زمان خلقت جبرئیل است و را  
 از سنگی نعلی حی حیرت قرای من انا و ما ایمی ما است  
 و ما اسبک بجانب کرامت فرموده یجاب  
 مرفی لک رب العلیل و انا عبد الزلیل و ایمی  
 جبرئیل تعلیم داده از آن حضرت تشریف یافت و گفت  
 شیخ عطار راچ اشان همین معنی است مرفی  
 جبرئیل از زبان غلام زانکه بود استناد و در سر  
 نام و دو حکام دیگر محسن یاد ما سخن از آن تیر ایما بان  
 شده که هر مکتب خانه ابداع بغیر جبرئیل یا هر کس

اشراج  
ک

ذکا طفل در سپان شبانه  
دوم

و از غلام

و از غلام شیخ نجی الدین در و پارچه فتوحات سخن معنی  
 همینه مشهور که الرتبه الذي حصل الانسان کلاما معلقا  
 لملکت و ادا وجود و حرام طغفات ملک در بعضی از سبیل  
 ذکر یافته که در باطنی حراف آن حضرت متعظم گشته برجات  
 امواج ان بساکن سامع حدس و متجان جوامع ابر  
 بر مقبل از ان بجهت و هر صاحب لی بر شمه فاضل گشته  
 زبان بلاغت نش منظر حکام در نظام سبک سبک  
 العرش شده بود جبرئیل هابین صورتی مصور کرده  
 و تشریف حضور آن حضرت شرف یافته در مقام  
 کیفیت مراتب علیا و خیر صافی و معارف صلیه  
 و خیر باین عنوان جلیه و خیر باین عنوان حکم گشته  
 که کل تعلم ما فی السموات و الارض ما بیننا و ما بینکم  
 السیر قال لعزیز جبرئیل که از جمله ملائکه مقرر است  
 عرش استیانت در تحراف لال استفاده  
 از ان انا که فرموده که بواقف نمیشود آن سهون  
 که در خزان معلوم شد به این زبان است قد و در آن



این علوم شبیه بنام خان اسرار استی بقبل حقیق  
 علوم بانی مقفل است و در حقیقت علوم مرتضوی است  
 تبت یا قریب بقیوریات و ارضیت آن حضرت  
 انقوریات سابق افاده فرموده که جامع جمیع حکم  
 در تعلیم امور عمده کونین در این رشته مستطویه  
 منقسطت قال حیریل افان لافرن من عکات  
 و علم الله فرمود که علوم التعمیر از مقصودات است  
 و عوارف مرتضویه از ان مکتب است و بنا برین  
 اشکاک در جمیع مقامات و علم مرتضوی  
 البریه با اقتراح در کیفیت در دست بردین است  
 و بعد از تحسین این مجال حیریل که سایل میسائل  
 مذکور است در این شیخ استیجار اطوار  
 حیریل که کلام طرف از کلام سماوی و غیر  
 متکون است جز است سوال نموده چه بعد از حیریل  
 اطوار قبیه حیریل افکار که غیر استیسا هم بودن  
 مستطوی نظر رضایق را راننده بود است

معلم قدم در  
 خرد غیر الیام بپای  
 از حضرت مطهر  
 کرده

باجا و سپاس میسوال نموده بروحی که کفایت  
 مجلس انجمن تجرید بدان شکل که در معلل است  
 بملاحظه تمامی اجزای سماوی از تیره و مانعها مخلو اعنه  
 الا فی هذا المقام فرمودند و معلومست که این قبیل از علوم  
 از مقوله علم حضور بی زلفت که از اساحت حدوث  
 و حصول سه روزت چنانچه قطعی از دو شبیه  
 این حکایت است آن چه از این مجالش است  
 از قره باصره نبوی شجره طریقه و در مرتضوی  
 بوستان در است و کل کلبستان امام خاقان  
 و سپید رسول الثقلین امی عبد الله العسکری که آن  
 در استکشاف فرای خاف از ان نامی منزه از  
 الودکی که زراف سوال نموده که در لیله العالیار  
 که علم الاصل الی حدسیه و انما الحیط الی ما وراءه کعلمی  
 تا ویرا به سا که فرده و انما الحیط الی حدسیه علیا و لود



ان اجزای دنیا با سوره و السموات السبع فی اول  
 من طر و عین لعلت لما عذبی من کسم الله  
 الاعظم و ان اولیات ان معی کلام ختمه فرجام نبوت  
 که مخاطبنا الی الولی فرموده که ان الله خلق فرقه قلبه  
 لکما بالروح فلما یخطا منهاک الاعمی الالهات  
 نشده و اگر حضرت اسمعیم عارف کوز ربانی  
 واقف رموز اسمانی و عالم عالم اولی و علم و فضل اند  
 لیکن برات علم مرقوم در حدیث تصدیق  
 بروحی مرتب کرده که محیط طریقی وجود است  
 اختصاص ما از دولت یقینا متمکن است و در  
 از حضرت صادق ع ذکر شده ما ذاک ان لیل الاله  
 رسول الله ع العزیز و انی الائمة و اوقیم معهم  
 فارجع الی التعمیر مستفاد اولی و لذلک لثقه ما عند  
 و ایضا از آن حضرت منقول است که ان عندنا الی

و ما کل صلال و حریم و کل شیء یحتاج الی الله حتی  
 الارش فی الخدش فرموده و عندنا الخبز و هو زحاه  
 من دعا هم فیدعی البین علم العلماء الذین منورهم  
 بنی اسرار و ان عندنا المصحف الفاطمی و مراد از ان  
 کتابست که در حدیث کتاب بر مقابل کوه مشته  
 و بعد از حدیث رسالت هم جبریل امین از  
 سبک حضرت ب العالمین نزول نموده با ملاک  
 جبریل ع و کتابت حضرت شاه ولایت تمام  
 یافت و استعجابت بر جمیع را امر فکلی و علی و غیر  
 و از حضرت صادق ع اندک کورست که کتب نظری کتاب  
 فاطمه السیست سبک ملک الایه و کتب  
 با اسم و اسم که به هدایت مراتب معاند که طلعت جلال  
 و عشا و دیده بصیرت او شده مدلول الیه  
 که بعد کتب نفی و کتبها و اتم اعین لامر و ن بها  
 ضعف کاشف و بی اند بود و همانا در و اد

قلوب  
م

الی ما قال صحیفه طرابلس  
 ذر انما یذریع رسول الله و امامه  
 و یخط علی فیها م م م م



اذعان بدولت و المات مکنون طریق مکاره  
 مسکوک داشته در میان کشته خیالات مشهوره  
 وبال است ازین معنی غافل نشا وجودات مسوی  
 و سب احوال موجودات ازین سما از تبه علیه از آن  
 که این قسم از نوا در فضایل و حجاب اشعاع قدر آن علی  
 الامکان بصفت پستیجا و مسموف تا نه گشت چه  
 غایب است که هر که اقایه توفیق عثمان است مقادیر حقین  
 داد و در بیای سر از کج معانی لائی مکنون در طرف  
 کلمات موقوف نکرده در شور بازار انکار تحریف ریزگان  
 بی مقدار التقاضیه آنچه در خصوص صفات مسعود  
 خارج از طرق در احوال کات تعلیه که فوق بر شیب بر  
 از آن منظر از احوالی ان اللطاع عیاد بر بن یکم کج کوشون  
 و زیاده سپری چون تحیرات اساس بیان حیرت  
 و ادانت چنانچه در مواجین سها از آن حضرت متوال  
 که یا سلمان المؤمن المؤمن الذی لم یروک شیء یسر

کلمه ای که در این کتاب  
 در باب اول  
 در باب دوم  
 در باب سوم  
 در باب چهارم  
 در باب پنجم  
 در باب ششم  
 در باب هفتم  
 در باب هشتم  
 در باب نهم  
 در باب دهم  
 در باب یازدهم  
 در باب دوازدهم  
 در باب سیزدهم  
 در باب چهاردهم  
 در باب پانزدهم  
 در باب شانزدهم  
 در باب هجدهم  
 در باب نوزدهم  
 در باب بیستم

من از نا اشته شرح الله صدر لفقوله الایک والایک  
 و در حال سناک کم کعبه فقه کفره و شکر تنیت  
 هر که نقطه صده وجود و سپه حقیق موجود بود  
 جمیع اوصاف الکیه بر وضو بوده چنانچه ظاهر است  
 عقول کلمه در نظران شواخ فحل اسرار معزیه الایک  
 بال کسوره در فضا حیرت اقرام غفراک حق  
 معرفتک راه اشیا بان حقیقت از دست داده  
 حیران و سپه کرده است و همی در این امر که نماند  
 از وحدت ذاتیه است سناک کشته مخر او بقلبت  
 بصیرت متعاقب کرده و در بعضی نغمه انهم چنانچه در  
 کس کج کشته ذات خدا بکذبات کسر و از پنجه کشته  
 حقیق که منظر عجیب صورت و معنی از دست کافه  
 مخلوقات بیرون رفته در روایا منقوله و در یاد کس  
 حضرت صاحب الامر و در هر مرتبه زیات انهم  
 کلم

بصیرت  
 کس کج  
 حقیق  
 مخلوقات  
 حضرت صاحب الامر



فروید که التسم علیکم بمجمول القدر و وجوب این است  
 که چنین طایفه از آن طوارفتی در خضر است بهر معبود  
 از تمام داده است بر هر چه قدرت در آن حضرت مدعی بود  
 وی شد و جمعی بر سر رشته استفا و با کثیر از دست  
 داده و از باره تو به شناسایی بیرون شده بخار سپید  
 حاصل شده و آن داده غایب ظهور حقیقت است حضرت پرده دیده  
 معرفه ایشان شده به تقدیر دیگر قابل که دیدند  
 مشرکان نمی فهمد آن فرشته آقا خود امر و اذن مسلمان  
 و همانا که مملوک و قدس آن بر طایفه انسان فرموده  
 توبه تبارکی علی ابدیه زمان سپید غیری بر دیگر ندیدند  
 و گروهی دعوی محبت نموده با استفا و تقدیم آن حضرت  
 بر ماعده از پیش تا فرقی ایشان نیست در راه محبت راجع  
 و از حقیقت این امر غافل فرمایند و در پیشون لطیفه انصاف  
 الواح خاطر از لب اسرار معانی مودود در آن است

موردی

و صد همت خالی گذاشته نبط انجیالات  
 منقول از آن حضرت قضا نموده اند و این نوع مستی است  
 از قبل معارف اشخاص است و الا وفاق عرفان آن  
 فوق مدارک شش بر است چنانچه در روایت منقول  
 از خیر البریه بر آن اشخاص شده که لا یعرف الله الا انما  
 و است و لا یعرف فی الا الله و است و لا یعرفک الا الله  
 و انما و من نصرت لور است از رب العزة فرزند  
 عرفان عرفی و انما الاعرف فلت لا یعرف و شان در  
 مقام چنین یافته نموده که قصد ثبت آن است لا یعرف  
 بالتحقیق اذ لا یعرف الا تعبد به الاكمل الذي هو مظهر الحق  
 الاعظم لا یعرف غیره و چون معاد است با عقیده  
 طریق معرفت آن حضرت بذات امری و هر چه بتوسیت  
 لاجرم را که املق و انش و پیش هر چند هر چند در معارف  
 کمالات آن حضرت کوی سخن در بی مصلحتی معارف در راه  
 قصبه بسبب از حکمتان نبوده نیز ای عرفان آن

خط



شرف امتیاز نپذیرد تا عرض اینجای حالات است امدی  
 سماء آن ظاهر اسما صفات جوهر مخصوص بر ملک برقیق  
 اسطیقام داده جوهری که بخواهد کرد و در نور پرده کن است  
 امر از خدی که دست او وصول جملگی غیر مومنه شده در  
 پرده غیب است و در پی بزره تعلیم هر چه میسر شود  
 چنانچه میفرماید کلام ابی البرکات اشعار تمام دارد که  
 انما حکمت لکن لا الهدی وانا الخاطی به  
 المصطلح المصقع اقول فیکت منمدع کلامنا  
 تشکک ان یقال منمدع واز به است که در خبر  
 مشهور است من الی یوم از رسول ملک عفو رفته که است  
 که لو کانت الحجر بود او الا سجد او قدام الله است  
 سجد سجد و الا سجد و الحج کذا ما بالذکر الله است  
 الصفح و کف الاملام و لم یحج احدنا و فضل  
 علی مملو به این است اینچ در کلام مجید واقع شده  
 قل لو کان الحجر ملوا کلام ربی لشفع الرجل لشره

کلمات ربی و اینها بر شمس ادا و در تقاسیم معتبره مکتوب است  
 که کلمه کلمات ربی اشان بر انحضرت است و در رساله  
 حایره ذکر باقر که معشرا از کلام و بایه شریفه فقلق ادم من  
 کلمات حضرت علیه این است که یا ما بعد بخت محمدی علی  
 بخت علی میانه طهرتین فاطمه و حسن و حسین و امامان  
 بخت حسین فاطمه ابی شیب علی و در کتاب کلمنی ذکر  
 یا محمد که مراد از کلمات اسمی شمس بقیه ذوات محمدیه است  
 تا شمس است و آیات قرآنی بذكره تا طهرتین نظر است  
 طهینان و عصا با بر بعد اوست و در زمان نبوت و ولایت  
 با فخر از کلمه کلمات قرآنی است منمدع و عبارات کتب  
 است از عبد الله ابن سنان عن ابی عبد الله  
 قوله تع و لقد عهدنا الی ادم من قبل کلمات صحیح و در فاطمه  
 و الحسن و حسین هم منمدع در تسمیه کلمه او الله از لیت  
 علی محمد هم و حجه در انبیا شریفه که کلمه بقره از ذات احد  
 صفات آن حضرت کلام بلوغ محفوظ و کلام بلوغ النجاب



و کما یجب متین شمه مقصود زلفا مالمک ذات احد  
 صفات آن حضرت که نظر ملاحظه بعضی اشخاص مشتبه آن  
 انصاف می نماید و سر این سخن آنست که چون کمال عالم است  
 فطر بر سبب عدمی مکنون است بعد از تجلی الیه بر صفت  
 جمالیه جلالت است با تمام اسماء و صفات و در هر مرتبه است  
 و معنویت مقدر در آن است که نمی شود ظاهر او را  
 ارادت خود را چون استعدا ذات احد  
 الصفا اخفرت که غراب علوم مودعه اره سا که افریه و عجا  
 اسرار کانیه این پایه سماویا از خصائص منزه و لوازم  
 معین و بی مراتب متقصدی مراتب غیر محصوره تجلیت  
 از لیا است بنا برین اعتبار تجلی علم العزیز و اشعاش شهور  
 معنیات و مرادات بلوغ مخلوقات تیسیر یافته و لیبسار  
 تجلی غیر العزیز و بی مراتب جمیع اشیا و اما در مرتبه  
 قبله لوح میهن بر ام الکتاب هر کس که شسته و با وجود  
 اتحاد مستقیم و نامی که برین معنویت الصفا و غیره لایق

عبارت می  
 ملاحظه شده باعتبار جزئیة و کلیت چنانچه بعضی از عرفا گفته  
 که کل عالم مکتوب فی اللوح المحفوظ و اما کان اللوح من عالم  
 الغیب و لیسند و اما طه بالزمان کل عالم مکتوب فی اسم  
 الکتاب لان اللوح وان کان محیطا بالزمان طایفه الیه  
 الذی اسم الکتاب محیط بالازمان الابد و بر اجات معنی  
 متقاربه اسمای تکرار و اشتغال اسم الکتاب بر کل واحد  
 از جنس حین دانش مرقومین نموده علوم الکبری و انوار حق  
 اطلاق بر هر یک است که از در تجلی باسحاق الله صوب  
 از ان نموده مقام تحقیق او صا الله انسان و فرقی  
 تحقق و تخلف بر طبق قواعد و فیر است که بر خلق  
 یکسب و ترکیب نفس و تجلی آن بصفت شهور الکبری است  
 و تحقق صفات مذکور منقسم بر مرتب سبب  
 که تحقق بر این مراتب ذات شده و مرتبه  
 جامع جمیع اسماء و صفات در وی است چنانچه اشیاء در  
 اسمی از ذوق مستطورت که کفایت تحقق بطور بنفید



آثار الصفا والاشفاق المتخافتين ما وغيرهم من الجاني الذي حيا  
 اماننا من الاماني فبرحمه بنا براتبهم سرمد كون القانو  
 ذات ان صلح جميع اسما وسانعت الكبرية امره من حيا  
 ودره من غفره از واسطه وپايتاشني بود بياشني ايشاب  
 عاقر باب صفات الكبرية در ان حضرت لوله پير پير  
 حالات ربه است و ان سكت كلام شيخ الدين  
 واقع است كه الانسان الكامل من حيث تحقيقه لا واسطه  
 بيزه وپس الحق لكون تحقيقه بعد من الريحه اليه من احكام  
 الوجوب والامكان فلهذا بالظهور في علمه بجلاله  
 والكاره من غير شبر لازم وجوب امكان ان قدرت از  
 صفات احوال ان حضرت مبراي كثره ودره اشتباه  
 بعضي از عقلا وانيه ودرات ملاحظه اشيان جنون  
 ربوبيت الطبع يا ووهام اليه يد اشيان بارت  
 كملوا صدق قلت انك ما قبل الارواح والاشباح  
 والمستوع وكلام شيخ محي الدين فسر من ان الاش

حادثه الازلي نشأ الدائم الابدني فلهذا لا يوتيه والتمه  
 الموجودات من هذا الوجه وان ان سبب خبر خيت ان  
 كملت بين الصفات الوجوه الامكان از خبره ما بعين  
 الخالقيت والخلقيت ان حضرت با وليت من حيث  
 الانوار والاخرية با واز ظاهره تيسر حيث لا احكام الشريه  
 وباطنيه من حيث احاطه بالعزوب غريب الغيب يا فقه  
 جامع القربا وروح دنياست چنانكه كلمه بانه بظلمه من ان  
 ناطق است كه انما انهما وارتسا حيا لها وقرت عيونها  
 انهارها واطمعت لها وانشأت سحابها واسعدت  
 وفوتت برقها وانزلت قطرها وضربت بحر بها وانما البحر  
 الشمس اسم الزاهر وكنيت الطوارق وانشأت جبال الفلك  
 فيها واشرفت شمسه الناجية وكلمة وقد انعقد باب  
 الذي في جنده فلهذا سجد الغفر للخطايا كقول علي بن ابي طالب  
 الساجد مني ريب المبطون وانا الاول والاخر والهم  
 والباطن وان كل شئ عليم بهما وكلام من جنبي انصبي عرب  
 ما

شده

وجوه







قال انك على ليلتي على هو الصواب المستقيم وهو الحق  
 وحكومت يوم الدين خير من سب العالمين بيان في حق  
 صدق تبيين اختصاص تو عثمان اخذ رازمير  
 وانشاء و تقسيم خبث و ناز قبضه اقتدار ان سب  
 حواله شده از خبره سون فاخته اينها شتر الك بعضي از  
 خفايق مخفيه بيان خير البريه ايام القاسميه نيت بعد از  
 التقاضي مخفيه و انحصار محمود و استعانة و ملك  
 غفور شان به اصل و اسرار مقامات  
 كه قابليت كه عيان و محي كاي سميت لموت و انديا  
 كه ملك راه در سلك و سلك و قويم و مراد استقيم  
 راسخ و به از طرق مختلفه و سلك مخفي مالكه احوال  
 و زريده جاده حقيقت ثبوت قدم موصوفه بوده  
 مراد از مراد استقيم قول كثيري از مفسرين حقيقت  
 حضرت شاه و ولايت است مبارين منقاد و انديا

خالصه جلد

آشت كه عيان خالصه پروردگاري و استعانة  
 از درگاه باري قبي هويت خود بايد كه بر شاه را محبت است هم  
 سپاه شات هم و زريده از در زمان راه طرقت  
 بر صدر بوده بزجاج اشعرا ضمير از نور مصباح ملكوت  
 حقيق آن در مملكت الامكان ثور يراوده نور سب حقيقت  
 كرده و وافق مدلول كيه شريف است از اجازت  
 خير البريه ذكر يا و كذا لا يقبل الله عمل الا بالبريه  
 وسطا بين مملكات قران در و ايا نبوي مني نماند از  
 محقق موسي و كسي كه تطهير كرده و كونه عبدا  
 اتق القائل غدا مور و كل مني و رسول ولي و صفا  
 ماصام صوابه الامم و عاقب ما قام تو اما جليل  
 و عاشق بالاس لاف مملقة عارضه الذمغصا  
 من انذلي فليس في الخس يوم السبت ينفعه لا  
 امير المؤمنين مني و اسير مصلح روج و خوي  
 كذا الشك و الخلاف كل مدعي الغي و الاطلس







گذاشته با جرمان سپه اوق انبساط هم از با طار ارفع  
 نفس هم بر پا کرده که گفته اند هر دل محرم حرم اهل  
 رازش از گنایت و هر چه در او میبارد که کسی  
 ازین بار گنایت شکست برود و در دولت فراوان  
 و چیزی از بعضی از این دنیا و ناله اولی است و هر که  
 طیبه ای باک نگیرد و در دنیا چیزی نیست که با او  
 مسیوق جدا نیست پس محبت کند حضرت فریفته  
 عبادات که ماله و سکه خالصه بعد از آن شرک عروج  
 بعد ملازم طریقی بر جبهه انکار محبت از تقدیر  
 مخلصین و اسما عبادات مقبوله از زمین  
 حضرت فرایه علا خطرات پام یا قده طریقی بر پیشکار  
 و تحصیل رضا بار در محبت حق تعالی که حضرت  
 یا قده و سبیل نباشد فریفته از عبادات است و درین  
 گفته اند هر صوفی هر روز و ده الا حکایت است  
 مسکن و المیز و هر چه در دنیا است از آن چه در

تشریح  
 اینها را  
 در این  
 کتاب  
 شرح  
 کرده  
 اند

همین است آنچه عبادت فارسی منظم کرده  
 پنج نماز است نذیر و خدای تماشوی که از حق  
 احمد مرسل پس از آن بر شی فاطمه نگاه  
 حسن چو سبب این مقام است که  
 لی حمته الحقی بنو محمد الی الله المصطفی و الله  
 و انبیا و اهل البیت از ابوبکر شیره از می نزدیک  
 قرآن مذکور است حضرت او میر المومنین می  
 از امامت در درگاه آن عرضا الامانه علی اهل السما  
 و الارض امامه لدر دایره و لانسیت بر بر جمیع  
 آسمان و زمین و در پیش و طبر عرض نمودند امامت  
 و زمین و زمین برین احتملا بالکتاب و القلم  
 بلاصواب و لا اعتقاد از پندگان غنما و بودم و از  
 رفیع انبیا و اولاد و از کرده و تقی قاف انکار و او با  
 استقرار می باشد یکی در یاد است میان خفا و خفایا  
 و دیگری که شین خراز جدی در منزل است و در کتاب

در این  
 کتاب  
 شرح  
 کرده  
 اند

المغایب



از آنکه نقل شده که آن عرض اما شریک علی العزمین و نقل  
 بقدر لایقی و اما منسرجل طینه زلیه جعل ما تها و ما را  
 حلا خذ با و جعل ما تها زالا و کل من حجت اما منی و المکر  
 و لاتی جعل الله سبحا و جعل ما تها من او جعل العروج و الخفیل  
 و جعل ما تها علی تم قال و جعل ما تها من یعنی لکن  
 یا محمد و لایة امیر المؤمنین ع و امامته فیها من الشواب  
 و العقاة که کان ظلوما جوبالا لایة ربه او من لم یکنها  
 فهو ظلوم و غیوم و در کتاب کلینی از حضرت صادق ع  
 منقولست یا رب عیبا که عن استحق ان عیبا عن  
 رجل عن ابی عبد الله ع فی قول الله عزوجل انما عرضنا  
 الامانه علی السموات و الارض و الجبال فابین کلمها  
 و استعصن فیها و حملها الامانة کان ظلوما جوبالا  
 قال فی لایة امیر المؤمنین ع و انسبه بشده که عامی حاشا  
 عیبا عن وحی آسای کنه حضرت منب بوم و استعار  
 میان با بر طریقیام نه سباحت محبت کنه

جلد  
بر

حضرت عبید المرزینیا بدیکر کثرتا جسد کاس الازیا  
 و بعضی دیگر از رسائل بان تصویف آن شده  
 چنین ذکر کرده موجب کهنای می در اینها می  
 که فیروز از انشا رسید بر از مخلوقات ارضی سماوی ار ملک  
 از ان من و جن و وحوش طیب و کرس نوعی در آن  
 محبت سوزان و خورشان کشته و زین و اسان  
 نالان کریمان شده بودند و می از میان مخلوقات  
 ارضی و سماوی کنان کزوه مقیم و بران کشته زین  
 زبان جان چنین با تم آری می نمود که لاسکت  
 قوم تقیون ابن رسول الله و درین معنی گفته اند  
 یا ایزد یقینا لظفر الخضر و عدالت بقرت اولتسخ  
 و با ایزد آشی نبیها حاشاک ما تو و اولتسخ  
 فی زخرف الدیانا کسنتی الزبد الافرین مذموم  
 ضعیف شکست فروق الظلام و تدبام الایام دلیل  
 السوق موسوم متع حلق شرین تعقیق و عاقب

صاحب

اشخاص  
م



کاشف بعضی از مقامات و حالات مرتضوی از این تفسیر  
 تصور می شود قرآنی و بعد کولا فوفانی بارت هم  
 عدیه و علو که فوق ذوق ادراک شبر است  
 کشت الواح عقول کلامه متفکرین بصورت شبر و الم عیب  
 مشتق گردیده این معنی بر صفا ج خواجه طهر از کلام طهر  
 یاد کرده مقصود از آیت نجات نازل که ما و یاسر تا و اجما  
 اما بقره ما او باطنها الکنون الخفیة علی شبرین الیه الطهار  
 نفوت کمال و صفا جمال این مظهر از اوزات اقدیاست  
 و مظهر تعامل است در رسالت ذکر با ذکر که مبین  
 آیات القرآن و الدعوات الالهیة الالهیة و جبه کل  
 آیه و کلمه حکمت و کلمه مظهر اسم علی فکر و باطن لمرغ  
 اسرار علم الحروف و الاعداد منقوله است کشت آیت قرآنی  
 محتوی بر بوح آن مودع الالهی ذریت ظاهر و مخفیین  
 حضرت شمس شمس بر ذریت شمس معابد عادی مخالفین  
 و مظهر کبریا ابر آیات می خند شمس علیه است که علم  
 ن در بر و اطلام

ذوق و مظهر شمس بنی طرازان مظهر در آن مرکز و اثر  
 علم و عرفان است و بوطن این مفسرین است شریفه  
 آن خیر البریه است سرخ صفت از ابداع کلمات ترا  
 و در کلمات روحانی و شریک است اسمانی از کلام  
 همان حالاً صورتی معنوی مظهر با و بی ذوقی  
 عارف اسم از ریاضی و در نهایت کار کلام است  
 از کلام ذکر با کلام احوط ان ظریف از علم از کلام  
 از تحقیق که بر او وحی الی ربک الی التمس ال نسو  
 جواب شنید که الفل الهموم الهموم الهموم  
 کفایت سحاب الفل هو ما هم من بطون ربک  
 مختلف الوان و فیه تفاوت لکن من بعضی العباد و اطل  
 نقطه امیر الخلیل بر ارج حضرت چون مشکوفه ذکر با کلام  
 حقیقتا و مجازاً و احسن چون مذکور آن منباید که  
 که در کتاب کمال الطالبین در ما و شریک است  
 الفل تصفیه کل لیس علی باب الکواکب عند



النخل من المعنى في حقيقتهما فروع من جود منها راجحة في ثمرتها  
 جسيمة قطعها وانما عن باب الكواكب وقد ذكرت  
 يقف يوم القيمة على باب الجنة فمصر وحبسها راجحة  
 حجة لوفاء الحنة وضم لم يحرق في حجة ارضه التي رددت  
 مذکور مستطوره است و الصبح عند الله تعالى المثلثة  
 وورثه في ذكر ما في الامام من النخل والنخل حنوده من كل  
 علم بالامر وبالخير والاشقة من قول افراسياد اراحا  
 مفصلا من حالات من تصور من زوايا تصور مستطوره  
 بنابرین اکثر شبستان رواج طبعه طراز اول است  
 که از ادوات الوان مختلفه اظهار شده عن ان بویستان  
 ملک اشیا من بضعه غیر انصاف و ایدیه و حوز  
 بوده اند بلکنه انان خوش خوی و طبعه با کبریا بعباس  
 عبارات متعوله از ان حضرت نقل منصرف و جود  
 بیان از ان استعدا و با نظریه از ان هم من ذکر کرد  
 و از ان جمله لالی منسوب شبستان علی است که در کتب

از آثار  
م

مخاطبه

مخاطبه مسلمانیه کشیده برین عیان که با مسلمان با حبه  
 سخن سرانته الذي لا یخفی نور الله الذي لا یطغی  
 محمد و او سلطان محمد و آخر نام محمد و صاحب الحج و انما صالک  
 یعنی مالک یوم الدین محمد صاحب النور و انما صاحب اللوح  
 محمد صاحب المنافع و ان قسیم الخیر و انما صاحب البو  
 و انما صاحب الامام محمد صاحب اللغات و انما صاحب  
 الایات محمد صاحب الدعوت و انما صاحب السیف و السوط  
 محمد النبي الکریم و انما صاحب المسیحه محمد زوف الترم  
 و انما صاحب العظیم بوشیده عرض حضرت از ذکر این  
 کلام بیان او صاف کمالیه است که بدو فطره به  
 اعتبارت اعظمه بهر یک از مقانین تنوع  
 و ولایت اختصاص قد و اشعاره بکلمه ای نایزه  
 مرتبه از مرتبه طیب که نبی ان اصناف باشد  
 که درم از تروی طریفین زنده ولی کن احصایا به  
 کتب مرتبه بعدی آمده صورت زنده و همان کلام شیخ عطا مفتح



خراب اسرار پی برده این معنی نشان فرموده که  
مصطفی را جبرئیل بر پیش مرتضی را خواند اندر پیش  
خوش مصطفی در حق همه اسرار دیده مرتضی را نور  
حق انوار دید مصطفی با حق تعالی را گفت  
مرتضی با مصطفی آن باز گفت مصطفی گفت  
که حق با من بجفت مرتضی گفت که حق از من  
مصطفی گفت که شکر عمو من شده مرتضی گفت ادم  
حق من شده و در موضع دیگر از فقرات متواتر اعطا  
سند است که مقام تجلیات انوار صلا الیه است  
به اختصاص انوار نفوت ذاتیه ایشان نموده نموده  
که انبی الهی و اهل ما فی السموات و الارض و انما الکائنات  
المبین انما الذی حملت نورانی السیفیه با صاحب  
البرس فی بطن الحوت و انما الذی جاوزت  
فی النبی فی الجبر و اجبرنا الانهار و ما الهی و انما  
الجبر و انما الحرف معتمد بر منی انما معتمد او دم انما معتمد

موسی  
بر

و انما امیر کل منون و نورنا انما الذی کلت اسمی علی العرش  
فاستقر و البعرش علی السموات فصامت علی الارض  
فاستقرت و علی الزمان فدارت و علی البرق فاطمعت  
قطع و علی السحاب ففتح و علی الدخان فاطمعت و علی النها  
فانار و چون مضمون روایات سابقه بجهت تحویط  
زیر گردیده و کیفیت مختلف مخلوقات آسمانی  
که از پر تو نور وجود آن سرور اولین و آخرین بر  
مرکوز طبع است باینست بنا برین از مدلول  
بعضی الفاظ متقدمه و کلمات مستفادیه  
از زلال چشمه معارف کشف برایی و اوست  
خاطر محققان و در میان از زنگ تا مل دور  
به اذعان مطاوعی است بر این اوراق اعتقاد خواهد  
کلمه اولی از عبارت مذکور تنقیر و اوصاف ذات  
قدسی سماه آن حضرت به جای اوست جنب  
از تقاضا منزلت آن عالی مرتبت قلیل المرتبه نموده

الستی فدمع و علی الرعد  
۴۴۴

ن وز من  
۴۴

تکلیف



و در امر متفرد و تحقیق با قوه از انچه رو است  
 محمد بن یعقوب کتاب کلمی از حضرت سید القیومین  
 عم نقل نموده ابن عساکر که عن ابی عبد الله یقول  
 ان امیر المؤمنین خدیجه بنی مخزوم و ان شایسته  
 و ان شایسته هم تاه قال یا خالی ان اخی مات قد  
 قرئت قرآن شد بر خصال اهل بیت علی بن ابی طالب  
 قال فالی قره فخرج عم و معه برده رسول الله  
 بها فلا اشیء الی القبر فتمت استقامت کفره علیه  
 فخرج من قبره و هو یقول یلبس الفرس خصال امیر المؤمنین  
 الم تمت و انت رجل من العرب قال یی کن  
 تناعی سببت فلان فلان یا علی بن  
 حاصل روایتی است که جو از بنی مخزوم که سرشته  
 قرابت می آن آن بن علی نقی با قوه بعد از آنکه  
 بعد از آنکه قیومین عن اقبال می جانب آن حضرت  
 حکایت انعطاف در امدار حدت و حوریت

اتصال  
بر

نایره مصیبت فوت برادرش شد فرزندش فراق او  
 کردیده بود اطهار قرآن بسیار و اندون لی شایسته  
 که جان جهان عالم بود و جهان جان امیر است ایشاق  
 برادر و جوی آن آب حیوان سحای آن اسوده خاک را  
 کردیده زلال حنجره صاف و لب حنجره خشک که با زنده  
 اهل دنیا و آخرت و با یقین ای زبانی صورت سحر  
 انکه از دیده به نشان جلای عیسی آسمانی اشیاء آن  
 غنوده غیب اهل حاصل نموده بارادت آمدت هم سر اقر  
 برداشته بزبان خانی می مکنده حضرت از اسپه  
 لوبی بنی بنیاری فوهده عالم امت و اشته رحل العرب  
 گفت می لکن تبدیل با قرین بعد احوال احوال  
 و خلاصت که در ایام حسین محل مدور آن شایسته  
 و سران کلام است که در امامت نبوی کریم با قوه که اهل  
 تمامی مغرب عرب بودند که از آن روز که اهل  
 از آن نعمت منحصه نذر با بعد اولی از اولی

مستهم

عروست بن محمد بن  
 و این لیل واضح و بر  
 لایح است بر کلمه  
 و محبت فرزند خا...



باین معجزه نشانه در حجب محول حجیم و عدا مقابله است  
 و اسعاد آن حضرت نسبت به بنیای <sup>مقتدر</sup> است  
 ظهور آنرا و اخبار و بیان حضرت <sup>تعمیر</sup> پدید آمدن کشف  
 از چهره که نموده موضوع مدلوله احسان مدکون است  
 و از آن جمله روایت کرده رب انوار الاخبار که  
 مضمون آن که روزی شخصی از طوایف حرم <sup>کشته</sup> حرم  
 حل بعضی از خواستگاران <sup>کشته</sup> حرم حضرت خیر البریه <sup>کشته</sup> آمده  
 جلوس مجلس رساله شده که نگاه بر تو لغات <sup>کشته</sup> تو  
 مستور آن <sup>کشته</sup> نبوت و ان سیاحت رسالت <sup>کشته</sup> ترین  
 اقبال آن محرم بارگاه صلابت <sup>کشته</sup> مشرق و مغرب  
 آن حضرت لامع و مسلط <sup>کشته</sup> کشته خنی فکوره بعد از نشاء  
 انوار الکبری که از خفته آن سخن <sup>کشته</sup> اسرار و انما هی <sup>کشته</sup> لا  
 بود متلاشی <sup>کشته</sup> شته و از آن عنوان <sup>کشته</sup> مجید رحمة بانی <sup>کشته</sup> شفیع  
 کناه کاران امت استعداده نموده و پناه <sup>کشته</sup> این <sup>کشته</sup> مقرب  
 در نگاه آله آورده گفت اجزئی یا رسول الله حضرت

از سر استقامت او که در کتب <sup>کشته</sup> سبب آن <sup>کشته</sup> صیبت  
 سوال نمود گفت ازین جوان <sup>کشته</sup> که می آید <sup>کشته</sup> پیر <sup>کشته</sup> است  
 که در ایام طوفان نوح <sup>کشته</sup> بهفت تن <sup>کشته</sup> از خندان <sup>کشته</sup> که  
 ایشان <sup>کشته</sup> بنم <sup>کشته</sup> بقصد <sup>کشته</sup> که <sup>کشته</sup> و <sup>کشته</sup> حق <sup>کشته</sup> سفینه <sup>کشته</sup> نوح <sup>کشته</sup> روان <sup>کشته</sup> بشود  
 بعد از وصول <sup>کشته</sup> سفینه <sup>کشته</sup> نوح <sup>کشته</sup> این <sup>کشته</sup> که <sup>کشته</sup> از آن <sup>کشته</sup> اسطوخ <sup>کشته</sup>  
 وی <sup>کشته</sup> لرز <sup>کشته</sup> بر <sup>کشته</sup> قطار <sup>کشته</sup> بر <sup>کشته</sup> لیان <sup>کشته</sup> بالاقا <sup>کشته</sup> نه <sup>کشته</sup> بقا <sup>کشته</sup> حیات  
 در آمده <sup>کشته</sup> دست <sup>کشته</sup> را <sup>کشته</sup> متقطع <sup>کشته</sup> است <sup>کشته</sup> بعد <sup>کشته</sup> از <sup>کشته</sup> آن <sup>کشته</sup> سخن <sup>کشته</sup>  
 بر از <sup>کشته</sup> قطع <sup>کشته</sup> عهده <sup>کشته</sup> نموده <sup>کشته</sup> حضرت <sup>کشته</sup> فرمود <sup>کشته</sup> که <sup>کشته</sup> نعم <sup>کشته</sup> بود <sup>کشته</sup> آن <sup>کشته</sup> سخن  
 رعایت <sup>کشته</sup> سپاس <sup>کشته</sup> کنم <sup>کشته</sup> که <sup>کشته</sup> آن <sup>کشته</sup> حضرت <sup>کشته</sup> می <sup>کشته</sup> صدور <sup>کشته</sup> آن <sup>کشته</sup> سخن  
 بعد از آنکه <sup>کشته</sup> جمعی <sup>کشته</sup> متهم <sup>کشته</sup> شدند <sup>کشته</sup> سر <sup>کشته</sup> انقیاد <sup>کشته</sup> از <sup>کشته</sup> آن <sup>کشته</sup> سلیمان  
 مجید و بر جاده <sup>کشته</sup> مخالفت <sup>کشته</sup> مدان <sup>کشته</sup> شد <sup>کشته</sup> نه <sup>کشته</sup> بقصد <sup>کشته</sup> سب <sup>کشته</sup>  
 و تا <sup>کشته</sup> در <sup>کشته</sup> آن <sup>کشته</sup> حضرت <sup>کشته</sup> متاد <sup>کشته</sup> بکشته <sup>کشته</sup> مطیع <sup>کشته</sup> و <sup>کشته</sup> فرمان  
 بردار <sup>کشته</sup> شدند <sup>کشته</sup> تفصیل <sup>کشته</sup> بعضی <sup>کشته</sup> از <sup>کشته</sup> سب <sup>کشته</sup> بل <sup>کشته</sup> که <sup>کشته</sup> او <sup>کشته</sup> است <sup>کشته</sup>  
 سخن <sup>کشته</sup> آنست <sup>کشته</sup> که <sup>کشته</sup> چون <sup>کشته</sup> تفاسیل <sup>کشته</sup> حالات <sup>کشته</sup> ملک <sup>کشته</sup> محلات  
 کمالات <sup>کشته</sup> آن <sup>کشته</sup> حضرت <sup>کشته</sup> بر <sup>کشته</sup> وجه <sup>کشته</sup> بدید <sup>کشته</sup> که <sup>کشته</sup> عقول <sup>کشته</sup> در <sup>کشته</sup> ایشان

تفصیل اینها در کتاب  
 کماله  
 ۱۱۱۱۱  
 کماله  
 کماله  
 کماله



واحدی از دنیا، مقربین و اوصیای حق و حقیران  
 عرض این گروه است این دولت شکسته اند تا  
 این در شب ارتقاء قدر این خاندان ملک است  
 مکان منظر انوار نبوت و مصدر انوار ملکیت  
 حصان بجز از قول قطره بدیاست و از انبیا  
 حضرت امیر المؤمنین و امامان الشریعین علیهم السلام  
 و فایده القدر و بعد از آن علی بن ابی طالب  
 که سر عارفان است پر از الوهیت که سرور کائنات  
 است از روی و مقتضای محراب هر اوق جمال  
 مقربان بارگاه خلاست از روی غلبت تکلیف  
 اسرار محبت که محب مخلص و محرم مستحق است  
 اشغال از تنگی غیبت بفضای مصاحبت  
 و مراعات جانب ادب در جنب لوازم وحدت  
 صفاتی بصیرت نماید چنانچه خبر مراد است  
 المعجزة سقاه شروط الادب و درین مکان زبان

انوار قرب حدیث و اشرفیات

سجده  
۳۳۳

طالب عینین مطلوب کلم حقیقت تمام محبت  
 مسیوم بود که انباری بالخلق ان المصروفی الی العالم  
 محیی الاموات ان همت الاحیای انما مقرب  
 عند ابی باری لم یقیمه و برابر طابع سلطه  
 افکار مستقیمه ساکت مسلک انصاف و صاف  
 به انصاف حسانی نذار که بعد از انکه از انوار  
 از ذایل او از مشربیه تکلیف یافته و بحر طبع است  
 جهانی صورت حصول یافته به استفاضه مراتب  
 صورتی و معنوی از درجه استیفا به بلوغ  
 و طلال صعود و تپه انصاف نموده معلق به انوار  
 درین نظام آنچه نظر انوار الهیه گردیده بلوغ  
 محض و صیقل در بوی انصاف یافته به بلوغ  
 آن بعد از آن وقت صاحب به کل ایمان  
 بر این معنی است که انوار استیفا به بلوغ

بصیرت جان نثار  
 خاتمه چنانچه  
 الهی است



بجاور تمامه فعل فاعله <sup>ما</sup> <sup>تحت</sup> <sup>میت</sup> <sup>میت</sup>  
دستهای تنور آمد فاعله الماوان و درین  
دیوان حضرت گوشت آزار حقایق کفر بر  
دقائق مغروس کشته بهین مسوق طر و مرقه  
اقتافت شده و جان شایسته این است و المثل  
سبب مجاز و تاش و استعداد حق اندک نیک  
مشغل سینه تا اوراق اضافه گفتم انست  
از وظیفه مکرر و کار انانیت چنانچه منصور از نا حق گفت  
خواهم هر سخن بذات اینو گویم در فارسی  
الحق گویم هر چند که نام ان ز منبر رخنند  
منزور و در باره منم حق گویم در افکار انکار  
قبول <sup>التحقیق</sup> <sup>شیخ الطایفه</sup> <sup>عنه</sup> <sup>علیه</sup>  
نصیاط موصوفه و مسن این مقال نموده  
این نقشه را که گفته اند سر ایستاد سوزا

زبان

المحققین

ابن  
ما از خندید که درست که می گفت پس سخن  
سواد و الباطنی منقول است که گفت کتبه  
من جمله می حکا استنسخ الحقیقه من جمله ما فانا  
هو و ما از جمله شخص است چه فرق می آید  
و ضلع بعرف این طایفه با حلق و تصدیق  
و از حضرت صادق نقل نموده که در اشای  
قرآن از تقرقات حوادث پس هر یکی  
هوش شده و چون برده خدیجه تفرغ کرده  
بجانب طایفه راجع نموده و در حلقه ناریت  
گرفت رختی همه معانین التکلیفها و اشخ  
شهاب الدین شهر روی نقل نموده که  
سپان حقیقت حالت حضرت صادق است  
افاده نموده که سپان حضرت در این وقت  
چون شوره روی بود که در کوه طور رسید اوق  
گفت پوشیده ماند که مثل منصور چند و باز



و با وجود آنکه اقتضای خفیه و اقباس انوار الهیه  
 الهیت خورشیدی فیه منهای حقیقت انوار الهیه  
 منظر این قیام از کلمات عربیه و حالات عجمیه  
 پس ذات احدی سمانه تصوی که از بدنه ظاهر آغاز  
 حلقه بعد از استحضار باقی اعلی اتصال باقی  
 استعداده انقیاد دیده و بیابان عالم عین  
 فانه در سبب اصحاب فیض آن فیض کشته  
 اعتبار بر اسرار الکبیر که مفاتیح کبیر غیبیه است  
 گردیده بر آنچه از این مخفی اسرار بر بوی اطلاع  
 یا قبه نوعی گنجه من الخفیه الاصدیه ارتفاع  
 حجاب منظره ماثر الهی گردد و درین صورت  
 در اذعان مدلولات کلمات و حالات منقوله  
 از آنحضرت مایل نمودن محمول بر ملکیت معرفه  
 ملکیت بد عدم اعتقاد بقیامات مآله و و لا  
 جمله است بر مرتبه ولایت فوق جمیع مقامات

انوار

صوت

صوت

علیه است و هر چه از اوصاف ذات احدیه  
 ستیاسه و رایشان نسبت دهند محمل است  
 یوانند بود و اگر در فتح قرآن میبود در معنی بیضی  
 علیه و آثار نبویه توسل حسب از اسرار کاه و حروف  
 و کلمات استمداد شده و بر و است مشهور  
 منقوله خیر البریه که در کتب می باشد مرجع معین  
 اولی نماید و بر و است استیانت گمان الله  
 شرابا و لایه اذ اثر تو او اسکر و او اذ  
 طلب او اذ اطلب او جد و او اذ او جد و اطلب او  
 و اذ اطلب او اذ ابو و اذ ابو اطلب او و اذ  
 خصل او و صل او اذ او صل او اطلب او و اذ  
 الا فرق من جنس هم و غرض از اتصال  
 مکانی و حس است تعالی الله عز و جل  
 و همچنین مراد از عدم مذهب فرقی در وجود  
 بلکه مراد از عدم فرقی در اوصاف الهیه است

است



که موجب تربیت غریب و ملقب جامعیه  
 و جوید امکان است چنانچه عیان <sup>تبعصر</sup>  
 متاسرین آن اشعار تمام دارد که لا اله الا الله  
 من حيث حقیقت و مرتبه لا واسطه بین  
 الخلق لکن حقیقتیه عیان <sup>عن حرته</sup>  
 الجامعیه من احکام الوجوب احکام ان  
 فله حاله الطرفین و سبب ارجان لانه  
 استرحم از باب قلب رملت سر حرا  
 اخلع باثوره و از مر اقدیدن اشعاع منصف  
 و ترقی بمقام قدس که ده و در زمره ملکوت  
 مترط کرده و ترک جنس نفسانیه که مراد  
 ازان جمع هوس و امات و استیجاب  
 اهل کشف قیامه و سطلی است نموده  
 وجه جان باقی حراق خواستق طبعیه  
 حاصل گردانیده بر ارتقاء حجب نورانی

در فسطی تا بدین مجرای منبر طاریده منانه  
 الله در عیان از محو و حجب هوس است در  
 حقیقت مثل نفاذ قطره در بحر و منصف  
 فلما تجر به جعله دلاله لیل خیر من صفا  
 ظهور و بزر در و حال کبر با سر و جمیع حالات  
 کتایب با منصف در کتب منازل الیه  
 ارباب شبهه اشارت نمود و هم الدین با  
 بناتم و نفسانیه و در حقیقت الیه  
 ملائیکه طغیانند فهمش بدون من  
 انهم خلوا عن الهیة النفسانیة الطبیعیة  
 اندر فسطی الاخر و یومهم الذین فازوا بقاء الله  
 عن الاطلاق و التصدیق و احوال  
 الیه فی کل نعم کل وقت شایسته  
 بعض تحلیات و ثبات حقیر الی نور  
 خستار حکایتی در تمام حال بود

فر



شربت لب کباب بعد از فائده شربت و لایق  
 و در صورتی که معنی آنجا در حقیقت است  
 و در طول سربانی در ساعت و چون وجود از  
 غبار که بکسب منزه از صحت منزه است  
 با خفگی معنی در دردی از مایه رخسار  
 بسته دیده دید منتهی در درختان و بعضی از  
 بکسب استخوان منتهی از اگر خورد آنکه  
 جمال حق دیده برده است منتهی شده است  
 هر دلی صلی کرده در آن که شسته در در  
 کل حصه پیشانی صحت که در حقیقت طوس در  
 او صاف و ظاهر است از این که در این  
 درگاه با طالع مطلق در در این که در  
 در وجه در با التفاضل است مایه ایاد  
 در سینه در و اما در این که در در  
 که در مکنده در از اما در یکی از

۴۴۴

با خدا انبیا تعالی عن ذلک علی است که نموده اول  
 منتهی تکلیف اگر چه هر چه خواست منتهی است  
 پس هر یک است ملک چون بنویسند اولی  
 منتهی شود غیر آن منتهی منتهی و در دیده  
 نباشد و همگی شود و دعای منصور حسین  
 علاج گفته منی و منک شاعر علی در حق  
 انما من البین من شمس شده در منی  
 از مسانه خیزد تا توان گفت که انما من  
 و من اتوی انما درین مقام معلوم شود  
 ان کس که گفت سبحانی من اعظم شکلی  
 دعوی الوهیت کردند ملک معنی است که  
 که دست افرو المطلق چندان بر وارن  
 که در وی خیزد زان او که در وی زره در خیزد  
 تو او نشوی اگر وی از که بعد کنی  
 که در وی خیزد و چون این در است



بدانکه اختلاف از لوازم شمه و انصاف  
 ذات احدی صفات مرتضوی انصاف  
 بنا بر قابلیت از یوهی مناسبت و شوق  
 مایانست که وما واحد من جمیع الوجود  
 ظلمت و اعزاز خلق صورت تحقیق باطن  
 و مقامات اتم و حقیقی مراتب توحید غیر  
 که در یقه منظر است آن حضرت در جمیع  
 ظهور و عیون است که کسیت علی نموده  
 و از همه بیچ اسم و صفا و افعال الوهیت  
 یافته چه مفهوم توحید افاضی خلق است نور بقا  
 حق جانچه زجا بجا عوارف یقینیه اصحاب و حد  
 که از چشمه صافی افاضات علیه ان حضرت مال  
 مال است چنین شرح انکه کردید که لا اله الا الله  
 بعد قضا و الخلق چه خط است که نفی هر ستمت  
 مجربیت و معبودیت تواند داشت کما هی تحقیق

الذکر

که تشفع است و سجا و بقی قیوم لوانوا اصلا  
 از انبیا و ائمه کتبات و صفات موجودات  
 متلاشی شده و بدفع حجب ظلماتی و نورانی  
 ثوابت اعیان نورانی و جسمانی را ناخبر گرداند  
 که ان الله سبعین الف جمعا من النور  
 و الظلمه که شفا لامر و سجات وجهه الی  
 ما انشی الیه من حلقه و درین معنی گفته  
 تا کشف جمال نارویج نور روی تو باشد  
 هیچ و توحید بر چهار قسم است و توحید و توحید  
 اسمی و توحید صفات و توحید ذات و آن حضرت  
 جامع اقسام ربوبیت که جمیع ائمه الوهیت  
 و الوارر ربوبیت از ان مشرع گردیده توحید افعال  
 که نفس از ان بتوحید عالم ملک و شهادت میجو  
 یعنی ظهور اجسام و اعراض از مسمط فلک  
 اعظم تا مرکز خاک معروض از توحی تا تیره ماسوا

چار  
بر



بر وجهی که غیر امانت نزد است به جهت قتل  
 کامله او صاف قدرتان را بجز نفسی است  
 و نظر سلطوت که با بی اقبالیار از حول و قوت  
 معزول که قول تعالی **فان ینسک الله**  
**فلا کاشف الا هو وان یزول بجز فلان**  
 و مقصود آنکه چون اسما الله تعالی بصدق  
 غیر نامتناهیست باید که طاعت را محال  
 که مشغول شکر مقاصد عظیمه است  
 با اسمی شکر بقدر که من مطلوب است و چون  
 معنی نظر بدو نشان و شافی به پاران  
 و علی بن القیاس توسل حسب طریق حصول  
 در آن منحصراً است و تحقیق توحید اسما که  
 عیانی عیان از است کما بی تحقیق است  
 عطای و رفع حجاب صوت و انجلی نور آیت  
 و افواج از و جام عبرت الواج اسرار مکنه

ز دود که شسته بجای حق جل و علا در صورت اسرار  
 کشته معنی **قل دعوا الله و دعوا الرسول**  
**تدعوا فخله الا سماء الحسی** چه که کشوده در دیده  
 قادر مطلق از فادیت حق محبوب مانده گشت  
 سمد الذی **یسعد و یضره الذی یضره**  
 پس ندانند و از خجانی که **میت** است  
 فنا الله شیدا از سلسبیل احسانه  
 بهانه چنین باقی بر سپارد و توحید صفا  
 جبر و سب و مراد از ان معرکه تصدیق  
 و کمال توحید الاطلاق و کمال الاطلاق  
 نفی الصفات شبهه که کل صفة انها غیر الموصوف  
 و شهادت کل صفة کل موصوف است غیر الصفه  
 فمن وصف الله تعالی بقریه و من قریه صفه  
 و من جراه صفه جبره و توحید عیانی درین مقام  
 از است بنده بجز از اعتقاد صفات و برادر



نظما و انوار و اسرار از کس اختیار و اختیار  
 تمام در کات و قضای انوار غلطت برین با عظیم  
 حیران گشته در تحت قهر حکایت و سلطوات سحاب  
 سرگردان کرده و از پاییدن و درخشیدن  
 لوامع و طول الع صفات الهی جمال صفات  
 متدکدک مکنون قبل منفسه ارقی نفسا در  
 طوبی می شمشیر غرضات او از او طبع تنزاع اراد  
 و نوادر شجاعت و تحالف و داعی پاک کرد و قید ما  
 ضعف لا یرون فیها و تو حید و داعی ارقی  
 الکیان و ال اعیان مکنون از انجا چون دیده  
 بنور حقین مکنل کرده و متفان صفات حق مبدل  
 شود این صفت او قابل تو را و کرده و به استیلا  
 و به استیلا فی آیه از انجان بر تو نور  
 شهود واضح کمال سوم شام از استغنی از  
 اسم در سپهر و عن و از سالک استکمال

کشته از تقای اثر وجودی اند فلما تجلی ربه لعل  
 دکا و خم موسی صفا و درین مقام عشق خون اشکم  
 شسته خیرت از نیام بر دهن کشیده و با هلاک  
 ماعدا و جوب باقی است ارقی فرموده **چتر برنا**  
 بگرشید علم تا بهم برزند وجود عدم بی قرار  
 عشق شورانگیز **شهر و شور** فکست در عالم  
 و بهر اطهار کمال برده از روی گرداشته  
 و سر از گریبان عاشقی بیرون آورده خود را  
 برین عالم طبع و داده که گفته اند **بر تو حسن**  
 چو پدید آمده عالم اندر نفس هویدا شده و ام کرد  
 از جمال خود نظری **حسن رویش** پدید آید  
 عاریت سپید از لبش شکر **ذوق**  
 او چون پناخت کونا شده و در نهنگام عشق  
 لذت شهود و ذوق **شکر و زمره** قول کن  
 شنیدر قص کنان **بنیانه** عشق در آمده که

وجود حشیده  
 خود بزرگ



ای ساقی از آن کجی دل و دین نیست پر کن قد  
 که جان شیرین نیست که هست شیرین چون  
 این کسان معشوقه بجام خوردن آینه  
 و بیک خط خندان شرب نیستی در جامستی رنج  
 کرده که اوصاف می لطافت جام در هم  
 رنگ جام و جام هر جامت هست  
 می یا جامت نیست کوی جام تا هوایک  
 افتاد که رفت رخت برست از میان نظام  
 روز و شب با هم استی کردند کار عالم از آن  
 کوفت نظام و در نه یکام بین ظهور نفس زده  
 و اقبال مطلع و سپید هاست وزیده در بای  
 وجود خورشید و فیض سحاب الهی خندان  
 باران نم رخسار علم من نون بر زمین استعدا  
 بار و دمانگرید و اشرفت الارض بنور کار بجا  
 ظهور یافت قبابی جو در قامت محبت راست

و کلاه شود بر سر گذاشته و کوشوق بر بیان  
 و قدم در راه طمانند و ار علم بعین آمد و از گو  
 بهوش درین صحن معسرا خیال معشوقیت در  
 و نظر در مرآت عین عاشق کرده رخسار منظر  
 وی گردیده نرسد بر او رد که است ام آنا پند  
 فی العین جاشای جاشای من اثبات اشرفین  
 عاشق خلعت تقا از جانب معشوق مخلع لرا  
 بکرات اضعافاً اختصان یا بکن اعتبار هده  
 اشینیت در برت و صدقه که آستر و خلعت  
 از و سپا شیره و قلم برید گو که او و نمک  
 اخصی متت و علیک در مقام است کما است  
 عالی نفسک و از جن جاست که شاه و لایق  
 مراتب مقامات تو سید انبیا شهاب محبت  
 در جان مجرب و انصاف اوصاف الوهیت  
 تجلیات تبس و تفاوت شیون الکبریه

و مشهور دو و او بود در قریه بود  
 الی ان الله و انیت و نمار تجلی  
 ص ۳۳



امور متعاضیه و اعتبار صوم عن عمری انفساک  
 لوازم شب گاهی کالیت گاهی بخت و گاهی  
 بخلیفه الله و ولی الله کسی شکر بر طبق آنکه ای  
 جان دل آخری پیمت ضامن هم عانی هم دل بند است  
 خوانم چون یافت شب تمام عالم ز تو نور بعد  
 اگره قاصد خوانم هر عاشقی از نشانی مهر عارف  
 عبارتی و هر محقق اشراقی نموده همان حکایت  
 عبارتنا منتر چون یک واحد و کل این ذلک الحاکم  
 البشیر نظر کبان بودی صفت چون در کزند از  
 کرمها در روی تو روی خویش پند رهنماست  
 تفاوت نشانها و چون اختلاف اصناف  
 برقصه گلن بوم هونی شان از تفاوت مقصبات  
 شیون الهیه است لاجرم چو شکرستان  
 قرآن معارف ربوبیت از جواب تصدیکاه  
 شریفین حضرت که در سکت عبات

من عرف نفسه فقد عرف ربه اسلامک یا نور الی آخر  
 در رشته دقیق توانست کشید و درین معنی از  
 جنید بغدادی جمله ای نقل نمودست لول ان الاء  
 و بعضی از عرفا درین مقام چنین افاده نموده اند  
 صوم حکم اختلاف است در دم بصورتی دیگر  
 میشود چنانچه دل بحسب شیوع احوال خیر است  
 که القاب کوبه فی فلات نقلتها الی ریح طهر البطن  
 و هر که از نجات نیاید کلز او حدت بوی  
 بشام جان رسیده در پستان کل بوم  
 هونی شان بر نطن کلها می متسوع العوان  
 قیام نماید از بار متفاوت و عوارف حقیقه در  
 دل وی شکستن آغاز کرده از شیوع خود را احوال  
 شیوع او در شین و افعال معلوم نموده اند لول  
 الالون انما انسان ببولن الحق لولن محبوبه است  
 برق الزجاج و رقت الخمر فشا کل الامر ما فر

نظما  
ظه



بلا قبح فکانه قبح بلا قبح خواتین با کجای مرصوف  
 در صور جسمایه و غیره بنظر جمیع وارد اعیانیه وارد  
 الکیمی است که از انچه مقامات متفاوته و با مقابله  
 و اختیار است که تجلی صفات مقتضی آن بوده اند  
 استعداد متجلی که تحقیق پذیر است از جهت در  
 صورتی خلاف مخالفین احکام ملت معتبر و معتبر  
 و سزاوار کسای رضا و عبادی لایق  
 آورده و محمل را از آن بنیاد درین معنی اکتفا  
 بعضی از شعرا آینه تحقیق را انچه استبداد جبهه  
 کران تمیت کلام در رشته نظم این دست  
 انظام داده اند که در سبقت صورتی صلا  
 چه عرض کمال اسدانه بنویز که ریافت رقصه مشر  
 از الفی بدست که رشته که اسیر فرود و از  
 ابتلا با بر اجتماع حالات اصعبی مکاشفه و صفات  
 ارباب مشاهیر است که طبقه اولی امرات

کارت

کاست الامم هموری ذائقه معنی خاشی تریب  
 خوش کوا از هم متواتر و الا مشکافه نموده  
 نموده رجحان آن بر سایر جریات متفاوته  
 داده اند و از خدیقه قصه بدلول عبارات شامه  
 غدا ابی اصیب به مناشا و حتی وسعت کلت  
 که فقره اولی تحقیق حکمه تخصیص مقاصد علیه است  
 مقصد تمیز حمت ملا است اعتراف اول  
 ممکن صورتی نموده جام محبت از تمام اختصا  
 اهدیه لبریز پاشیده بر منب مصابح ممکن  
 غریق دریای محبت مایه شده اند با دروز  
 چون عاری تو منم در مشک کوی چو شامی تو منم  
 که بر سر بازار عجم شسته شوی دل شکسته  
 که خونهای تو منم و ما که کلام شرح مضوی منم  
 و منم الکاشقین سیر النعمه بالبلاغه  
 خسته نوز النعمه سکره ذوب النعمه لان بره نغمه خاصه منم

دینویه

کارت



فی حق الاقویامین النبیا والاولیاء کما ورد ان  
 النبلاء من کل الامم بالامتنان والامتنان معنی  
 مشابره که از تقابل بدایح و حسن براق مجادلات  
 بریدان وسیع و لذت بخش است بجزایم الهی برین کرم و عظمت  
 الصابریین بسببیه کجلی فی رابع السیر و ما طغی کل کبریه  
 و ایشان و ایشان قفاطع علیک تقوی  
 و بنا عقب از برای آن گردیده و بقوت خوار غنا  
 و ساطع برات از هر حد محسوس و معقول در گذشت  
 از بعضی نطق ملک با سوره خیرین ساحتها است  
 موهوم خود بر سبب جانشین حال حدیث خود از  
 وجود غانی رسیده و بقیه باقی سوره سوره عقیق  
 احدیت اختصاص یافته بر شاه اولاد الذریعه است  
 فبهم اقدمه ممکن شده اندایش از بزرگوارانه  
 و اعتبار و کثرت و اعتبار برین روزگار تصاعد یافته  
 و انقیاد همه تفاق میسر است بر ارضت و بیست و هجرت

گردیدند  
 خیر

شود و چنان بعضی از کاشف حقیقه احوال  
 ایشان است لایحارون لانضم سوی مختار  
 اندام و بخیال وجود ارا و تمام اراد الله هم کما قبل  
 از عطا و غیره برستی فاشرات اریک از ترید و در  
 مقام از سبطی نقل است لوعی من ذلک العبد  
 اعلی علیین فکان شکره ذلک الشکر الذی  
 کان فی اعظم النبیا و اولاد انبیا تقهر علی علیین و بعضی  
 از عرفا مضمون عیان مذکور را بر مقام محبت  
 ذات که احسن مراتب صفات محبت است  
 حمل کرده و چنین افاده نموده که فی الذی که از بوی  
 لا یكون لا الحمت اللذات الذی استوی غنمه  
 حیات الصفا المتقابله من اللطف و القهر و الرفع  
 و الخضوع چون ادوات متقابله لطف و قهر فرق  
 بینها از کواثر حسی و تقضای طبعیه است  
 و لکن خوره مثل از العسا بلسانی برین حقیقت



از اید عالم ارواح پندیده در مقام سلسلی  
 ثم تقررت قبول یافته و سر از کرامت او بیام  
 علی اولی سحر و ن آورده و تقدیم ضرب و سحر  
 بساط و جادو و فی الله حق جهان طر نموده و  
 سید صافی که بیان حوالت سلطان کن و کل  
 تدبیر اوست از تراکم ظلمات خبا را درت  
 و او از م طبیعت بشری تصفیه داده و صفی  
 خلیفه از ارتسام بصورت اوقات و  
 حساسی محلیه نموده و به اشعاش معانی و صد  
 حقیقی از طباع داده و بحجت واقعی کمیت از  
 نهایت معرفت خود را از غرانتقال  
 خصوص ذرات ربوبیت در دو اشتهای  
 بدلول الوصلی العبد صلی الله علیه و آله و السلام  
 و طوی الطعاش من الملكة حتی لا یاکل شیء  
 لباس العاری ثم اری قلبه و محبت الدنیا

مست  
 حقیقی

او کون

او معینا او حیرت نما او زیاده استمالا شکن  
 و لاطلم قلبه حتی یثیب فی ولا ذلک صدق منا جا  
 عمل نموده و محبت ماسوا فی است الوصیت از لوج  
 خاطر مخوف نموده لاجرم در شاداید و نیویه و الام صوریه  
 و اغراض امکان تقدمات بطایفه و مستطاب  
 از الودکی بخبار فتنه و فتنه و منار و مجازات  
 ظلم و عناد در ادا داشته و عنین و منار  
 سجالی کرده و بنا بر بعضی از خطبه و صا  
 منظر امتحان آن میشد بنا برین آنچه او را  
 مختلفه محسوسه اعتقادات غیر صحیح این خلاف  
 از بصیرت امور استوار است آن حضرت از تقاضا و  
 با اظهار حق اهل بدعت مسود کرده از توهمات  
 و خیالات فاسده است و آنچه علامه رازی در رساله  
 موعودیه الحقیق العرق ذکر نموده که تقاضا  
 حضرت از مطالبه خلافت بر تقدیر صوابا



مستلزم صحت خلافت ایشانست و بقدر  
 خطا موجب ارتفاع درجه عصمت است از آن  
 ظهور دارد چه واسطه در تقیام میان صحاب و خطا در دنیا  
 و صوح است و تقاعد از امر نبون نه محض اراده  
 مرتضویه است که احتمال بطرق خطا و صوح برادران  
 مذلت تواند بود بلکه بنا بر کلام الله و مصداق  
 کلام خیر البریه بدان نامور بوده است پند و آیت  
 کثیره در معنی در سلطان خود ذکر یافته و لاشک  
 و هر که رخصت می شود و پرورد و در این محبت  
 بوده و از عهد و عهد دست و پایی از حرکات  
 بسته و بر بد و فطرت از خطام دنیوی بر طبق  
 یا رضع الم یان وقت العظام دمان ارزو الو  
 تکذبات صورت نموده و خدا از این داروی مصداق  
 بر الام متوالیه نیوی نیوده و بر سپهر خون والا ارزو  
 مایه محبت و بلا بوده و به اختصاص تمام ولایت محمد

المستلزم

سر مستلزم

اقتضای تسایر البریه است مخصوصا دیده اورا از  
 انحراف طرق طاعت و مخالفت قوانین شریعت  
 که از طبقه کفر و عصیان است افکات و طغیان  
 صدور یافته انحطاط درجه انکال مرتبه نخواهد بود چون  
 اطلاق الوست تخلق بد پرست مراعات صحابه  
 از غفوه و حلم و عطا و مدارا و غیره مانع و از معاوضه  
 و از ازال کفر و جهال تقاعد می نمود پس باز ذات  
 احد صفات کتب حضرت سر قطع التظلم عن انصاف  
 به او صاف اللوین جامع جمیع امهات صفا ملکوتیه  
 کلام و اندیشه عظام عم جانچ است هر دو ایام نقله  
 از حضرت خیر البریه حیثه توضیح مراد در نیت صدق  
 داده و متین این تقاضاست از خداوند استغفر  
 الی الی افضل فی رفعت و الی الی مکمل فی رفعت  
 و الی خیر نیل فی عظمه و الی آدم فی هیبت و الی  
 فی سوره و دعوت و الی البریه من سخاوت و الی سلیمان

کظم



فی کلک و عظیمه و الی موسی فی شجاعة و الی عیسی  
 سبحانه و الی محمد و الی حمزه فی شرفه و متراته  
 فلیطیر الی علی ابن ابی طالب و در کتاب صحیح  
 الانوار از حضرت ابو موسی نقلست از حضرت پاره  
 روز جمع از اصحاب را شرف این خط مشرف  
 فرموده و اسکن آدم و علی و نوح فی فیهما و ابیم  
 فی حکمه فقال ابو بکر یا رسول الله اقممت  
 قال الرسول علی بالکفر قال نبی شرف الی رسول  
 ابو بکر الله و رسوله علم قال الرسول علی ابن ابی طالب قال  
 ابو بکر بنی کتب الی ابی الحسن و مدلول عیان  
 مذکور مشعرست بر آنکه هر یک از صفات  
 مذکور که بذوات مقدسه ملائکه و انبیاء اختصا  
 یا قده و توفیق و تخمین حضرت ذاتی ممتاز از اعاذل  
 در بعضی مقامات علیه وصول و حالت  
 وجه کثیر التوجه بر تصور جامع جمیع امور مذکور

و جماعی بغوت کماله ایضا فی ندرت این  
 بر مدی آسمانی و نوید سپیدانیت که ایشان با و کما  
 علی خیر الدین من ابی نقده کفر از منسحق سکون  
 و شبهاست نجات داده با فضیلت این  
 از ماعد او از بر او رده و کل دیده مراد و متوجه  
 اعتقاد است و از این است و ان از این پس  
 از رسول رب العالمین منقولست که چون نور  
 بر مصطفوی روشن بخش ساخت  
 سموات گردیده و صفوف انبیاء شرف است  
 ان حضرت شرف یا تو فاما هات معین  
 فقال یا محمد ربک یقرک التسمی و قول سل الی  
 علی ما ذاک الی سلم من قبلی فعلت یا معشر انبا  
 علی ما تعلمون فی من قبلی فقال الی علی و لا یکن  
 ولایت علی ابن ابی طالب و در بعضی از  
 تفاسیر ذکر یافته که گردیده است پس این

سکن



من قبلت من رسول الله ما كنت وان قصه في  
 سعد بن كعب الخطيب النخعي بنده كذا ان رسول الله  
 شب معراج<sup>اشباب</sup> چهارم استنانه از نو چه بنویسد که مطلق  
 آسمان متوج و جلال کرده خانه از ان قوت است هر نظر غیر  
 از خیر البشر صلوات الله علیهم در آمده خیر علی در مقام  
 عرض حقیقت حال بدین سوال منکلم گشت که در الموعود  
 خلق الله<sup>تعبیر</sup> السموات والارض بحسب العلم  
 و بعد از اجتماع انبیا در آن مقام و در اسبید الاما  
 در ادای صلوات حضرت رسالت<sup>است</sup> از درگاه ربوب  
 باین امر مامور گردیده که سل الرسل علی ذالسلام  
 قبلت انبیا علیهم السلام رثته جزا سوال شود را  
 بپراقت مکنون قرآنه اللهدیاده گفتند علی لانتیک  
 و ولایت علی ابن ابی طالب علی السلام و از این شیوه  
 علمی در کتاب فردوس نقل شده که چون عمر بن  
 قیس شمر رضوی شد و سپرد تو نور حمایت کن

آسمان

حوز

حضرت تیرگی گفرو شقاوت از پت مجاوره مبارکه  
 محو کرده ابواب نصرت و بخت بروی ان ایمان  
 افشاج یافته ذوات ببارکات نبوی از ملاحظه ان  
 و مشاهده قطرات خون که از شتاب سیر ایدار  
 ذوالفقار تقاطیر پذیر بودت طاعت انبیا  
 بخت علی نموده و جام پسندید من رضوی اش  
 استغاثه بر کاه ربوبت فروده از نو پیمان  
 الویت که کلماتی مشتمله<sup>مجموعه</sup> از تنویر محبت و  
 شاه ولایت روی شکفته شده با طواف  
 از هر زواید و جیات عظیم حضرت تبار نموده  
 نموده که التهم اعط علی فضیله لم اعط احد اقله  
 اعط احد بعده بعد از انکه محققه اجلال رضوی  
 تعظیم و تحمید الهی تو سبج یافته و زینت اجابت  
 حضرت رسالت<sup>است</sup> مرن گردیده جبرئیل  
 انبیک حضرت رب العالمین بر پال پدانه

سفر پسیه  
بر



مجازه نزل نموده از من الهیة وقال النبي ان الله  
 عز وجل بعثت السليم ويقول النبي ان الله  
 ابن ابی طالب و در بعضی از مناقب از سید  
 منقولست که سید المرشد نور فاضل الزین  
 نبوی شرف یافته از ابواب ملکوتیه و حجابیه  
 و اشجار و اوراق و حجر و مدرو و غیره می آنها بشمار  
 اسم علی سید الاوصیاء و غیره می خوانند  
 مکتوب است که از کیه شته علی علی علی علی  
 و روایت مذکورست که در کلام حضرت نظام است  
 و آن ایسم علی که تو با کل شیئی جز الشمس و القمر  
 و الماء و البرق و الورد و الشیر و از آن تعبیر نقل  
 شده که بعد از آنکه از حضرت رسالت ص ۴۳ است  
 وصیتی نموده که وی در احوال خود بیافیه باشد  
 که با آن عباس علیک نموده علی ابن ابی طالب  
 و الذی یغشی بالحق بنی الاقبالیة و غیره

حتی یسأله عن حجت عن علی بن ابی طالب  
 و هو اعلم بکذبت فان ما بولایته لم یسأله عن کذبت  
 شیئی ثم یامر به الی النار و چون  
 در سیاقی در تفسیر عموم استثنای از روایت  
 نسبت بصوفی بلکه و طایفه انبیا علیهم السلام  
 می باشد شاهدت فضیلت این طایفه و ایه تحقیق از  
 ما عدنا و انذبه الاما شیئی ملل و روا معتبر  
 مروی از حضرت خیر البرکة در محاربه خندق آن حاج  
 ابواب نصره بیان اختصاص یافته که نصره علی  
 ابن ابی طالب بود الخندق خیرین عبادة الصالحین  
 و بروایتی خیرین عبادة استی الی یوم الصیفة  
 منقولست از طرفین و اجبار مسلمة جانان است  
 و ازین قبل است که از مؤسس این است  
 در واقعه آنکه از سید الانام بخطاب آن  
 منظره مقامه رجمان بر سر محمولات و این از



کردید که با الحسن بوضع ایمان الخالق و اهلهم  
 فی کونهم و وضع حکمت فی یوم احد علی کف انجری  
 بجز حکمت علی جمیع الخالق و اما الله تم بای بک  
 یوم احد مکه المشرقین و وضع الیمن السموات و اوقاب  
 بک الجنة و ما فيها و انزل و جعلک رب العالمین  
 و انتم الله یعودون کذلک یوم القیامه یا عطیة  
 بکل نبی و رسوله صدق و محکمات آج اینه  
 غطی و افضه کبری علی سبیل الاجال انست بعد انکه  
 میزان کفر و عین و شعاع الکیه کردیدش علیه  
 اشمار در فرمن اصطبار جمعی کشته از انجا اقامت  
 استیلا صحر کفره بنای سبیل منقذ  
 الاساس کردید و بتیاد و پل طفرار قطع  
 اشجار نبات اقدام اهل اسلام قیام نموده  
 از حجاب که ببلایا عالم در عین کفایت  
 المرسلین بر اعراض شسته به نبات اقدام  
 کفند

کفر بر

وایتج بر

صاعقه

فراز  
اصطلاح

فراز زحرف قراداده و از انشا را قرانی  
 و شملات آسمانی مدلول سپهرم الی و تولون التبر  
 بر صحنه اخصیه ارتپام داده و مطیبه مدبرین  
 اعصابهم بزیرین ناکشود او شتم عندهم در آورده  
 حضرت رسالتهم در دنیا محاربه و دولت  
 کفره کذا شسته و تحیرت نیای اسلام ظنی  
 تبادر نموده روی دوبار حجاب فرار نهادند  
 به نظام سرور عالم به نفس انفس است قدم  
 و ز زبده عصه محاربه را بسببش معاقبات  
 تیغ مهتابه کلاز مشرق شجاعت که نطفه دایره  
 تنوع سلوع یا قریبه از تیرگی غایب طیفه افراختن  
 داده کاهن سپهرم میگردان کمان حیا اللطیفه که زما تل  
 شریف بنویسد در می با فرستاده که ا  
 متفرق می ساخت و کمانی با حجار آینه از  
 فلاحین میگردانند مبارکه که صدف و در محل طایفه



اعضای راق شجره جدیه کفره را بر جا کنی قلت  
می انداخت درین واقعه شاه ملوک سیاه  
راض را یا ایما و بانو زینش تو اماست صحیفه  
که در تحت شجره با خلدی باریت عدم بر می  
مرسکم دیده و در صورت شبات اقدالم بطیحا عیا  
بود مینشاید هم ناماران فرموده آن گروه را از  
مخالفت و مصداقت منحرف نایقه در طریق  
مقاله از تحقیق میان باطن و در زها جانانه  
رجح القهری تقاضا عدال دیده و از اول خطاب  
امینه و لقه کالوا اعلم الله من قبل لا یولون الا با  
و کان عمره و اندک سواد اشان بیعت شجره  
و مخالفت آن در غرور اقدم محاباته و در طریق  
تجاوز نموده در طریق تجویر مسکوک دا  
عیر ابو و جانانه و سهل ان حنیف که از شرح حقیقت  
ایمان بر خراف زلال الطاعت و اقبال از رستا

تجاوز بر

همکنان

همکنان شرف اختیار پذیرفته بر بند تو  
نبوی همکنان شکر و کبری اخوات خواصی است  
عجیب عمیق نبوده که یکی سپان بر این شکر  
درین حالتان به سوار میدان ولایت  
جهان و جهانین زمین آسمان او می کند  
صلواتی مادی راه پیکان و نوبت عارفان  
و همیشه در مضار و خدی کوی تجرید و بعد از دیگر  
ر بوده و لطف ما محبت احدی در جمل فحاشی او  
و بلوایج شایخی افعالی که ظاهر نور ایمان و  
ضیاء تجلی صفاتی که شمر حسان مطول انوار  
خورشید ذاتی که شرف قواعد بر ایمان است  
عرضه مقدمه قدم را از الود کیغبار تعلق صد  
صدوت رضیه داده و از وحشت سر می خطوط  
نفسانی و در بستگی کوی سوریانی و عارفان  
بر بسته و صحرای موسیت را از نور اقبال



ذات صمدیه شور داده و غیر شرح است در صفا و شکر  
 التوحید مجوثر الدبشیریه و تجرد الالهی قیام و هوامکا  
 در تقیام حکم آنکه در نزه هر که او ثابت است نیست  
 جاننش بلند از قدر نیست بهاد عشق محرم باکر  
 زینهار نامحرمان اندر محرم نیست تو همچون  
 قطره از دریا حدیسی از است هیچ کوه در شکم  
 نیست نمی آری بر اندک خرد را که انجا است  
 لا اولی غیر نیست هر قطره عرق دریاست کلبی همه  
 دریاست انجا لیف که نیست ولی با صلی بر  
 انجا که هر که اوقات به هم نیست در بیست  
 سرای قدم که باز از هر شکله علم عرفان را آید  
 منع چو بنابر جایست به نفع سلام در عیال جان سپار  
 در خدمت سید الامام قیام و اقامت هر که کلام  
 قنوعه کلام است شکار و سبالت و امان از  
 ارباب ابقیان با مال مال خست کاه بر سینه شیره و فلک  
 از روزگار

از روزگار خیز کن بر آورد زبانی بصاحت ذوالنفا  
 همایت آنرا که بر طبق آنکه ذوالنفا را کلام و بهشت  
 به پستاده بود شکست ز دای چون از کفر نوا  
 از کاف کشتن کن بود را با ایشان بنگس و ارا  
 ایشان معلوم کرد اندیشه شاکر متفرق می  
 و در نغمه که چون مرغ دل آن مقصود نکلی از  
 از عالم او کل در هر محبت احدیت و مال کشته  
 و اسپه در آن محبت کعبه و مال و شکار و نام محبت  
 کشته و آتش شوق شعله کعبه و محبت کعبه که عبات  
 از اشعاش زل بصورت کوه بیست حوش کرده  
 و غشاق تعلقات بمعالم غصیر از نغمه بیست مرتفع  
 شده جبار کثره از این حقیقت زوده و مومنین  
 جمال ازلی است پدید آید و مکان صوامع قدس را  
 و روز زبان کرده که آنکه بر عشق ثابت قدمند  
 در ملک نوبت بر از ای علمند مقصود طلاله و حبه



استند باقی همه وجوه اینها شده باین  
 که مستغرق بای شده و کوه که گران تیره بود  
 از غلظت مواج آنجا رفتند و در کوه که با کوه است  
 جمعیه از آب کفر و عناد اندیشه نموده و نیندرضا  
 در دریای میخانه کوه عجب است من جمله ملک الله  
 و استوار او در بدین رحمت حسن او کائنات الدنیا  
 فی قلوبهم الایمان و اید هم الله بروج الله مستغرق  
 کشته از طرف میثاق و شمالا طایفه مستغول شوزیه  
 منزه و مخدول گردیده و شایسته ای استیلا  
 که قیام نموده و در طریق جان رنجی در حسیل اراد  
 باری معنی با مع علی قیام ملکوتیه  
 اینست که در عیش جهان منوایم و چون از کوه  
 صفات الوهیه که مستغرق همه آنها رسته است  
 لوح دل نورانی آن حضرت از نقوش تعففات  
 ملک روحانی همی حسنی که شغل از

استعداد قبول انوار تجلی ذاتیه است مصفیانه  
 و از پی محبت از لایمه با به کفر و التماس  
 لبر زشتی و مست با ده آن اندیشه با لایمه  
 اذ انتر با سکر و اگر دیده لاجرم از غلظت مندر عظمه  
 شریف و عنقرط لطف که معرجه به علم کبر است باز آمد  
 و بگراست آن از غلظت کفر برداشته فایز تو  
 تجلی ذاتی دیده جهان من از زوت ماعد است  
 باین از سهام و اهری و سیب قاطعه کفار حسین  
 معصوم و وجود فاضل بودش زنده بر گردیده و  
 نوع از حرم و شمشیر انیام یافته از غلظت برو  
 تا تیره آن بچهره و همان بر جاده محاربه با سنج بوده  
 با استیصال بنیان طغیان اهل شرک و عدوان  
 قیام می نمود و در کلام می از شعر ایمانی آن رفته  
 شیره خدا شاه ولایت علی صغیر شرک چنان  
 الی آخر و با وجه این اقبال اقبال آن مرکز



دایره جمال کله ای از شرق سطور طلوع نموده  
 و از افق غربت طلوع کشیده ساعت کثرت ارباب  
 شمال را از غروب اوقات شامت تیغ ظفر ناب  
 اجیا و طلیه ایشان نموده و اللیل اذ انبغی کرد  
 و کله از الت ظلمه نموده و ظلمه خستین کله را  
 معالی مخرومه کرده و التصار اذ انبغی از اوده  
 از سنا و یقین و ابطال زمره کفر و غیره  
 است در کوه اندیزه بقدر سپاهان سیرت سوزن شد  
 سبازین بعضی معانی در اشعار کلمات تصویبی  
 و شمالا تحقیق یافت فرست نموده و مقصد رضاییه  
 سر سینه و لعل کران بهار آن چشمه ساقینیت  
 راکه بلالی اید اعظم القدر انشای می باشد تصور  
 کرد ایندیزه از الامم سوالیه که شکر سیرش از دایره  
 تکل آن خارج می نموده مانی از تصرف حاکم  
 باز آمده در آن معمله پیش و صوف ملنگه در

خروش افشاده بهند و بس که در مظهر کفره بنویس  
 بصیرت معنوی ایشان از رؤیت کسب نور  
 یاک در آن ~~عرضه~~ بچون و خاک باز آمده است  
 ازلی صرف تاثیرات عصبی از آن سوره شانه  
 ولایت که چنانچه در مابین شمع شمع است  
 و در انقیات و جهات تپه و ارکان ابرو حربه  
 ملاحظه وی با اتفاق نموده است با سیرت و انظهر  
 اسرار الکشف الفطاه و خط بود در وار سینه صوت  
 حال نبوی با کینه خاطر نشن آری سیم مایه و اشیا  
 محاربه بر جوی بخت حضرت نموده و معلقه و اجام  
 کفره را متلاشی شد و جوی فیض الوجود مصطفوی  
 تیرگی عرضه ظلمانیه بر تو حضور تصویبی  
 حضرت رسالت صلعم حرمه عصبه محاربه را سانه  
 اقدار صبحی خالی دید شمس او میدان جان در آن  
 تن شهاب صبح اعدا از سرور اینها مشاهده نموده



حضرت را با صفای ذاتی تصدیق نماید  
 که در ملک مقربین او فرمود که علی ما تسمع مدحکم  
 فی السموات ملک اسمیر رضوان وی لیسف الا بقفا  
 و لاقی الاعلی و تبعی از رسائل منسوبه  
 مذکور است و کان سبیل یعرض الی السماء فی  
 ذلک السوم و هو یقول لیسف الا ذوالفقار  
 و لاقی الاعلی و سمع الناس کلهم و قال جبرئیل  
 یا رسول الله قد عمت الملائکة حین موتک  
 امیر المؤمنین لکن بقیه حال رسول الله  
 و ما یقیم ذلک و هو موتی و انما من قال جبرئیل  
 و انما من قال جبرئیل  
 و وجه و عارفان ذغان سرار و شهود  
 نمائند و این اراد از او قوی است که از  
 از مشرق تا اصدتیه که مطلع اقیانوس  
 ابرواح و نفوس او زمین گروست و بر زمین

عصری افرو او استخاش می که محل استنای  
 الکریم بر فرود آمدن حضرت سران آن و این  
 بقوه آن فواجیح غیری جو انسان که دیده  
 کارخانه تقدیر چون رقم تدویر است  
 و ما ینها بر سفت سبب بر شکر کشیده  
 بر کشتار بیان رفیع البیان قدر کماله  
 قیامت الله حسن الخالقین تحریر نموده  
 صورت کف حسن صورت که صورتها  
 که صلح بدایه صنایع کن فی کون و صاوی  
 غائب آثار کون است اصناف صورت  
 و استقال لطیف بر صیاف بر کار کاشته  
 و بر طبق آنکه دریا تو هر کس بر یک در کست  
 اوراق مختلفه که تا از بی سماوی را  
 هو الذی می تو که فی الارحام لیسف  
 ارتباط داده و با بر اعاقلیات فطرت

شکفتن افاز نموده و این  
 بر وجه کجا معارف است  
 م



اسی نقطه از ملاحظه اشکالت و ایرادها و پدید آمدن  
 جان با کمال مقتضای منزه از صورت راه برده حقیق  
 است یا بسرا برایشان منکشف کرد و اسیر  
 عجز بود و بود او روحی هر کفایت نکند نفس بود  
 چون ظاهر بود از نظر خفیه کینه ایجادیه بر وجه معانی  
 ذواته و حروف الهیه است لاجرم فلان حسینه  
 گشت کثره احتیاجاً صلبه ان اعرف به که از افراد  
 بشری نطق اعتقادش از آرزو او است  
 و اطاعت صباقت یافته و او را تقیادش از او است  
 مخدوم و بیخبر و بیخبر صبح ندر گشته او را را الله  
 متکثره خزان متواضعه هو الذی صبور کرم الکرام  
 کفایتش بر یاد او است پس استیاز داده بر  
 احضار و نضحت فیرین روحی ممکن است تا از  
 تجلی آنی متعلق با نطق تبانی گردیده و از انباشت  
 بوارق اصنامات الکسیه سپیده وجودش

این کتاب است  
 در بیان حقایق  
 و اسرار الهیه

فاجبیت  
 ممل

یاخته بشکلیش شوق از مملکت او از مشرب تصفیه  
 یا به چنانکه گفته اند عشق تو نشأت شوق مکره است  
 و در جمله صفات من پرده است اس خلقی از  
 صفات خود خست مرا از آن جلعت دل نواز تو  
 مرا و چون از تقایر معارج بدایا محبت مسوق  
 به نظر بدایا نه نهایت محبت از نهایت محبت  
 و بعد سخن داده عن مکره نماید چنانچه در مقام  
 شیخ شاهروردی است که لاجرم از او رخصت طول  
 العبادات المقترنه بیه کون النوافل و یرون انهم  
 وصلوا الی الحق و المحبوبین یردون فی نهایتهم  
 الی افعال بدایا تم و یرون النوافل للمحبوبین  
 من اعمال فی نهایته للمحبوبین من سمات المعرفة  
 و المشاهده فی نهایته للمحبوبین فی البدایه فی نهایته  
 المحبوبین بدایه للمحبوبین من حيث المعنی نهایت  
 للمحبوبین هو بدایه للمحبوبین من حيث الصور و کلام

روحاً  
 ر



عبادات المحسنين عبادت بلا معبود و عبادت  
 المجرمين عبادت و معبود و ازین جهت نشاء مقتضی که  
 نقطه واحدی ایجاب نماید از ادویه مجتبت و محسوس و  
 جامع مرتبه کمالات مجتبت و نهایت کمالات  
 تجلی سرفرازان که کشف مقامات غیبی از ابعاد  
 اعتبار یافته اولی الخلق است که ان مهمیة تضاد است  
 مراتب اربعه که آن خلاف ظاهر می باشد  
 بواسطه تضاد اولی و اوسط و اوسطی از انبیا و اوصیا  
 بان تضاد سابقه آن تضاد مندرج است و هر اواز  
 خلاف ظاهر می باشد شریعت نبوی و احیاء  
 سنن مصطفوی و اجرای احکام ملت و تفسیر  
 شریعت ابرو در ان مؤسس اساس ان مبنی  
 از حجت و بر ما نسبت و اما تضاد است بالذات که متفرع  
 بر قرب درگاه صمدیه معالک ملک و ملت از مندا  
 ربوبیت است باقی غیبی الهام الهی در ان

است

اسرار نامتناهی در بر معبود و باقر و حکام حقیقت  
 ان صاحب الوحي علی صاحب الالباب الهام نبویان  
 و همانجا آن حضور حق حاضر و در شان است  
 خلفاء الرسول لهم الخلق و الاظهارة چون عاشر  
 لهم من انزال المک الذي شرع الرسول عن الله  
 فهو حقيقة الله یا علی یا علی یا علی عنده الرسول  
 ظاهر ان يكون حکما فی من الله طالق لکم الشیخ  
 الذي ورثه من الرسول هو ما مورس من قبل الله  
 حکم الم الذي به الرسول في خلقه و اما تضاد است  
 بواسطه معنی آنچه بر تعیین الکلی متعین است  
 بواسطه مداخلت احدی از انبیا و اوصیا چون  
 در روز نقد در بان شاه اولی تحقق یافته  
 مرتبه علیه خلاف است حقیقت فایز که شکیب اولی است  
 است اما و کتیم الله التبا مشه و اما تضاد است بواسطه  
 او نیز که بر ابدت فرموده الکلی اما تضاد است بر

و یا علی مدد فرما



آن شخص رسول و مسالمت می متعلق است از جهت  
 مخالفت و مسالمت است و در اینجا چه در حجه الزام  
 بعد از نزول کریمه ایجا رسول لغز با نزل الیک  
 من یکن ضلع من کما فی ضلوف الیک یومضت  
 رسالت نهایی بقامت آن عارف صحابین است  
 گاهی است آمده شود اما پیش تو قیوم رفیع  
 سوره یعنی سوره موعود که در حجه است از جهت  
 در آن مظهر انوار ولایت متحق اوقه در کبری از غایت  
 خلفه اند بارین بر عیون ایشان از جهت کفایت  
 تقاضای سب و سبوی بر سایر انبیا کفایت الله  
 رحمان را قیوم بر پایه مقامات علیه و جعل علیه از صرا  
 مستان و خلقت مخصوص الکی سرفراز است و اجمال  
 مراعات بیقتضیات علیه و تتبع اخبارش با قیوم  
 افضلیت آن حضرت بر جمیع انبیا سابقین  
 رب العالمین بر هر نوع پرده شکوک و شبهات

فهدا

بیل

و در کتب

و در کتب مسطور است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام  
 رجل من رسول الله امیر المؤمنین اعلم اعلم بعض النبی  
 ولا شک قال ابو جعفر ۱۱ سمعوا ما نقول ان الله  
 یفتح مسامعنا نشالی حدیثه ان الله جمیع الخلق الشیر  
 و الله جمیع ذلك کلمه عند امیر المؤمنین محمد علی بن ابی طالب  
 اعلم ام بعض النبی ولا شک خلاف رب فی  
 و نیابت پیمانی بر وجه عمل بر او عمل در خود استند  
 انست که از سایر صیغ که ازل که بر کلمات اصعب  
 که شده و بسا و وحدت حقیقی او باران غیر تصفیه  
 داده از اهرام اخصان بستان رجانش سلطه شده  
 سخات با سده کالات مصوری و معنی و حالات علی  
 و عملی می از ان در است از آمد و با وجود اجماع  
 علی و حسن و اسبابش از رفیق بدین و ترمی لم  
 قدس و اکثر خرافه در زمره ملکوت و الطلاء بر علم  
 غیر علی مقامات اسرار قدیم و حصول علم است

ربان



وعوارف لزيد وغيره فاجتنبوا المصغرة وانظام  
 ديز صاحب سيف مسطوق ووالى الملك شيعة  
 وهيت بود وبرا اسم لوازم نظام مسامنى ادم  
 نموده حافظانوا اسم الله تعالى ويزعوا صا  
 ثقا ميان رسول خلقه بعض تبليغ است  
 احضار من يوفى وديكر مقامات مخصوصه غير خلافت  
 چنانچه در كتاب موسى كور است الخليفة جسد السيف  
 و الرسول ليس كمن كنت اما عليه السلام وكنون  
 انما است منذر و لكل قوم باور كاشان بايست  
 هيات و ولايت استا مريد مقام مى بايد و چنين خليفه بار  
 متر له مستخف مقام مقام است لاجرم هر كدام را ماضى  
 صفات اللهى تعبه و پروردگار ذات احدى نور انوار  
 ماعد اكرديه به بر بخت باين لقب على شريه  
 حقايق با مذهب و اما علم الهى بوجه او ارتباط  
 و باين اعتبار اسمى خليفه است چنانچه از نكته

اللهيه في كلمة آدمية في تعاريف انسان الكامل رقم  
 ارقام باقوله هو الكلمة الفاصلة للميزه للميتي الجامع  
 فهو العالم بوجهه فهو من العالم الكفر الى ترويح  
 النفس والعلامه التي بها يختم الملك على قرانه  
 خليفه الاصل من اود و بستان شرح مسطور  
 لان نفس اسمه الا عظيم وهو الذات سبع الاسماء  
 منقوش في قلبه الذي هو نفس النعم فحفظ قرانه العالم  
 بجميع ما في علم النظام والنسق المصنوع  
 لانه مظله الاسم الا عظيم والله فحفظ باذن و حال  
 في يده من المصباح الاسماء صورت العالم  
 ترتيب كليبات و جزئيات عالم ملك و ملكوت و ملكوت  
 هر يك از اسما حسنى حسناست شمس از اسيا  
 منزه صور عالم غيب و شهاده بان اعتبار محفوظ است  
 ببارين چنانچه الله علم حفظ قران و علم السب  
 منظره است جميع اسما و صفات باسطه

فاسخلفني

محتاج



کشته و بتاخیرات اسمائیه می تمام شیا شده و بیا  
 عالم بوجودی بر طبق است و شیخ منجی الدین فرموده فلان  
 العالم مخلوقا مادافیه بنده الانسان الکامل یعنی تمام  
 بیان نظام نوع بحفاظت مدینه حسیه اسلام بوده  
 خلیفه باقی مقام وی منوط است که شتند از امان و اما  
 کافران را در شحات و فتن آید لکن لکن که شتند  
 ذرات احدی الصفت می حضرت و طران با شیه  
 الکواکب ظهورش در جلیت می موانع  
 بر تو انوار اشراق عرفات لوی نظم است  
 به بعضی از موطن منطقی الاثر نماید اما فواید یوان  
 و جعلت لجهش که بر طبق و الشمس بوم بهر  
 فی عن عارفان و انتم تشخیر و انکه ساحت  
 محبان و عارفان کرده و از تائیدات معان  
 که در خواهد بود و چون شیخ مشهور است بلکه وجه  
 خلیفه است و اسطه مقام عالم بوجه ظهور وی که مشهور

همی خلیفان کرد و زود می ندارد و از این است  
 که جرات شیه منالضی بر بنی و صاحب الزمان  
 کرده اند غایت ظهور دارد و انحصار فواید  
 در ظهور مهم است و عباره از خوابه می و  
 متن تجرید اشان بهرین است و بهر لطف و تصرفی  
 امور العالم لطف آخر و همچنین عیان مکنون  
 شیخ اعرابی در مفید است که مادام عالم از  
 عظیم که ضل در نظام نوع نماید مظهر کبریا  
 خلیفه است و بنا برین ماسو است باقی عیالی و بجه  
 این معنی مستلزم خود مردم زمان از امامت و اشیخ  
 مقتول است که العالم لطف فی عن الجاهل و عن  
 قائم بهاد و هو عقیقه است فی ارضه و همچنین از  
 که فواید اشان و ان که فی حبابه لعل وان کما است  
 سیده کان الزمان نورانی و اذا افاض الزمان عن  
 الشکر است الظلمات معالیه و این معانی در توضیح

خود الزمان  
 ص



عشاقه  
نی بود  
ن

مقام نموده و آن ده عدم از نوم ظهوری نیکو شبها  
عشاقه معاندین در مقام کی است که استوار است  
بر وجهی که از جمیع خلاق جمعی بود بر عکس نظر خلاق  
انکاری شده از داره جو از روی مخالف طرفین  
ظاهرین است است که اگر این از آن حضرت  
نی مانعی روی نموده عمد از نظر خلاق موجب بر تفریح  
ریشه امانه تواند بود و حجتی است خیرت بنا بر غلبه  
و کثرت معاندین و غلبت اهل حجت و اهل استقامت  
ضمیمه ضروری بوده بکتاب واجب و مستحکم خواهد بود و عدم  
انتم سابقین چون تواند بود یا بواسطه قدرت الهی و  
اعادی ایشان شاه بنی مخالف از زبان آنکه  
بر جواری عسکری همان وجه بود که مسکوک الف  
می نماید است قبل ازین دانسته شد که قیام  
عالم بوجود آن حضرت است بر تقدیر عدم نظام روح علاندر  
کشته مصالح مترتبه بر ای قتل العاصیه روی و عکس

چنانکه مقرر است که آن حضرت را در تبت بسیار  
و خواص شریف هستند و بشرط ملازمتی شرف می یابند  
و در ضیوع اعظمی ترتیب خواهد یافت بر تقدیر وجود آن  
در مصالح اسپریم نظم نیست و بنا بر خوف منطوق  
از طرف مکلفین و حیرت و یقین است بر وجه احتیاج  
الکلی بود به مکلفین با طرف معاندین اینها بر تقدیر  
عدم حجت اجزای است بلکه اگر عکس  
از دشمنان است با سنی بر دوستان نظر کرده برایش  
محقق نبودی است که عدم ظهور مکتوب است  
عدم فی الجملة نیست و محتمل است بر تقدیر ظهور الطلاء افا  
با حضرت یا شیعیان بی تمسک و از سبب بعضی  
خرامانند و تمسک منقول است که در زمان ظهور امام چون  
اعتیاد او از ماعد ابدل در میان متفرد بر عجز اولاد است  
صادق از دست مشرک و شیطان متطرق می نماید  
و بنا بر علم حضرت قبلت نظر و تصور عباد از علم پیوسته

رومی



که مستلزم اذعان تواند بود استتاری از دوستان  
مصدق بنابر خوف لطف ایشان بر شمن است

چون تحریر کلمات سابقه شتم به برسانم از آنجا

افضل است حکیم الاولیا بر سایر انبیا هم تو را چه که بعضی  
از خیال لغوی بارجود انکار یا برخی از منو اصرار بر کلمات  
در انظار و انکار صوفی و احوال و عمارات تجریم و در مختلفه  
مضمونش بسیار در در با عظیم تر بر تری علی بن ابی طالب

خدمت ایشان در کوه رویت و تحمل از آیات و بیانات  
و غیره را منظور داشته و بعضی کلمات ایشان تا بل

نماند و این معرور اعتبار بر مناد یا عقیده ظاهر است  
او نام فاسده و شکنجی خیالات بالکلیه است نظر است  
عارف و کلمات مشتمل بر شکر بعد از تک است

رسوم و اعتبار از جمله کلمات با معانی غریب است محسوله  
به درم و کلمات صافی و پدید از افضل است ششمنی از  
شخص با اعتبار کثرت کلمات معنویه و علوم حقیقه

التکبر  
در حق

و معارف تقیه و اشکال آن بنابر رفع لوازم تیرید  
با حلق الیه و قربت بگاه رویت و معرفت در هر چه

احدی و غیره تا با اعتبار مناسبت ذاتی و حسی و دفع

نزوات چه کثرت بقصافی و تطابق ارادت قلبیه  
باشیاست بر بانی و نظایر نیست و انبیا علیهم السلام

الرحم با اختصاص بر نبی علی بن ابی طالب بر همه مخصوص  
و واسطه فیضان احکام الهیه یا سوی الله انما معارج  
و غیره خلاف صورتی و معنوی و نبوت حقیقی بخاتم انبیا

صلوات الله علیه اختصاص یافته است و از انوار نفس از این  
قسم از صفات صافی و با تشریف ذات باریکات آن نقطه

دایره ایجاد نیست که نور و جو فیاض الیه شمس بسیار  
انوار مخلوقیه از صبه و سماویه سبقت یافته و ذات کائنات

علی اختلاف الطبیع المملکة و الفکر و البشیریه و غیره تا  
در شور و سیاحت ایجاد می از ان مصباح مشکوک میسوا  
اعتبار با اعتبار انوار هستی نموده روشنی بخش فیضا



وجود نمودند و شش روز همانا آنجا در میان و اونی بدایت  
نبوی صلی الله علیه و آله و سلم و وقوع یاقوت که گشت و صلی  
نوزدهمین بی الرضی قبل از آنکه بنی النخول بار خدیجه الف  
عایا و گشت و بیعت با سید و تقدس آن فادیه و فرادوی  
در دو منقبت خوارزمی دیده شده که حضرت پرست  
صلی الله علیه و آله و سلم در کربلا و لایق آنست که از روح  
آدم علیه السلام قال الله تم و عزتی و جلالی اولا  
ان را در اقله ما فی ظل الدین خلقک قل آدم یکتو  
منی قال نعم یا آدم ارض راسک و انظر فارضه  
مکتوب لاله الله محمد بنی الرضی و ما می بینیم که عرف  
حق علی کی کتاب من انکه حق علی بن و خاب و بن  
مقام آنرا فکلی از روح بقصص آن حضرت که گفته  
بتوضیح اعتبارات مذکور و قیام شده اولی میباشد  
و قبل از آنکه در عیاشان قلم بچکاند که گفته اند که بیعت  
خلف نبیره انعطاف داده نموده میشود و چنانچه

ابوالموید خازمی  
نک

کارخانه آن خالق شبر اسیر طبع سال وجودانی را  
خبرت طریقه او میدی اربعین جبا و کافر اسم آورده  
و با الیوم خیر میانی و تعجب نیست که گمانها نشسته  
اعلی علی بن اشعاب یافته و بر او دیوالت عنبر بر سر  
الس فلر ایضاً بنیر و قشون امیر تراج بر سر یاد و بر  
حمل روز و بر دایمی حمل نزار سال میان ملک و طایفه انما  
و هر لحظه از قرین غیب که لطیف چه می شرف  
وی انچه می نمودند تا هر چه از انکس که خیزد لاریت  
مقدار تمام سپید و سپید و خرد خالک آدم را انداختند  
ساخت چو نوبت بچهره با توفیق ان نورانی بر سپید کل  
از ملاحظه اشیت آفریده و با حیات لبری سر شسته  
سید و رشت لمعا انما انظار اصدقه پرورین  
و سر این سخن آنست که چون نماند که حاصل فرستاد  
سخت برادر از بن تهنیتی تا بیان است با تظوار  
میشد یک نظر از نشت و مسدود از غایت مستقیم

طایفه



وقت آن بد آید و چون کار دل تمام شد که در محبت که  
 در صدق معرفت و در یقین یافته بود و بر ملک و ملکوت عرض  
 نموده است حلق خسته از داری می زانها مسکونیم  
 بلا آخره دل دم که با لب اظهار بخت یازد و بر تو  
 نور صفات کمال احدیت شوی که در دیده با عاقل استعداد  
 ظایر بوی حواله نمودند و از نظرات امطار عشق ازلی  
 که از سحاب عبره بر کل قطره یا قطره نوره نرسد  
 قلبی اطراف و داده سپاس نمودند از شکر عشق  
 خاک آدم کل شد صدقش و شود در جهان حاصل شد  
 سرشته عشق بر کج روح زردند یک قطره فرو صدک و  
 دل شد و چه همه قصه زنی از ابدان جوهر و چه آید  
 ایجاد ذرات هر قدره منقده بصفت طلاق و بیات  
 الهی است و واسطه نظام عالم و رابط انظام منی است  
 لاجرم که شریف است و ختم لطیف دی با بر سینه  
 اشکال مختلفه و احوال متنوعه در جات فکله و طبقات

ارضیه

از روی سماویه اندراج یافته نمونه در وی معجزه نمود که  
 از شرف اعضای آدمی ارفع حواله بینه است  
 طبقات سپیده سماویه که می الک الک سپیده است  
 طبق ترتیب یافته و هر طبقه از وی تقوی از تقوی سبزه بر  
 که متجدد و متوهم و متفکره و حافظه و ذکر و بهره وحش  
 مشتمل است احضام یافته همچو کج این رعبه  
 با صره و سپاسه و شانه و ذرات که متعظم و اگر  
 انسانی است از آنکه کرده اندند تا بطنهای ملکوتی  
 که جبرئیل و میکائیل از ارض و غیر ارض است تشبیه  
 مصفا که شکر ملکوتیت کرد و در آن آدمی را بر پشت  
 خیمه که با نهار مخلقه و اشیا و تنه و کلماتی مفادته  
 و جبال را می یافتی را سینه و بیهای مست و بلند کرد  
 اندر است و غلام مخلقه شد چنان است مست  
 ساخته و از فضول را بجهت نوره از خوال و بر دست  
 و بر پوسته که صغری و سود او بلند و خون بر عینه یافته

زمین



وی را زمین دادند و بجای ذره و ما صغیر و ماسکه و واقعه  
 بریاچ اربعه ربعی و شتابی و صغیر و خردی و حکایت  
 تقویت دادند و از زشتی هم میانه از بچه شیرین و  
 و شور و تلخ و دو مان و دو مع و چشم و گوش و تن و است و اند  
 از نامی امور منتظمه علوم و سفلی که در اعلم ملک و  
 بر آنست صفحا کجا و جوی وی با نمود و طی از صورت  
 آن را تمام داده اند و از حجاب خلقت شبی  
 که در سر آدمی تعقیب یافته است که در بعضی از ریاض  
 تشریح ذکر یافته که آفریدگار عالم چون اشک را ظهور  
 نور خسته از ظلمت عدم بود بر کشتی و فرموده  
 وی را برده و طبقه ترتیب داده و هر طبقه یا همی ستمیه  
 یافته چنانچه طبقه زیرین را صلیبی و دو هم را ستمی  
 و سیم را ستمی گویند و در میان طبقه ششگی  
 جسمی است چون آینه که داشته که از آن طبقه  
 زجاجی گویند و در میان آن رطوبت جسمی سفید

انسانی را  
بدن

و روشن صورت خلقت یافته و بطوریکه سفید  
 مسمی گردیده و فوق آن رطوبت جسمی سفید که  
 به بعضی من شده که مسمی رطوبت سفید شده و بر بالا  
 آن طبقه مانند کاز و کبوت خلقت یافته و لطیفه شکو  
 ستمی یافته و بر بالای آن طبقه لکه دیگر طبقه سفید  
 مرسوم شده و فوق آن طبقه دیگر خلقت  
 و طبقه قرنی مرسوم شده و مجموع طبقات  
 کجده ستمی یافته و گوشت سفید عریب که با او  
 نموده از اطعمه گویند و بعضی از علمای  
 که طبقه قرنی مشتمل بر چهار طبقه است برین  
 جسم و کرب از سیزده طبقه باشد که بر این عبارت  
 تمامی عوالم حساب باشد در طبقات عالم اصنام  
 چهار طبقه عنقریه و طبقه فکریه ترکیب یافته چنانچه  
 از طبقات عالم اصنام صفتی مخصوص است طبقات  
 سیزده گانه در علم ارضیه بهمان عنوان است و چنانچه

است  
سینه

و طبقه الفیاض  
نیز



دانسته شد بلکه در تخریب طینت آدمی را مجال تصرف  
 نبوده و اثبات عینیت ازلی از شرق ان احوالا  
 بعلوم پاطع گردیده مجرب تو ذرات صدق  
 مباشرت تربیتی شده بجهت نظام تعلق روح  
 بقالب نیز کسی را محرم ندیده و او را در حقیقت  
 قدس خطیره انفس مقام روح است نظار  
 عنایت فرموده و ادا خلایق و شرایط موم  
 بیایه تعلیم داده و از بنا و اوی بقالب ان  
 بعد از اعطای آن و با نفع فی بین روحی  
 که با ان اخصا و اخصا صحت یافته وی با  
 بر جمیع ممالک جسمانی در روحانی عبودیت داد  
 و در هر صله که خلاصه آن مقام بودی روان  
 کرد ایند خراسان و فانی ملک و ملکوت اطلاق  
 داده و شوق طمانی بحضرات عالمی  
 و شوق را دیده بعد از شرف مقام شکر است

سیراق ازلی ابد او علم آدمی است اما صفت اول  
 دل نورانی اشفاش نموده تا شیبه منصف  
 جلیل خلایق ربانی و نیابت سجایا گردیده و خلقت  
 کران قیمت اقی صاعل فی الارض ضعیف منکون  
 شد و بعد از کمال نشا بشیر و بر ادملکت است  
 برکت خلافت منکون بر خردگان اعلیٰ کرور  
 بر قضیه ضعیف الملک کلمه جمیع در بارگاه شرف  
 بسجده کرم و تعظیم منوعه اللانم مغرور سناه  
 کرد و فی بر حسب آدم پدید آمد نظر بنا شده و در دیده  
 بقالب در رفته و کیشم صغارت در ملکیت صاف  
 اوسع من السموات و الارض من کبریه و فضو  
 نموده در خزینه علمه قلندم مخمور بحال اللیه  
 است اراده دخول نموده و نیکباعت از ویر  
 از ان هم حشره از عرفان حیران نال طبیعه  
 معصومین مقطوع الامل گردیده و است بر طایفه



رحمت الله منقوس است چنانچه ابله از دولت است  
 دل آدم در دم شسته با سیم بر بون تسمیه  
 از نغمه صفای قلوب جانان بصورت تقاق  
 و عدم قبول می آید با قوه در دو کافه تقاق  
 زیرا که کمال هر دو در کمال است هر دو در کمال  
 خلق نفس را از دل امتیاز نیست آن بود  
 که وقت بیاید جز خداوند هیچ در جهان گشت  
 که چه شیطان در خراسان دل آدم با نیت  
 در طبقات ارضیه و علویه نیت است تار  
 از نغمه نیکام می ملکه کشف نموده مایند  
 رقم قلاف مرده که در زیر روز بسیار غلاف است  
 شده بود که بی رخصت در کار خلاق قدرت قدم  
 نهاده آرزوی خزینه محققه اللهمیه همه در کافه  
 روایت است چنانچه روز قیامت بر مقتضا  
 لست الینا الایم تم لست علیین حسابم خلق

نیاید

تفاوت

در همه صفات حاکم کرده نوری از انوار جان  
 تجلی نموده طوایف مخلوق متوجه می شوند  
 سیاه بود و ریویر کرده در دنیا پرستش آن  
 از امور کرده شسته امید از وی منقطع کرد  
 و با این سید فایز تواند شد برابر کمال این طایفه در  
 دنیا پرستش شوق بسته شده هر کس موصوفه  
 از ایشان مسلوب است مگر کس که زواری سوانا  
 و بر کسسته از قید وی طلوع یافته است مقصود  
 این حکایت که حوضه دانسته شد که در بدو فطره  
 شایسته است هر طایفه که بعد از بعثت یا از حفا  
 با قوه در مضار اعتبار از عظمه عظیم المقدار که استیلا  
 مله و بر حیثیات کنوز غیب مخفی است امور  
 و مکنونات لکنوار الارب الطالع با قوه در حفاق  
 بر این ملک و ملکوت و وقایع ماسوا و لا هو  
 همه این اعتبار است و تمیز این اسم عالی لقب است



و بزود بر سر کلاه طاعت و نماز است و در بارگاه سبحانی  
 که نشاندن بر اسباب آن قیام نموده و در میان میگذرد  
 میلاد عدوان است حق و شبهه ضلالت اندازد از آن  
 و خرم از اطاعت پادشاه را با شکر و خجسته می شود  
 و از ذوق افکار بسیار کج خلق است افروخته شده و میزند  
 راسته و ظلمت را در اینده بعباس با شکر است  
 معاف گردیده و در بزم است و در کمال  
 جامه عدوانت و شیطنت پوشیده و غلبه و خشم  
 کرده و سر از کربان طغیان عدوان پرورده  
 و در اطفای انوار ضلالت و فتنه استبراهت  
 مرآت غطیه بریدون لطفوا نور است با قوام  
 و لکن اینست نور و لو که در لیس کون اختر است  
 و ساحت بیات لکن با از اضا است  
 نورانی حکیمانه و بسو از طمان شفق و غضب  
 ظلمت و عدالت تبدیل از در بیات با آن  
 شیطان

شیطان قیام نماید قریب می نماید و فریب او در بار  
 البراست مودر کلین از مری این جعفر نقل نموده  
 که از حقیقت آن یکدیگر سوال شده فرمود می  
 بریدون لطفوا اولات امیر المؤمنین ع با قوام  
 و تقسیم و اندستیم نورانی متم الامامه والامانه  
 النور فذک قولهم امنوا بانته و رسول الله  
 ابراهیم فان النور هو الامام و حجت من دانسته  
 باید دانست که جنبه رتبه علیه ضلالت است  
 الکلیه است و در حقیقت می فرقی در غلطی است  
 از جنبه هر کرا الله قامت است حداد نظر  
 فزاکر کربان بسیار میکنان است  
 اقتیاز از ماعدا مخلع گردیده و با نگاه قرابت  
 بر سینه محبوب است مگر است با علم غلبه است و اما  
 مسمی گردیده از در جنبه است اسحاق گذاری است  
 خالق و مخلوق است تصادمه و سراج اصیاد



مطلق که است افتاب آسمان است کرد  
 و اگر مقصود از احکام اعراض و اعتباری  
 بر احکام الهی واجب از اول امر و نه ای باشد  
 عظیم نبوت لائق نموده با هم نمی گوید  
 مؤدب مقام نماید مبارک شایع می آید است که قبل از  
 ذکر اینکه الحقیقه صاحب السیف و اولاد و الرسول است  
 انما علیه السلام پس چون لفظ و چون لفظ صلا  
 اجناسی معرّفه بر ساله و نبوت تشبیه است و در احکام  
 و کسب قیالات معنی از او بشده ای احصای یافته و غیر  
 است یا ناصد و غیره را بر این اسم بصورت یافته و غیر  
 است یا ناصد و غیره را بر این اسم بصورت یافته و غیر  
 مخالف و لایق مطلق که من حیث الحقیقه المعنوی است  
 ربوبه احصای یافته و در مقام خلافت بر اصل نبوت  
 مؤدب و ارفع مستتر است در مقامات توصیف الهیه  
 و صاف می آید است استمال از حضرت از مواد ممکنه

بناز

بعنوان اشتراک لفظی قاض مرتبه علمیه و نبوت  
 ازین جهت حق و علاج چون معالیم اعراض و تقوی  
 واجب بر ما از ان دیده که در استخلاف آن حضرت  
 مسئله مستحلفه بدرجه نبوت الکفایه بوده و با هم صلح  
 باید او را با سایر لایق و کسوفی یافت که استاده کارخانه  
 الهیه بر قامت وجود و صحت حقیقی راست داشته  
 احصای یافته با هم ولی مسمی شده غیر ذات باریکات  
 که در حقان نوریه و عوالم عنفیه متحد الیهیت است  
 دیگری رساننده فرموده که انما اولی الامر رسول الله  
 است اما تقویات مختلفه متشبهه متعلقه با او است که با  
 الیه احصای حقیقی و ادب ذات احدی الصفا است  
 حواله شده صاحب اختیار درین دنیا و کرم و در جزا کرد  
 ظاهر است که رسالت و نبوت است بمعنی متقطع با  
 عوالم عنفیه است بخلاف ظلمات که باقی تقویات  
 احدیست در نفس شمس بان نشان شده که

معنوی  
ر

محضه  
بر

السمات  
ر



الرسول والاولى كقولهم يريدون من مسكوة خاتم الاوليا  
فان الرسالت والنبوة اعني نبوة التشرية رسالت  
منقطعان والولاي لا تنقطع ابدا ونقص غزني  
مقرر بان شدة كرم مقامه والولاي هو الوجه الثاني  
الابدي التي لا تنقطع ابدا ومقام النبوة هو الوجه الثاني  
بالنسبة الى الخلق منقطع بالوجه الثاني لا بدية على  
من الوجه الخلقية المنقطعة ووجه وجه اولي والرسالة  
وهي عظيمه كمنه بشيرة شدة بل كمنه حقيقة كما  
من تصويبه ومصطفوية اتحاد ان يوجب مدعى ان اسان  
ارقام باؤا اكر باعتبار تغاير بعض اذ الفاطمية والعلوي  
ان برصد انما نبوية تخصيص ان مطهر ان اولاد  
صون غيرية واشيئت اذ ايدى باخطارات هم بان بجز  
اعتبار واقعا انما اصطلاحا شجرية عروية است خاتمة  
الرسوليت خلافت وولايته شاه اوليا واد  
نبوة نبوة وانبيا كمنه نبوة والآخر والرسوليت كمنه

و نبوت لولا النبوت من انما نبوة خاتم النبوة  
تفاوت ميا ايشان منظور نظر صاحب نظر و ايشان  
نحو اهدى و فاني مير حسين باوجود كمنه معاني عقيدت  
و لطايف مشربى در عيان جفا احفايا شدة  
بل كمنه عبارات واقعات و كمنه مير حسين باوجود  
حمات و متبع اهل خلافت سيرة و طمان  
بعد از انقسام طابعت باقسام اربعة كمنه اولين  
نبوت مطلقه و ثانيا و لاسيت مقيد به افاده مفردة  
كخاتم قسم اول امير المؤمنين عهد اهدى فرموده كمنه  
اهل كمنه اربعه جمع مشو كمنه كمنه مير حسين ايشان  
بكتاب او و چون خاتم نبوة مطهرة و لاسيت مقيد به  
محمدة محمدية است كمنه كمنه مقاراة اعتبارى به  
الاوليا فهمية تو اهدى شامان ايشان مطهرة و لاسيت  
از اعتبار نبوت تو اهدى و ايزان است كمنه در عبادت  
فصوص رقم باؤا كمنه فهو باعتبار و لاسيت ايشان



باعتبار رسالته ونبوته التشرية في شرح قصود  
رقم ياقته فهو باعتبار ولاية اشرف منه باعتبار رسالته  
وولاية نبوته التشرية وشرح قصود منه احصا  
نبوت تشرية بان حضرت خنيزان فاده منه كالتامة  
المتبوع بالشرح اعراض عن نبوت التحقيق ان  
له جبران مبلغ الاحكام المتعلقة بجوارات الامكان  
والاجازة من الحق تعالى اسمائه وصفاته واحوال الملوك  
والجبروت وعباد عالم الغيب فهو باعتبار التبع  
رسول وشارع نبوته تشرية وبعاب الالهي من  
وتعريف الحق بذاته واسمائه وصفاته ونبوته حقيقة  
فرساله التشرية ونبوته بتعلق لانها كالانسية  
الى الحق واما القسم الاول ووجه نبوت تصفية  
مركز ولاية مطلقه خارج نبوته ونبوت تشرية  
كغرض انان علم باسمه ونبوته الكهنة ونبوته  
ان بعبارة الخلفين است ذات وحدت سماه ونبوته

بان انصاف ياقته الاله المطلق لفظي كذا احكام  
شرعي مانع از است از حيث سرور انوار مقام  
تدرج ان حضرت ميمونود كذا صاحب التشرية  
صاحب الالهام كما ذكره في التشرية كذا  
ان حضرت بطريق وحي از سيد اكلان ان بعض  
شاه وولات انهم بعنوان الالهات في بعض  
برهان اطلاق دارد وعبارة شاه اولي ايضا بان  
مشغرت كذا ميمونود وولات لا وقت  
من تفسير بسم الله الرحمن الرحيم ان في  
قلبا عهده لاول انمولاد برحق سبحانه  
برسايه انوار وحقا حقيقت غيب وكنيات  
سرور انوار وتمام اولي الكرميت تحلي في التشرية  
فصوص الحكم جوه سوه مرات صلاطه كذا في التشرية  
متوسطه ان است م ياقته انوار وحقا في التشرية  
وخطي ان باوجه قلت بعبارة ان عثمان



اخذ شده است که یکی از بقولات استعداد  
 تحقق یافته هر دو در آت الیه مری که در صوم الکلیه  
 و پیش از آن برات برای حصول ظاهر می باشد که کمال  
 شاهدی از اذیت است الصور کالصورتک فیها لانا  
 یعنی چون مراتب است مومن را می مصلحت  
 هر مرتب مری نشد و مجرد مومن را می شده  
 عیشه و این است که استعداد استعداده بود که  
 استعداد می که با هم معنی کلی است استعداده مکتوب  
 که در صوم کلی مراتب ذات احدی را غیبا حاصل  
 ردیف بصفت یافته است جمال متملی است و بعد از  
 بیان حکایت خفیه که شرط فیض جنوران کتابان  
 نوشته یا فیه چنین احواله منتهی است  
 الغایه التي ليس من العلم بالصالحه الا بما لم ير  
 وضاع الاول لاراه واحد من الاول الا من كان  
 الولي التي تم حاصل ایدیان مشتمله متکثره متفرقه

اذا دقت قوت

مراتب

در کتب علمای کبیره و عرفا مصر کشته بر جان مرتبه است  
 بر درجه تنوع و اشکال عاقله جمیع انبیا و اولیا ماخوذ از  
 بی کران علوم بی پایان تم الاولیاء خردی را جزای است  
 مفاد جان بعضی ماخوذ از شرح مفروض است که ارسال کلام  
 من بالخصیصه انه فاعل الاولیاء لکن الظاهر لان هویت  
 مبنی فاعله الظاهر بالظن فی صوم خاتم الاولیاء لظهور  
 شده که مراتب علمیه مشتمله بر مقام سنی مرتبه بر جا بود  
 و ولایت که بر میزان استخوان شنبیه کرده در جان صاحب  
 ولایت من حیث انها ولایت ظهور یافته در قی صلی  
 معلوم قرب درگاه احدیت نبوی علی شان اول حدت نماید  
 که با پر دگیان بر اوقرت که انوار هوست لاری اندک نم  
 که شمسیت مجنون مسل کرده جباره ندگون مراتب  
 حقیقت رجحان تم الاولیاء بر این انبیا و تنبوی  
 وی با جامع الانبیا کرده با فاده معصومین و سایر ان  
 عیان بر کشف الحقایق است که در بیان انقاد



حقیقت خاتم النبیا و خاتم الاولیا مرقوم شده که حق تعالی  
 مرتضی القیاسه موقوم الاولیایه و مرتضی کون خاتم الاولیایه  
 معین هذا العلم معلوم جمیع الاولیا و الانبیاء و مرتضی القیاسه  
 الذی یحیی فی دازان بهتر تمثیلی است که در کلام  
 از عرفان در خلافت خاتم الاولیا و اقصی کون اولیایه  
 بی السمات یا الولایات التمهیدیه و اولیای سبیل الاولیا  
 بالولایات العمریه لایها ما خود من ولایه کنور القیاسه  
 اگر اشراف صور معانی نبوت و ولایات و حکایت  
 تفصیل است وی آینه خاطر هر خاطر بوجهی است  
 نیاید حقیقت حقیقت مدعا هنوز در پس پرده است  
 مخفی نماید سبب است که بعضی ذوایا به وجهی رسیده است  
 تحقیق را بصیقل ملاحظه آنست که سبب است و اولیایه  
 حکایتی است در کتاب بعضی از اخبارین جانان  
 از رقی از عبد اللطیف سلیمان که وی در خیره جوان  
 عسی بر نرق مکتوب معلوم سببانی منقول از نور

انکه روزی مرتضی با اتفاق حضرت علی بن ابی طالب  
 فیوضات زلال صنایع ربان کشتند از اوصاف  
 حقیقی را سیر اسباب خیریه ثقل از لالی مدایع  
 سبحانی می نمودند که نگاه طایفه سیر فی جبال مراد و مکننا  
 سر ادرق جلال بهبوط نموده و قطر هازان بر این بقعه فرست  
 آسمان را اندر که یکبار ششوق با نداشت قطره با  
 و قطر به دریا هازان منی موجب حیرت خردوسی است  
 نظر حضرت عبادت تمام صوران منی مرتسم کرده مستغرق  
 در یاری تعجب شده به ندک میاوی به میدان بریا  
 داشت نمایان شده لغت مالی از یکما فی فکره  
 الطایره و بعد از استکشاف این امر از وی برین  
 ایشان را از رنگ نظر و تامل بصیقل تحقیق بصیقل  
 داده لغت غرض این طایره از انتشار قطرات مایه  
 با نسبت که وی همبر خیر الزمان علی بن ابی طالب  
 بحار علوم بی پایان بنما است که علوم او اهل شهر



و عرب سموات و ارضين بر مقابل آن از قبل خلق  
 مرسيد بدياست نظر بر چو اين عالم ميچرايد و در  
 ولايت و در توحيد حقه علم و عرفان از تمامي اهل آسمان  
 و ارض بيزت احسانه موصوف بصافضل مخلوقات  
 بشريه و ملكيه است و بويست آنچه در كتاب كليات  
 ابي فقال و سوال مي از حضرت رسالت ص ۱۰۰ اقتضاي  
 آدم و واقع شده كه اخوان رده اخيرين في كره صافه كه  
 فضل علي بن ابي طالب كفضل جبرئيل علي سائر الملائكه  
 و از طرف امير المومنين در كتاب جوامع القوايد اقتضاي  
 محمد بن ابوبيريه مذكور است كه جبرئيل اسر ابي طالب  
 اشجار هر يك بر وجهي استند شده با فضليت  
 از ما عدل احتياج مي نموده تا به انقطاع مناسبت  
 نموده باین خط است بطرف محراب كه بدينكاه  
 عزتي و جلالي تقدض من هر چه منظرها و اين  
 ذريعه استبعاد ایشان كرده كه گفته كه خلق

من هويتها و نحن خلقنا من نور ما از نور اوق  
 كبريايي بچو اب نعم مجاب كرده و ایشان الكليه  
 با كشاف حجت قدس تعلق یافته گفتند كه  
 كتاب خانه ايجاد تعليم علميت و تحصيل و كرم ساق  
 عرش عظيم را با اين كلام هر قوم هر قدرت كوشند  
 كه لا اله الا الله محمد رسول الله و علي وفا طه و الحسن بن علي  
 خير خلق الله و بلا خطه ان عيان حيرت ابراهيم از  
 رب العالمين استيدان صديت ایشان  
 نموده گفت بارت اشك بچشم علك ان  
 فادهم و از حضرت ربوبيه هر چه شسته باين  
 سر از او از ما عدا اصحابنا است  
 دختر صديقه عدييه است كه در  
 محي في نبيهم اسرار المصطفى و المرتضى هر قوم هم  
 صحت شده كه نزد حق اين يوسف و يوسفان  
 ولايت ذكر يافته باين واسطه او را طلب نموده با اقتضا

دینه  
ک



ابو انبیا میگفت که من در خوابی مصلی را دیدم که گفت لا  
 شک لک کیومین راضی آن شیر و میدان  
 و معروفه در جواب می باریان که گفت که ترا  
 من غیر من و من غیر من طبعان را از برای عباد  
 آب داده گفت این نیز با آنها از تو من سید با  
 یافت آن حره اصدید در استکشاف آن  
 و ما هر حال گفت علی این را طالع را بر زلفای  
 داده زبان با خطاط در خط نشان کشیده زان آن  
 عارف از معنی استبعاد نموده گفت که این اعتقاد  
 من از لایق است که کفشی حال کفین  
 تفضیل در بی نیای تفریح و استیارت العالمین  
 مثل دم و نفع و از بیم و داود و سید و عیسی  
 انطباع پذیر است این حکایت در حدیث است  
 و اشتغال نیره حجاج شده گفت که حضرت  
 علی دم گفت بهر امانت که گوید نفس آدم ربه

و ملاحظه سوره من اتی له شکر و شکر و شکر آن  
 حضرت بوده در مقابل آن مضمون کلام طیبه کان  
 نفعکم شکر را همه نوشت و در معنی گفته اند نوح را  
 در شکر که عبد اشکاء الکعبنت از برای سید شکر  
 اندر ملاتی در عطا عت کف مسمی و او حجاب و  
 الصلوة امدت الرزق ندا و رغبت مصطفی بزین  
 کشت منزل بجز از تو نفس مصطفی و سلیمان  
 خلعت عطا عظیم یافت ای کمال که خلعت از خدا  
 و تفصیل آن حضرت نوح هم یکدیگر ضرب الله مثلا الذ  
 لفر و الموه نوح و ادره لولا مستند کرده باز در واج حضرت  
 الن که در محفل که با شهادت ملکه ارض و سما شاه و  
 احضار من بر رفته و نظر از او را ظاهر و آقا را بهر  
 شد و چون بر آسمان کشف نبوی صومعه عروج نمودند  
 ولات نشتر طوار مسرت نموده استقامت آنها میفرماید  
 نعم المطیة متسلک حضرت رب از همه منور است

انما  
بر



برادرسوادرت داده بگفت که نعم الوالیان هما اولادها  
 خیر منها و بتفصیل آن حضرت برابر هم میگردید است  
 بحی السون و کلام حقیقت نظام لولایه لفظ ما در دست  
 یقیناً و بتفصیل آن حضرت بر داده و بعد می پرسیدند  
 که در واقع صاحبان نوسان که سفندان مجتهدان  
 بود که سفندان شخصی خسران فواید دیگری بودند  
 جل و عدالتهم بسیار عظیمه موافق اراده الله است  
 و بقول حضرت شاه ولایت که بر سر لایحه میفرمود  
 لی الوساوه فجلسه علیها لایحه لایحه التورات تورا  
 و لایله البانین باخیم و لایله التوریه و لایله الفقه  
 بفرق نه حق از طریق الله التوریه و الاکل و الزور و  
 نمیتواند اکتفا با اترال استند و بتفصیل می گویند  
 سلسله میراث بهای ملک الانبیاء لایله سید علی نظام  
 که نظام عزیز دایمی فرموده فرار و در وقتش نشانی  
 لا رجعت لی الیک ولا عتباتیک و حصول آن حضرت

باموسی

باموسی حکایت وی از جماعت چنانکه مفاد کتب صحیح  
 خالص تیر و اندک و از افعال عالی بسیار خوش است  
 فرمود باموسی لایحه و در شب هجرت بمذبح شکرین  
 و اتفاق ایشان بوقبل سپید المسلمین انصرت نوشتند  
 را اسرار ادا داده و جان کنان را فدای خیر الوری حشودت  
 نفس نفس بیونی حماسه بیستی بر مصطفوی خود را  
 سران بلا ساقه شریف و من الناس من بشری هم  
 ابتعا و صلات الله شریف یا شرفه بتفصیل آن حضرت  
 حکایت می گویم به نام محاصر زینت المقدس بیرون  
 بمقتضای وجوب الحاح اص اصاع الخی اوضع حمل و شی  
 بعد چون آن نور را قدم خواست که عذر صورت را نور  
 داده و نقاب حجاب از وی مرتفع کردید بلکه اگر امضا  
 باب که بامور شده عرض امکان قیام نمیکند  
 صور عسری که شایسته است از غراب اسرار  
 ولادت آنحضرت روی نمود روایت است از شیخ الطائی



ابو جعفر روح الله روح العزيز در کتب مصباح الانوار نقل  
 از حضرت رسپ الذم له المصالح المملو و کتب اوقاب آسمان  
 هدايت و ولايت حیریل امین از بند و فطره بخیر نشان  
 بنوع و ولايت شهرت یافته و در عوالم نورانی و طهارت اقتباس  
 انوار صفت و استقامت با سراسر معرفت از امانت مشکو  
 هويت آن در الارباب منزه چون قبل از بعثت صورت  
 و بنوع تشربی که بی هر طعن منزه از هر کس که در آیه رسالت  
 بهشت ازل آسمان داشت ازل سبحان من بهشت  
 روزی چه تیره بود قدم فیض از و مان روشنی بخش بارگاه  
 هستی و در آن نگاه خدا برستی زول منهد و زبان  
 تنهیت بیان کن عیان منطلق داده که با هر حق  
 یقینت استسلم و تنهیک به ولادت اخیک  
 وارن نمک علی ابن ابی طالب میگوید و بقول کتب  
 بناد و لکن ظهور بر تنگ و احوال اخیک و اعانت  
 و وزیرک و صفوتیک و اولاد تنگ و حسن شریف

از رزک

از رزک و اعانت بدکرک و حضرت رساله صم  
 شکرانه الهی با کمالی که نبوده سلوک و سیرت استقامت  
 چون جادو بنفشه که هر خفته تیره ما شمشیر انصاف عثمان  
 بجانب شریف نوحه قویا و ازین طرف نیز حسب  
 فرموده الهی مبارزه شده مع ابوبارق انطاف عثمان  
 نبوی بشارت و معینت امیر یار کاه هدی سبقت  
 است و ولايت مرتضوی اشیر داده که متفان ملک  
 احترام سپرد و رکنه خاص مقام کردیده بنا بر مشاهد  
 سنان و توان اوقاب ظهور کسب نظر از او را در احوال  
 سامع مستی الامام با صغای این کلام از حضرت  
 التناز یافته که استخف منها و من التنا سبحان و اید  
 الیس فانفق علیها حضرت ایضا موافق اشیا  
 اسمائیه منبه و بهر آسمان حاصل کردید و بگردن استقله  
 هیوط آسمان رخسار آسمان من ولايت مدخل بر صفة  
 هو اسطفت غیر می دست در یانوا الشیر صدق



کوه کبکی که در نیهای لجنه بود است که در دیده و در  
 نفس خندان می آید که گشته جوهر نغزین علی بن  
 حضرت رسالت در میان بسفیت رسول ان اوقات  
 مترو از وصمت اخوانین دستور در شیشه بقر  
 انسلاک یافته فاذا اعلی مال علی و اضع الهمین  
 فی ذلک الهمین و یوزن و تقیم بشهید لعد بالوجدانیه و غیر  
 بعد از استشرق اطراف سینه از استراق انوار  
 جمال ولایت و استپان کن از ضیاء انوار طریقه  
 نقطه دارین انوار است بخوارت عادت از معجزات  
 با حسن و کرامات نمایان کرده بقدر  
 کتب بازله بر آدم و شیت و محض نوح و حضرت  
 و تورات بر وی و انجیل عسی قیام نموده بعد از ان تفراده  
 قرآن که هنوز در فی ازان بنظر آن گشته است  
 کشته جوهر است حضرت رسالت معلوم در مقام  
 آن در درج حنین و روح یازده نقره آه  
 القرآن

صیا

من اولی انزه فوجدته بخطه کتلی من قبل ان  
 منی حرفه ولایه ثم فاطمی فضائلها طیب اللیل  
 ثم عدالی طفولیه و در کتاب عیالیه المجلد برواست ده  
 از عباس ابن عبد المطلب و در است عبد الله ابن  
 از حضرت صادق علیه السلام بنابر رسو هم مقرر در  
 الحفال آن حضرت را بر بعد از اهل استراجه داده  
 هر چند پشیمای قومیه محکومت آن حضرت  
 بسته شدی بان می نمقتا که ش مرتبه با و هم  
 بر بسته گردیده و چون انهار را بان نهجه الذا  
 مطهره در سخن آمده فرموده که یا امامه الا شتی  
 یدی فانی احتیاج لک انصحن با صبعی فی العبا  
 الذکره عن انس عن عمر بن الخطاب علیه السلام  
 عیاشی رای حیه بقصد و هو بی میده و فاسد  
 یداه فی حال صغیر فحول نفس و یداه فاخته  
 من عتقها عن عرقه حتی ارضل اصابعه و اسلمها



ماتت وحکایت تولد آنحضرت خصوصاً و ایامه  
 در المجلد بنویسند که شیخ الطائفة قدس سره سمعته  
 پذیرفت و حکایت در کتاب روضة الواعظین میفند  
 روح آنقدر در بر ما بد لطیفه مذکور است و اوراق  
 تجویز آن بر من خواهر ساختنش و در کتاب غایب  
 در باب شیخ زبیری تبرکه رساله ای که در آن  
 ساخت با حضرت عبدالقادر بر پایه روحی اوست از  
 ممکنین معاندین اجمالی نقل نموده و حکایت  
 بن سویمان که در بعضی از کتابهاست مستطوع  
 و تر در ارباب دولت مشهور است خلاصه آن است  
 که آنحضرت در اصدیقیت و من آدم هم مشهور شده  
 فرمود که هر که نفس فریغ و لکنه خویش را در صفت  
 ادوی الزعیمه یا زعیمه بنوعه داده و فرموده  
 تقربانده الشبوة و کما قال الله ان یسیرا  
 که صفت آن همان با جانشانه و لایست بر تصویر

کتاب

ایات و رفته آنها مصور است و از آنرا شجره  
 معهوده هم بنویسند و بجز در روح آدم صحت آن  
 محکم است و بعد از دایره ارادت آن حضرت  
 حاج آقا مطهری روزگار غیر دغون حضرت  
 که از آنش از روز نور رسیده و عماره افروخته دیده  
 سرگردان و تضلیل اصلصال مانده از خیریت  
 زبان حیرت بنان اطفا انوار بر طبع  
 منتهی تقویت غایت خدیو بیاد لیا  
 در جواب سوال سالی از فضیلت این بیرون  
 که بود عالی قوم و امامان عدلی علی السلام حق این  
 بیرون کمال در ادانهای سیدی شبل اول  
 و از سوی آنکه بکلی بنویسند آن حضرت  
 مدلول که بعد قال استانی طاقت نیست  
 فاضل ان تقیون انکله ان منک و غیر  
 حضرت تبلیغ سون بر آیه که کما ان الله استوار

تکمیل



آن یعنی امیر المومنین زابو کبر علیه السلام شده و آنقدر  
 بان اختصاص یافته و توبه بکنه منظمه شده از قبل و  
 کثیری از صفای و ابطال کبر بکتاب کتب مطهره  
 جلال شده بواسطه فضل الطلوع ربانی انجبارت  
 آن جمعه تصفیه داده مشرق اقبال آن طلوع  
 اقبال و صولش ثوریا و صاعقه مطهرش عرش  
 اولی الامر  
 انکه شکر آن پادشاه بود و امی استغاث  
 بان دیگر اعانه در دوائی عظیمه خیمه عرفان  
 یافتت صحایف لکری است چنانکه کرده او است  
 موسی لقومه در تفسیر منسوب بخت عسکری اجیر  
 شده که چنین بر اسرار در حقوق عطش بصیرت  
 در آینه موسی استغاثه نمودند و آن حضرت  
 بزور بازوی محبت اهل بیت کسان تضرع  
 من نموده بهر بخش طبع ماسول الایکسیدین  
 مبادون کرده و بهرام اوعیه طبع ماسول الاجابة

توسل حجت بن محمد ال سالك مسالك استمال شد  
 بود که لکن حق محمد سید الانام و بحق علی سید  
 و بحق فاطمه سیده النساء و بحق الحسن السید الاولیا و بحق  
 الحسن افضل الشهداء و بحق عمر بن خطاب و فاطمه زهرا  
 الازکیا الاعمین عباک و مقام توسل تقضی  
 وصول بهام مرید اوعیه بهد فاجابه کرده  
 بان بنان چه بیشتر کرده که ماسوی از  
 بعضا که الحرفان غیر منة الثمانه عشره عنان علم  
 اناس مشهور و حکایت استغاثت او  
 و توسل ماسامی شریفه ایشان بقبول توبه از  
 و در کتاب جامع الفوائد که استغاثت سید  
 لما خلق ابرهیم لشف عن بصره فرای نور الی  
 فقال الحق ما هذا التوسل فقال هذا نور علی نور الی  
 ناصر و منی دوائی از جنها ثمانه اوار فقال الکنان الازهار  
 فعل نه نور فاطمه فظلمت مجتبهها علی التار و نور ذلک بها

۱۵۲



والحسن عليهما السلام فقال ابراهيم الذي وجد  
 انوار ارضي قد احدثوا بهم لا يحصى عددهم الا  
 فقال ابراهيم هؤلاء الائمة افضل من اهل  
 بحق هؤلاء الائمة افرقتني من التسعة وثلث  
 وفاطمه بن ابراهيم ولهم علي بن الحسين وابنه  
 جعفر وابنه موسى وابنه علي بن محمد وابنه  
 الحسين والقائم ابنه فقال ابراهيم الذي وجد  
 انوار ارضي قد احدثوا بشيعة فضلنا بقصوة اهل  
 وخمسهم والبرسيم ائمة الرضا الرحيم والتختم  
 ونعصر الحسين فخذ ذلك قال ابراهيم اللهم اصلح  
 من شيعة علي قال خيري منه في كتابي ولا يحصى  
 لا ابراهيم وابنه يتفصل وابنه يعقبة  
 بابن خيفة في كتاب كفت المطالب منقول  
 كتاب اربعين بربو جاست كافر في القصة  
 الكبر الامام العالم الرئيس العالم الزاهد النور

الاطم التقي البدر شهاب الدين كن الاسلام محمد  
 ابن سيد الامام الرئيس تاج القلوب الدين الكافي قد  
 في مدرسته في سنة شهر ذى الحجة سنة خمسين وخمس مائة  
 قال اخبرني الامام رشيد الدين عبد الجليل قال اخبرني  
 القاضي الامام تاج الدين محمد بن احمد الباشي قال  
 اخبرني الامام الزاهد بن كزيب الشيرازي قال  
 اخبرنا السيد امام محمد بن علي بن الاقال  
 قال ابو الفاسم حمزة بن محمد بن جعفر النيشابوري  
 عن محمد بن حسن الصفار عن محمد بن الحسين  
 ابن ابي الخطاب عن محمد بن سنان عن  
 الفضل بن عمر بن ابي حنيفة السعدي عن ابي  
 الكوفي عن عبد الله بن ابي ابي في رسول الله  
 من قال لمخلوق ابراهيم الى اخر الحديث  
 ازرب اهل اخمين ابن شاذان عن علي  
 موسى الرضا من نقل استخرجت ابراهيم

صدني  
به

اخبرنا



خفا از کونان است بقا سماوی است برداشته ام و خسته  
 بر خست خیر البریه عرض میگردند بخیله از خطا بر قدر  
 که تمام حضرت عقل است سپیده صبح در  
 عجب التوکل که بضر و شکر شریعت است کون مستفاد  
 با قه بجز و در حقیقت ارباب انحضرت است با قه بجز  
 هر ضی از ضی و حاصل چون مظهر شدی بیکران  
 اسفند با شکر متفرع کردی و قیل از راسته بقدر  
 ارباب حضرت خلیل می طلبا الی محمد پیغمبر خلق  
 یا محمد علی تنگ و آن یا محمد است در آن یوسفی  
 غذا اطفال شیعیه علی ابن ابیطالب و انا غده بهم  
 و ظاهر است که اسند غا حلیل از رب صلی در تو  
 غذا اطفال شیعیه انحضرت میاوی آن  
 خطیر و قد پیوسته خدمت بهیله از رب البزیر  
 انصیبت مستفاد انباء و ولایت از کتبی یک  
 خلعت تواند بود در بعضی از رب علی حسین

محمد بن محمد بن علی ابن حسین است از آن  
 برو است ابی بختاری رده که روزی شش شش  
 عبادت اللطیف است غمض است از نوبت  
 شوی فرود و بسکلی صبحانی و صبح انبانی  
 لفظه و ایزه و ولایت و نرات ملاحظه آن کرده  
 سلسله نبی است طبع یافته نفع زبان حقیقت  
 نبوی با فتوح ابواب کلمات مینات و الله اعلم  
 قدر و عزت مر قنوی بنیاد نه در است  
 حقیقت باری عنوان در سنگ یا انظام داد  
 که خدا خیر الا و لیس من اهل السموات و الارض  
 الصدقین اما ما لم یقتض من عا یذوق المومنین  
 سفید انصیبت است حضرت از اهل آسمان  
 درین و بعد بمقام ملنگ که ترس از اینها  
 و امنارت العالمین است  
 چون من ازین جا میگردم

حقیقت



که طول خوش کفشار صاق اجاره داند است  
 بیان طهارت کفایت سبب اجازت اولی که چون  
 سر برده فاصبت کشف فاسد و قدر بود  
 ازل و محض خلق عیان صفت الخلق بر صد  
 اول فکر و فاعل نیست باقیه عرفی از صافی  
 لطایف همه موفور و عرفی از بجز نون محصور  
 ملک مغفور نکاسته بر پا چهره در وجود است  
 نسیم میگاه عینیت ازلی شمس است چو سپهر  
 دنیا پستی را در کمان گل بکبر که طری بن  
 داوود ما صبارت مین از مرآت وضو صفت  
 و نقصان بر بی کام جهان شیرین بگرداند  
 هر دم ازین باغ بری بیدمان کار ناره  
 میرسد بر سر چند عروس که جگر از لطف  
 اطوار صفت آثار اینان را بقیه قهای فوجی  
 حسن خداداد را حاجت مشاط نیست

کجلیت بیان و زیور تکلفات زبان و بیان  
 نیست اما چون در آغاز از انکسومات شمع حاق  
 بیان فرغ یافته و ایته و قافیه حقایق از افق روشن  
 مناظر ما تیرا و روشنی خنجره محبت و عدل با محبت  
 و محبوبیت از دهام کلام محبت انشای محم و محبوبیت  
 ساخته از زلفان عقیقات فیض لقب سس  
 سرگردان فرسین جسم این و باکی کشیده است  
 بسوزت عشق درین بزم و میوه فهم بگو که است  
 ساقی این باره از کجا آورد ز یک خمست  
 ولی جریقان را بجام وصل شفا شد کلام  
 درد و از بی است که سرورق و خاتره اسرار  
 دایره افکار خلق شین سراج استین بر روی  
 در میان افکنده خوشین نهان شوروی  
 جهان افکنده که تصویر کند جلاش در سنگی  
 و مجال بجه معرفت ذات احدی انان از تصدق

کلمه



برای اسپانوازش سالکان سالک  
استدلال بر نهایت اشکال است آری بکافی که  
ترتیب مقدمات ایجاد و انشا که بر طبق حکایت غریبا  
مناظر و ملتزم گشته اند اشیا مثل و غیره افاده و مقصد  
پان حصابی بی غایتش بقران و حروف و بقیه  
در بیان سیر مانده زینکه که هر بی سینه سالک  
کون ممکن ناز و فاعل بل که قصه قابل  
دو چو بر حکمت روشن کرد و افضل هر چند بر دور  
در مثل از دلائل و در قاریج حکمت علامه و حکایت  
جودت عند لیب استین عنو خازن خزان  
قلوب بقر بنان خانیه و حده صلیب الحاکم است  
آینه جانان فیه طهر جمال صفا مشکون انوار قدیم  
واسطه احوال عالم اطراف اعتبار انبیا آت کوا  
اولیا منظر ~~...~~ انرا که کشف العاصی شیشه  
من خوض غلظت الامتیه خو قبال الغایب فی عالم المکوت

ملتمس بود

انوار

المشکت  
جوامع و نه

مجاہد

مجالس انسانی سرادق الحیرت و مقام قریب عرش الحمد کبر و کبر  
السرور مشرب بر فقره الحق منزه بالیه قطب سمره و غایت نور  
نون و باج فی هدا و صدائیه شوق و صفا و صفا و صفا و صفا  
کل ما علی من سابقه و صلبت بر اینه قیوم خیر من کتب الی  
المی و صلبه من کرمه الذخائر و فی کرمه باغی افض  
بی باغیش تباطل امواج تحقیق و در قیوم فطره لال الابدان  
عالم بقدر حقایق مخفیة کشفه خواست که مخفیة و حقا کاشف  
مشوع ساحتی باراز و خایر حافظ فیض انسان صفا و صفا  
بمضاج ایضاً کشفه بعیان رتبه و کلمات اینفیه بنادر  
رشد کرمه کالیه را با بنساک با اسم الله و اما النقطه تحت الیا  
حاصل ترجمه و ان نهایت است و الله اعلم که چون با  
بارکاه رب السموات و الارض ما منهن کما کبر صفا  
الجن اللعروف را بقیوم بر عرش دلیران مثال کبر و صفا  
کردانیه بزود انوار سب از مکان من قدر انشان فرمود  
صحه صحیفه اصحیح ایداع را بدینچه مهند بنور و صفا و صفا



داده بر طبق کلام حق بجا آمدن از ان صلیق اندوز عجمی  
 مجرب و اچیلار این آراسته که سرور و قیامت  
 ذکون مخلص است که در این راه اصل اصول کفر مخلوق است  
 هر یک از انواع انصاف حکمت علی اختلاف الصفات  
 و کمال و الی در باب ان حسیه صافی اول تعینت آ  
 انشا بفریفت و یکا معیت متعینات از انوا  
 تجلی فیدال رسالت و توحید و معرفت و  
 و سپهر جمال و کمال و اسرار انوار و اسماء صفات  
 و نظهرت لطیفات قریات معانی جمیع بنیاد  
 و کردین در بیان کتب کتب انوار ربوبیت  
 الوصیت و با این ساطعات با هر و حقائق  
 از ان موسی تقدیر و نظیر و توحید و توحید و کمال  
 انهار عظیمه اصطفاء و اجتناب بر او دست قلوب الیه  
 اهل بیت اجبار و ذریه الطهارت حضرت سلطان  
 مبارز قهرمانند نعم خیر انوار و اسراره احصاء

یا قهرمان تجلیات ذاتی و صفاتی که دریند و چون آیند ذات  
 احدی القادرات مطلقه که در تمام بصورت حقایق اشیا  
 کونیاست مراتب صفات جامع جمیع انبیا است که جمیع  
 آن ذات با برکات سپید کانی است و بر طبق قواعد  
 مکاشفه تجلیات انحصار الالهیه اسماء صفاتی افعالیه  
 منظره نون بر منظره ولایت تحقق پذیرست از جهت توحید  
 ولایت تکوین بود و انوار نون و اسرار الیه و حکام  
 شرعی طاعت و انعام معالمدین حکام ماسلم انوار  
 العالمین از سابقین لاجتنب من الازل الی الابد  
 نشانه علیه عالم فی ارباب باقیه لعدو اول ظهور  
 اثرات وجودات حهور است و درین معنی کشنده  
 جنبش اول از محیط قدم نظیر که وجود عدم علت  
 عالی وجود شیه حکم دیوان قضا و قدر عزتین  
 نشین در شش جامی در حق انصاف کیش کوی  
 نعلت در هر کجا بود و توحید تقدیر فرمان او و توحید

منشأ



کلام که فیض اول که اول از آن وجه مطلق تقدیم مهربان  
 و در بعضی از عبارت است غیر از تعلیم و لوح و در آیه شده و در  
 از عبارت عرفان مفهوم از آنجا است لانه که مکتب غیر  
 جهت الوجودی من افشانه من هبه الدوامه و هو التقیات  
 محض عیان که از وجه تعریف آن شد نقطه وجه دیگر  
 الهی نبوت که اول ماضی الله نوری از آن کلامی نماید  
 و چون فایده فهم از نشاء علی وجه است کمال آن صاف  
 حد الکبری است چنانچه خلقت الخلق لا عرف است  
 و فی حقی مسبق وجه و کل ذوات مقدر است که  
 کمال معرفت ذات الالهیه است از حقیقه و ابره و توحید  
 یا فیه فقط وجود نبوی که کشت تا بنجوم سفیر و معارف  
 الکنی از اسامان ایجاد نبوی ساطع شده شود عالم کو  
 و حسا دور تو نور وجه او بر بطلان سرور حق  
 و ایجاد کرد و بنا برین بر ادا از نور اول عقل اول و اول  
 و دوات و معاد و ایجاد از وجه تعریف شده و وجه دیگر آن

حضرت و عیان عرفان درین مقام منعم است که  
 فهم امر الخلق با وجود صدر الدیوان اخوه فلذک  
 مقصود حضرت شاه ولایت از با اسم الله تعالی  
 است که با اعتبار سبقت وجود اخفرت که از سایر  
 اشراج مجموع آنها از نور وجود او بنبر علیت مستطاب  
 و بعین غایبه نیز انشاء دارد چنانچه عیان منطاب  
 مشهور با اول المقصود است که کبر صیغ یلند و الخلق  
 صنایع اعیان ای مصنوعین لا اهلنا و عر فاذا بین  
 اشارت واقع است که البانکین یبصر باستقیمه التي تقابل  
 له المعنی الجوی و کلام منخوی نیز اشارت آن است  
 آنچه اول شد بیدار حسب غیب بود نور جان او  
 روح غیب بعد از آن نور مطلق از علم کشت  
 عرش و کرم و لوح قلم و بنا برین شیخ ابوبهستی  
 مصاحبش و چون فیض الهی آن حضرت از تکلیف  
 عمیق تعقیف منطاب و وجه است و مراد از نقطه



تحت با نقطه واحده و ولایت مطلقه است که اعتبار  
 ظهور و الحامیهانی همی مقام نسبت به آنجا که تمام با نقطه  
 واحده در تحت است که اگر نقطه ظهور نقطه نیز بود با هر  
 ولیکن نقطه بظاهر است با و باطنیت نقطه موقوف است  
 بخلاف برتق و ولایت چنانچه در مکان ختم گشته  
 و همچو آنکه نقطه تحت با با و ارتباط با نقطه ذال برود  
 با و مناطق او متمم و ظاهر است همچون نقطه ولایت  
 ایضا نسبت به نوح و جامع او منزه است از حثیت  
 الظرفی الحقیقه بنا بر قاعده ظهور و بطوریکه شکر خدا  
 و متقاون می نماید و از یکی از عرفان نقل است که سایر علم  
 مرتبطین بالشیطه هی الولاية هی نور سبع الف علم  
 فمن لم یحضر نورها فهو اعمی من الوان لم یزید الشیطة  
 هی البیاب فمن جابها وصلها الی الجنان و من تویها  
 عنها ضل و هاب ان الولاية هی بالهدایة عن  
 العنایة و طهارت و احدت فایضا است و جمیع افزا

مشکره

مشکره مدو و بازان مشرفست همچون کعبه  
 نبوی که نشأ اشراق وجه النور و اضنا مستحکم  
 محتاج است با تصاف مطهره نقطه واحده و ولایت  
 مستصفی بظهور انما برتق و الطوارس الیه وجه  
 مرده است و همانا گفته در تعاریفات در تقوی است  
 که چنانکه اشیا اجسام سلطون سلطون مخلوق خلق  
 بنقطه تحقق پذیرست همچو همین فرجات است  
 حضرت مرصع و شهاب الیغی الم نورانیه و طلیح الیغی  
 من حثیت الانوار و اخریت من حثیت الادوات  
 انصاف پذیرست و تقریر کیریه ان النیا  
 ایامهم ثم ان علیهم حسابهم از حضرت صادق  
 ایمان با هر لطفه واقع است که جواب بنوا سوال  
 از عدول آیه شریفه فرموده سخن و بعد هم البیاب  
 و علیهم ضنون و عند ما یقفون و من حثیت سلو  
 و من الی است و القاده و اصرح از ان برود

ایضا  
لویت



بسی است با سپاده الی التی صاعدا و انت الی التی عظ  
 یوم القیامه الا ان الایات الکیلی الحسن علیک  
 صراطک و المیزان یومئذ انک انما یومئذ یقول  
 و تم مرامست رحمتی اعربت با من رسالت  
 العالمین یحاط بالی الی المیزان من غیر موهبه الا وان  
 و الرضوان یا تینی عند عز امر الله تم فیقولان ان  
 نزهه صفات الحجه و التی رحیم الله الیک فی سلمها  
 علی من ان طالعین فادفعها الیک اسعاج الحجه و النار  
 یومئذ یبدک ان تغفل فیها ماتت اء و چون من دان  
 شد باید است که در غفران و صدمت است انظر  
 بقطراتی لطیفه است با کلمه میوه که با کلمه  
 که ان یاز و چه مصطفوی است منظره و چه آنگاه  
 و مجمع اسپه ار الویه و شوق الی بسیار است  
 سمیعان لفظه و اصدده و لایب مطلقه ایضا از کلمه  
 حاش و مشابه و وجهی بود در تکلیفات ذاتی و

عین مکرر

عین مکرر نمایند و چوین مقام واقع است که  
 شیخ ابو سعید ابوالخیر قدس در راهی بود که  
 می شد هر ذن کفایت صفت می شد و راه در  
 دو راز می شد ملک ملک و ماسوی بتدی شکر  
 از حضرت و محبت مسلمانان را با تصدی می نمود که  
 انا بکل یوم و یوم تقسیم مضایق تقسیم با آیه  
 بالرحم و ان کلمه علی بن عیسی بن مریم فی المذبح  
 فی المهد و انا آدم و نوح و ابراهیم و عیسی حجه الصلی  
 المرتضی ظاهر اربعه از عرفا کشف صبا حقا حیره  
 اشیا اقباس نوار النعمانی از مشکو عیان  
 ان حضرت نموده که ناموت بود جز با بوی یا  
 نقش زمین بود و زمان اوست علی بود سوی عیسی  
 بویخ در مصر بفرعون گفته علی بود هم آدم و هم  
 ابوب اسلم یوب هم زمین هم یوسف در هم بود  
 عیسی بود در زمین گفت که شیطون و فصاحت

ادرس  
متر



علی به فرزند خلف و صدق نقطه توحید کلام حکما  
 مکران بود علی به محقق این حکایه نوبالطیست از  
 بوستان چنانی اسرار که با قطاف انان من عجب  
 بی دلی از شجره طریقه و در عالم علمی منشرح دیده  
 طالبان زلال بقیان بدان جان جان پذیرست  
 دار کتاب خفیه که در عهد کثرت در متنوی متصاعد در  
 در عوالم ملکوتی باقی اعلی کرده و در تواتر تحلیلی  
 و صفاتی ساحت فیض آیه اصدی الصفاتش  
 نمود مظهر اسرار بانی و انوار حقیقت لاجرم نقطه  
 و نموده سکون انوار است و کلام فایده بنام  
 حنین محراب شیشه فایده ترقی العلم و العول و سئل  
 حتی شهاب الالهی و فی الاغالی و رجوع الالهی انما انزل  
 منزه و بلوغ لطف الالهی انما انصف بصفات الهی  
 ما قدر من الامکان و سبق العلم به عند تعین و نام  
 با املن که انما الالهی من صفات و الاصل فی ملک

سبح است

العلوم

الخزان من العلام حکم سبق بنده و من القصر الاقد  
 مجابا پوشیده نیست که از شمع حقیقت احوال بعضی از  
 ذرات بر تقدیر شبیه به بیان احصای هر کشته  
 منظر حکمت ذاتی صفاتی آسمانی بجز کلمات اعلیت  
 نظر بان از ماعد التیاز یافته و از تحت و سپهر آ  
 و با همی شمع ابروی تقدیر کشته فرموده که الالهی  
 الکامل حضرت حقیقتی در مرتبه بجز ان ماعد العلیت  
 بلخس با نحت لا واسطه بنده و من حق کون  
 بر خیزد موعود من الصفات الوجودی و الامکان  
 الاصل و الاطر من کلام انسان بر وجهی که کلام  
 فکرا است عبارتست از نظریه نور الالهی مظهر  
 بر وجهی که در صفات و اطلاق افعال الهی است  
 و صفات ان صفات جمالی تبدیل و تنوع  
 نوحید از آسمان بر وجهی که از نفس انست  
 تعاطف نموده اسرار معانی مخرومه که بره و انزل کن



مانع افاجینا الاربع مروتها چه کشته شود یعنی  
 در این مقام محو آثار بشری و قبح دعای طلبش  
 باعث جلی مرتفع تر و اذیت نفسانی و دفع و است  
 شیطان مراتب قبل از این زکار صفت است  
 متحلی شده بصیرت بر ذلت مجرب و فعل حق از  
 فعل غیر محبوب مانده تا شکر معالی منجز در عالم  
 حقیقت نظام انالنا مع اجالات هوها  
 سخن سخن هو مع ذلک هو و سخن سخن در  
 رده خالص منزه حقیقت انکار عقلی  
 حالات هوها سخن سخن هو مع مشیه صانع  
 در حقیقت ذریه وجه تجوی بالعلم الفردیه لانه  
 م اول التبعیات الذی یقین الذات اللطیف  
 قبل کل یقین بظهور من التبعیات الیز التبع  
 و قد یقین ان التبعیات بر تیرت الاجسام  
 والالوان والاصناف الشجره من ذریه بعضها

الاجبار

بعض

بعضی است بر شوق کل جمیع التبعات خود و امید و با  
 لایظن که اذ لا یقین یس او بی المریه و غیر  
 الا الذوات الاحادیثه المطلقه التفرقه عن کل یقین  
 و اسم و اسم و بعد و تعنت فایز و درین طرف ظاهر  
 اختصار بر اسم شریف حضرت رسالت منوط  
 بر احاطه سخن و منی ذکر احد المیزان و من چون دان  
 که ظهور کافیه مخلوقات من الازل الی الابد و  
 نور بنوع منظر که نقطه واحد و لایه سطره است  
 پذیر است باید دانست که چون که نور و نور  
 ذاتی بظهور نور نبوی ظهور ان ظهور بر تصور است  
 پس ظهور و حدت نشانی الیه الیه بظهور نور الیه  
 تعلق یافته منظر است به معنی است و است  
 چنانچه از اسرار موعود در قرآن کلمات منبئات  
 وجود و امکان است چنانچه از اسرار موعود در قرآن  
 کلمات منبئات اخفرت فی الجملة و من جمیع ما



سبحانه لم نزل في يوم اسفرد انما اراد ان يتم نوحا  
 بكمية فصارت نور انتم بكمية فصارت نور انتم  
 في ذلك النور جعلها جيا باق في كل سنة و نوحا  
 دلالت استت که حکمها اراد ان يتم نوحا  
 بانست که چون حق سبحا و تم اراده نور ظهور  
 ذات ربوت نوحه است که از زمانه حق سبحا  
 ظهورشان فرموده نماند نور و وجه مصطفی که حکم  
 فصارت نور اجابان از است بر صفت اول  
 ذاتی را قام داده بود و وجه بر تقوی شکر حکم  
 روحا مشیر است مترادف است و در تعریف  
 از وجهی بر روح اشارتی لطیف است با کمال  
 که از اسرار الکبر است نسبت به وی نور روح سبحا  
 روح مجید است لکن نور ما السوره الاشم الالباب  
 که اصل الکبره الالباب روح سبحا عرفان است سبحا  
 معنی است که اول یعنی الشوق و حوا و حیدر او

و در تعریف  
بر ک

الحسد  
در

و ما و نور او شرف او از نبی است که است بمعنی شرف  
 عبادات صادق از تعقیب که مع از ولایت النبی  
 از درجه اعتبار است که بوده است افشور است سبحا  
 روایت مذکور در کتاب غایت المط است از حضرت  
 که بود بقصد احد که الف عام من الکره الف عام  
 بولایت اخي علي بن ابي طالب و الانتم من بعده  
 تقبل الله منه و لا یکن علی سخره فی الت ر لکن  
 معقوت بالتوحید الذی لا یسقط منه من الصغیر  
 و الحو العبدی و الفی و از طریق اصل است معقول  
 که لا تقبل الله عمل العبد الا بتین فمن لم یجولان کان  
 الایة قوله و قد رنا الی علمه من جعل مجید سبحا  
 و حیرت نام طو حوسد یوه و بتو ما ما است  
 اقرار بر حدانیه بدون شوق و اقرار بر نبی است  
 از درجه اعتبار بدون سبب ایمان صحیح با نظام  
 سوره پذیرشسته قایلین شوق سبحا ولی حیرت

و ما و نور او شرف او از نبی است که است بمعنی شرف  
 عبادات صادق از تعقیب که مع از ولایت النبی  
 از درجه اعتبار است که بوده است افشور است سبحا  
 روایت مذکور در کتاب غایت المط است از حضرت  
 که بود بقصد احد که الف عام من الکره الف عام  
 بولایت اخي علي بن ابي طالب و الانتم من بعده  
 تقبل الله منه و لا یکن علی سخره فی الت ر لکن  
 معقوت بالتوحید الذی لا یسقط منه من الصغیر  
 و الحو العبدی و الفی و از طریق اصل است معقول  
 که لا تقبل الله عمل العبد الا بتین فمن لم یجولان کان  
 الایة قوله و قد رنا الی علمه من جعل مجید سبحا  
 و حیرت نام طو حوسد یوه و بتو ما ما است  
 اقرار بر حدانیه بدون شوق و اقرار بر نبی است  
 از درجه اعتبار بدون سبب ایمان صحیح با نظام  
 سوره پذیرشسته قایلین شوق سبحا ولی حیرت



اندر آن زمان که می باشند و نمیدانند که اینها از نظر  
 موالف مخالف مذکور است و لایست می این طالب  
 حسی و من فعل حسن این بر خدا می با کلمه شهنشاه  
 الا الله حسی هزار لایان در حد هر من آورده شود و آن  
 و ازین قبل است که در بعضی فرستاده و در دنیا که می  
 لا اذنب من فالا و ان صانی و لا ارحم من عاده و لا یستغفر  
 بسیار حقیقت آید قلوب مجربین زان بر سر است  
 و نبات لبقات با خبا و معتبره و غیره عقیده می طبقه است  
 مستطیبات و محیط حلیات است غیر علم و حسن  
 از ذکر با هم مقبول است حضرت ضامن با ذکر با آن آدم است  
 علی ابن ابی طالب اصبح یجتلی من نور است و در آن  
 موی و قدر نامه خطه استینه کفایت کمال است  
 رکنه است با سنکال که هرگز آن قیامه دریا مذکور است  
 قیامت مجالس هر روزی در آن است که در آن  
 ماهی المصنوع است داده نموده می شود محلی از کیفیت است

ان طریقه و نوره حقه از  
 دفاتر موافقه اجاب است  
 محو کرده موضوع و روح  
 العلم اجابت از راه است  
 از ذکر با آن آدم است  
 که با ذکر با آن آدم است  
 م م م م م م

دگر  
 کلام معجز نظام طهرت الاشیان با اسم الله تعالی  
 رقم وضع حشره با طهارت یعنی زان سر از است قری  
 خواطر اخبار که دیده من غیر غیر قلم سرودن فایده علم  
 عالم عمل هر قوم از رقم حقایق نظام و سطل است و هم  
 بر روز روز خورشید دیده و سپاسه خط را به دل از دنیا  
 مستقر می باشد و هر چند غافل خندان جو اهل دنیا است  
 حرارین معال نهال و چه سر از او انی کانی المیزان  
 زبان و استغفر الزمان شیار پروده نلال سخاوت  
 در یار که هر زای علوم عقیده بیان با کلام عسکر است  
 و قیام حقیقت بسیار است عید مسعود طری است  
 بمشهور صلح مستحور خلق حقه بر فرزند بود  
 رقم مهر تو و بیغیر جان با بسر نمانسته رقم تو نیست  
 خواست که تنفسی هم از سر از محو علم مخوف و بی  
 مکنون لا یمیته الا المظنون و لا یدرک الزمانون  
 الا الممنون الممتحنون زانما از صفات اخفا داده شده است



سایه را بفرستد کلام محبت استقام و سحر حق  
 سر بقیه کون خیر فانت اینها و ما اتان خیر ترین  
 محراب سازد و لکن فیض سجا شمس علیه من نور  
 نازد قایق معانی را تا بارکی سر سبز شمس نور  
 اصحا مسکود اند که از انوار کاهنده در عیان شادمانی  
 نظم بجز اشارت نیست با کج چون کلام که ما را استقام  
 عبادت است با مشرق کلمتس تحقیق بر آنگاه کلام  
 ولایت حکیم شریفه بنوع انضمام باید کلام تمام  
 از انجام و اتمام هر اسم شریفه ملت به کلام  
 فواید ما سوره سالت چون بنده و از حق  
 از ادعای وقت صحیح بیاوردان بنوع نی ما  
 همچنان بقبول لایکن حضرت اینه ما سوره در  
 او ما سوره است و بطریق شمله در کتاب الف مخالف  
 ثبت شده که چون اینه المعال بمقتضای جوی  
 ربانی که از اشعه انوار فیض انارایه شریفه است

مسئله است  
 ۱

بماذا الرسول صاحب اطاعت ما به حضرت رساله  
 شویر پذیرفته زنده انبیا را فایده مترتبه ارسال ایشان  
 مسؤل شده من جانب الله بر بیان حقیقت که  
 اتیان ایشان منطبقه احوال نبوی است باین که  
 تصویر داده فرمودند که علی القزازی به تنگ و ولایت  
 علی بن ابی طالب در این است که کلام الله  
 طایفه را از بنوع دون ولایت اعتبار  
 اشاره کرده من ان من معی الله علی من  
 بنوع بدون اولاد و طایفه از بنوع خیر  
 سلیقه خدای بخار در بنوع چون ولایت اتمام  
 و باطن همانا بنیاد نیست که کلام معانی  
 بذكر کلمه دیگر است در عبارت هر فایده است  
 بکلمه التوحید مبتدیه الفرفه و الاقران کلمه التوحید  
 اخر و بنابر ضوابط اهل لغت که در اسم و عمل  
 از حرفین تقدیر دیگر نماید اقران اولاد بنوع اولاد



که مبرحرف سابقین آود عبارت اصحا کشف بود است  
 که الولاية مشابه حرف ثالث وان لم یکن فی الکتاب اللطیف  
 الاذان والاشهاد الیهما معناه واللفظ الیهما معناه  
 ولا شک انما جهاشک بولایت مطهره منظره  
 وافعال الیهی متم حالت بولایت نبوی و شوریست  
 بانوار وحدت منور قوه آمان تهنوده مطلع انوار  
 مشرق آثار آن نبوی تعمر از دیوان بر صورت نبویه  
 و از تر برین علی و تفسیر و کم کفر با لایا شکر علیه  
 و هو فی الاخرة من الخاسرین منقول است که یعنی من  
 یخیر بالولاية علی ما ذکر کتاب اصحا کشف است  
 بلکه چون کلمه داله بر ولایت بمنزله معانی کلمتین است  
 و اگر قابل کلمتین را باند کران مرقوم رقم لفظ کرماند  
 بمنزله کلمه مکرر است و اگر منعی مقصوده از ولایت  
 دامنه که بیان حضرت اخصاص خبر فیه شریعت جرایم  
 مقاصد و منوبت وی نشده بر آنچه مرسوم است که

بولایت

مذکور است

مذکور است و قضا نماید همانا اتیان بالفاظ غسیله از معانی  
 مطبوعه بنوده فلیده مامور که ترتیب نماید و فوجی  
 کلام و مضامین بولایت مجید و بزرگ طریق اهل بیت  
 با افاض از افاده آمنتش صورتی معنوی و اشرا  
 روحانی و آثار جوالم و حیه و غیر ما من الاله النبوی  
 والولی عر سفید است که آنچه من عند الله تم نشانی  
 بان اقصایا قوه ذات احدی الصفات منقوی  
 بش ان از سبب افاض اخصاص من غیر است و در  
 سلمانیان شان بهین معنی است که صاحب النبی المصطفی  
 انا و صی علی المرتضی و صارها منظره انا الهادی  
 قوله عز و جل انما انت منذر و لكل قوم هاد و صا محمد  
 خاتم النبیین و انما خاتم الوصیین انا العباس العظیم  
 هم فی مختلفون و صا محمد صاحب الحجة و انما خاتم النبیین  
 اقول ان هذا الی هذا الکلام و محمد صاحب الدین و انما  
 السیف و السطوح و در ان محال است بعد از ذکر صفات

المشدر



مشترک بگو با پنج مخصوص درجه و لایت است اشاره  
 که دانی اعطیت علم الانبیا و الاوصیا و فضل الخطاب  
 جعل لی لم تحصل لاحد من الاولین و الاخرین الا انتم  
 بنوع محمدی و اما الذی اخرجت یسیرین بطریق  
 و اما الذی اعلکت القرون الاولی الالذی کنتم  
 مرسى هم الهم و اما الذی من کل مملک قریب  
 سمیع الثقلان من الهم و الهم یعرف کل قوم بلینهم  
 و اما الخضر علی موسی عا ظاهر الامت  
 کلاهما رسمیه الثقلان ظهور استیاخرو یادی  
 حرف باعتبار لولیت مرات کثرة لولیت است  
 که از لوازم وجه است الف که بنا بر خود دار  
 قیود و انصاف باعتبار امتی ظهور است  
 کثرت است و عدول لایضد الواحد الا الواحد  
 انیمین است او از جهت گفته اند که قبل از التالیق  
 باب اسم جمال الف بی نقاب خفا بر رویها

بعد از

بعد از التالیق نقاب حرف بالف در پس برده خفا خفا  
 یافت و این معنی کن نیست از آنکه قبل از التالیق بود است  
 خانه ظهور و است بعد از ظهور مرات کثرت معنی و است  
 الف اسم شش از ابواب بسیار نظر و سدا بی جا دیده  
 الف در اسم محقق کشت هم جان در جسم و مش  
 در جدول جهان سر و جدت جهان بود عین حکم کثرت است  
 وصف ظهور و عدد اشتم مردمان شد دور و این  
 موافق معانی شیخ بر سبب است که لایحی الی بوده و لولاد  
 الیا و شهد التالیق هم در وجه التفسیر بود که از حرم  
 اشاره و بیدار است سلوک و از قیاسین است عبارت از  
 پیمان کن کران و بادی بی پیمان خفته شدن الف  
 ایمانیت با کما مردان راه از بابت الیا و الف  
 مؤمن از و بسبب استیاخرو رسد و تالیق است  
 مستعد که در در ابره هم مراد افیاید که تا خود  
 بخدا را زکری و گفته اند ترغ و اقتدار از حج و غیره



و این صدر نشین مملکت بواسطه تواضع و  
 اوست گنن تواضع در زواید با که از سبب است  
 تحت بر بواقی از ان ترغیب است که رفعت کند  
 خض کریم بچنین رفعتی حفظ کنید تواضع خویش  
 خود است حق که فرشتگان تواضع دست  
 شویست تا باین شوی بهره بنگین بهره مند شوی و  
 تقدیر او را معلول سعادت او است اندک از نقاط خود تا  
 افراد خود وقتا نموده و او را نیز تحیت تمام  
 در آورده یعنی هر که دولت است جوید با هر چه دادیم  
 سبق المیزون در تحت قدم بگذار در در جوی کوه  
 بار نیاید تا بر بخیزی از دنیا و هر چه است با ما در خیز  
 شوالی ذمی شست امور مشکنه که حضرت است  
 محل صدور آن شده و بنا بر نظریه تجلی و  
 وصفاتی و اسمانی و افعال آن منظر آن کردید  
 و از اشخاص مکه بشیر پستمان و افراد زمان

لطیف اللمک  
 در هر چه از کلمات است که در کتاب در و اوقات از آن است  
 بسیار است

مثلث

مثل ان علماء علیاً است صحت صدور نیافه از هر کوه  
 من حیث الانوار دلیل احضار آن حضرت در بارگاه  
 اصدیه است بر وجه خفا و نسبت آن بر تدریس است  
 شرف مراتب حالات محال آن مرتبه است از انوار  
 آن عظیم التدریس که برکت حضرت نبوی و شکستن این  
 که مشهور شرق و غرب است که در بیان عرب مجرب بود  
 و چون او را در جنب راهان را در آن بیان کرد  
 چنانچه حسان این نسبت با وجهی که حقیقتاً عقاید  
 بر تفاق و شفاق بوده که راه بسیار است درین  
 جواهر و امر صدق و صداه در شکر تویر نظام  
 و شاهد دلانای سخنوری با پر این حال که حضرت گفته  
 و عبان او این است که من لی قل اعلی صانع  
 نازک موده قلب اقدام فی علاج امر حسن ذوالکبر  
 الی ان عتبه و البنی المصطفی اقدانه فی محراب  
 یده پوشیده که در شایسته عبان نهایت مداحی است  
 نیست

و کمال



عذر تقصیر در روح آن عالی مرتبت چون بنده ضلالت محض آنکه  
 عطشان پیمان استماع کلام هر نظام آن خضر  
 از زلال فیض حقیقت حال جان و صوت نموده بسلسله  
 عبات قدوسی اش ارشاد طغای نایرا مفراب  
 استماع مدح جان و ملازمت نموده و پناه مغذرت  
 از زوال حقیقت بر بنیاد آلاء آن سادات که از آن  
 نموده و پناه مغذرت از زوال حقیقت برین نوا  
 عباد آن سادات که اقدام بر امر مذکور از دست  
 بقدر ریاضت اول که فانی کرد نظر لطف از طایفه عقلا  
 ملک الوافی شکوه از زوایا میان در مراتب  
 انسان بصورت ربوبیت مستور گشته و چون  
 مدحت ذات احدی متعاشش توان کرد و چه  
 گفته شده شود ماکت بر بند پرست اوقین است  
 که در برابر معبودی قدر و مرتبه نماید از حق تعالی اقدام بر  
 حق آن حضرت برین صواب می نماید و چه کبر است  
 در برابر حق

از امور واقع شد بهر حال جنین نفس نموده که بعد از آنکه  
 بر یکس پرید رحمت نوید فادوی الی امر عبده او چنانچه  
 نامه عرش متعاش مضمون بکلام صدق نظام  
 الذی اسری بعد شده مقام دست برد و رسانیده  
 و جان و محبت از جانب مقصود و قوی باو گشته اند  
 از جانب معشوق و بیگانه گشتی گوش عاشق  
 نباشد بجای رسید کبشتی تان و کوششی  
 اندان بر طبق شبی روش هر صبح زنگان نشانی  
 افراجه ایام جوانی شبستان چه چرخ روزگار  
 دوستان روح افزا و طلیعه صباح پر نور میباشند  
 و آن حضرت صاعقه نیز با کب براق اشتیاق کرده  
 بدوق جاشنی وصال شوق وصول بمقام انصاف  
 از خوبی خفته گشته دید و دل خفه و خوی غمناک  
 وجود شسته نیز عشق باشد از ساقی حرم طایفه و هم  
 ربه هم شکر با طهور ایامه آن قد لاولیا شکر ادا



و اسکو و او از اسکو و او طریب او از او طریب او طریب او از او  
 و صید و او از او صید و او از او صید و او از او صید و او از او  
 اتصل و او از اتصل و او از اتصل و او از اتصل و او از اتصل و او از اتصل  
 منتهی و من جسمه لم یستحق است و وجود الالهی امکان او است  
 مقتضای آنکه کلی برود منتهی به است پس کلی که در وجود برود  
 ازین جمله است مان منتهی به است پس کلی که در وجود برود  
 درگاه عالی است برودت قرب بارگاه الهی منتهی به است پس کلی که در وجود برود  
 منزلت منتهی به است پس کلی که در وجود برود  
 فکان قاب بوسین و ادنی عیار و حشمت الالهی  
 صورتی اعتباری که غیر از ساحت ذات و وحدت  
 سید کائنات از اله منوره حاشا که تو همسایه تمام  
 از حضرت رسالت صیغه نقل است که چون و  
 عظیم آن حضرت از وی منوره و جبروتی برین عالم است  
 و صحت شده که اگر دست را رفت حشمت الاهی  
 رسالتی است پس منتهی به است پس کلی که در وجود برود  
 مشکل می شود چون هر چند آن حضرت محل انوار

بیان است

بیان است المسمی علی عباده که دیده منتهی به است پس کلی که در وجود برود  
 حادث از جهت و درشت بارگاه الهی تیرتیرت  
 فضیلت الاهی حشمت الاهی و توجیهات با قوت  
 امکار احساس برودت منوره حرارت نزدیک  
 زایل گردید و فرموده که سجدت کمال دست  
 قرب برودت می نمود و منتهی به است پس کلی که در وجود برود  
 حضرت امیر المؤمنین علی مرتضی است که تن به باشد  
 و پاکت رسول است که استیجاب این امر است  
 می نمود از اتفاق حسد که امکان بر وضع است  
 دست رفته بر این که شش پای آن حضرت به  
 واقع شده بود و مذکور شد که این شعر را در وقت  
 زده اند همان مذکور از چهارم در این اشعار است  
 نیاید ظاهر در زمره جماعتی است که شوی محبت  
 نصال افضل معاول علی اللغه و رفیقان همراه آن  
 مشهور خواهد بود منتهی به است پس کلی که در وجود برود





چنانکه رسول صاعص جانب الله است و با شکر که اگر  
 بجهت ارتقا بدو رزق بوده یا نه از کتاب این غیر باید  
 که امر اللهی بنی مایه بر آنست که رزق قدر آن عاقل  
 بنوعی بر عالمی که در ظهور یابد که اگر زیادتی مرتبه و ارتقا  
 بدو رزق بوده ان والا مرتبه العیال با الله علی عاقل و ارتقا  
 خلاف اهم نماید با وجود این عالی مرتبه مستقلا نیز  
 رفیع و رفیع منزه خلافت و بنیاد محل تحمل  
 بنوده قطع نظر از تفویض محیی و شرعی که در کتاب  
 عقل در نسبت این امر با فزای از مخلوقات علی  
 تجزیه نموده مخصوص آن عالی مرتبه اند که در  
 کورد جمیع او در کس نبی بود و اینست  
 و عداوت نبی الی امر کردن است بطان کوشش  
 در مقام تفهیم عذاب الیم کرد منت الکتاب  
 الملك الامام صاحب منشد کشف فانی زاده کرد وی  
 در روز شنبه بیست و پنجم ذی القعدة الحرام ۱۰۵۱  
 الفقه الحنفی المرحوم ابن ابوالقاسم محمد الکفیل



بعد از این  
 سید محمد یحیی  
 ۱۱۱۱









